



اللهم صلي على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

سوگنامه کربلا (ترجمه لهوف)

مقدمه

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

ترجمه لهوف

مقدمه مترجم

مقدمه مؤلف

مسلك اول

مسلك دوم

سرنوشت قاتلان سيد الشهداء و يارانش

مقدمه

مقدمه رهبر معظم انقلاب اسلامي حضرت آيت الله خامنه اي مي فرمايد: (...وقتي (لهوف) آمد، تقريبا همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. اين مقتل بسيار خوبي است؛ چون عبارات، بسيار خوب و دقيق و خلاصه انتخاب شده است. شهيد محراب آيت الله قاضي تبريزي رحمة الله مي فرمايد: كتاب لهوف سيد ابن طاوس - رحمة الله عليه - نقلياتش بسيار مورد اعتماد است و در ميان كتب مقاتل، كتاب مقتلي به اندازه اعتبار و اعتماد، به آن نمي رسد....

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف علي بن موسي بن جعفر معروف به (ابن طاوس) در سال ۵۸۹ هـ ق در شهر دانشمند خيز و عالم پرور (حله) چشم به جهان گشود. ابن طاوس در آن شهر علم و اجتهاد

رشد یافت و از محضر پدر بزرگوارش بهره کافی برد و همانطور که خود می گوید: پدر و نیز جدّ وی (وَرّام) بیشترین نفوذ را بر وی در سالهای رشدش داشته اند و به او فضیلت، تقوی و تواضع را یاد داده اند. علمای دیگری که ابن طاوس در نزد آنان درس خوانده عبارتند از: ابوالحسن علی بن یحیی الخیّاط حلّی، حسین بن احمد السّورّای، تاج الدین حسن بن علی الدربی، نجیب الدین محمد السورّای، صفی الدین بن معدّ بن علی الموسوی، شمس الدین فخار بن محمد بن فخار الموسوی و... ابن طاوس در نسلهای بعدی به عنوان (صاحب الکرامات) معروف شد. او خود از حوادث معجزه آسای که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان (عج) در تماس مستقیم بوده است. گفته می شود که علم به (اسم اعظم) به او اعطاء گردید اما اجازه اینکه آن را به فرزندان بیاموزد، داده نشد. ابن طاوس به فرزندان می گوید که (اسم اعظم) همچون مروایدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرّر آنها، می توانند آن را کشف کنند. تقوای ابن طاوس از بسیاری از عبارات تالیف او می درخشد... ابن طاوس کفن خود را آماده کرده و به آن خیره می شد و روز رستاخیز را در پیش چشم خود مجسم می کرد. دلمشغولی او به مرگ، از عبارات مختلف (کشف المحجّه) به دست می آید. (۱) ابن طاوس خود اذعان داشته که من به اوّل هر ماه آگاهی دارم بدون اینکه به هیچ یک از اسباب آگاهی بدان، تمسّک نمایم. علامه طباطبائی - صاحب تفسیر المیزان - در منهج عرفانی هم به دو نفر از بزرگان امامیه بسیار اهمیّت می دادند: یکی سیّد علی بن طاوس - رضوان الله علیه - و همچنین کتاب معروف ایشان موسوم به (اقبال) که مشحون از اسرار اهل بیت علیهم السّلام است، اهمیّت فوق العاده می دادند. دیگری سیّد بحر العلوم، که هر دو به تواتر حکایات به محضر مبارک حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - شرفیاب گردیده اند... (۲) عارف فرزانه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از (ابن طاوس) تعبیر به (سیّد المراقبین) فرموده است. (۳) و در مورد دیگر می فرماید: (... آن چنان کسی است که شیخ من قدّس سرّه می گفت: مانند ابن طاوس در (علم مراقبه) در این اُمّت از طبقه رعیت نیامده است. (۴) آیت الله شیخ جعفر شوشتری (وفات: ۱۳۰۳ ه.ق) درباره ابن طاوس، می فرماید: (... و بدان که در نقل مرثی، از آن جناب، معتبرتری نداریم. در جلالت قدر، مثل ایشان کم است. (۵) اهمیّت کتاب لُهوْف کتاب (لُهوْف) ابن طاوس اختصار و اشتها را با هم جمع کرده و در نزد علمای برجسته شیعه جایگاه مهمی برای خودش باز کرده است به طوری که شهید محراب آیت الله سیّد محمد علی قاضی تبریزی می فرماید: (کتاب لهوف سیّد ابن طاوس - رحمه الله علیه -، نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مَقْتَلی به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است (۶) رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - مُدّ ظِلُّه العالی - در خطبه های نماز جمعه تهران چندین مرتبه از روی همین کتاب مقتل ابن طاوس، ذکر مصیبت خوانده است و در نماز جمعه مورخ ۷۷/۲/۱۸ مصادف با یازدهم ماه محرم ۱۴۱۹ ه.ق، چنین فرمودند: (من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاوس که کتاب (لهوف) است چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای

شما عزیزان بخوانم ، البته این مقتل بسیار معتبري است . ابن طاوس - که علي بن طاوس باشد - فقيه ، عارف ، بزرگ ، صدوق ، موثق ، مورد احترام همه و استاد فقهای بسیار بزرگي است . خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته يي است . ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است . استادشان (ابن نما) مقتل دارد، شیخ طوسي مقتل دارد، دیگران هم دارند، مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته اند؛ اما وقتی (لهوف) آمد، تقریباً همه مقاتل ، تحت الشعاع قرار گرفت . این مقتل بسیار خوبی است ؛ چون عبارات ، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است . ((۷) آقای آتاتان گلبرک که بهترین تحقیق را درباره آثار ابن طاوس به عمل آورده ، می نویسد: (به گفته آقا بزرگ عنوان (لهوف) معروفتر از (ملهوف) است . احتمالاً همین تاءلیف است که شیخ حرّ عاملی در اجازه خود به محمد فاضل المشهدی (بحار) ۱۱۷/۱۱۰ در میان آثار ابن طاوس ، که اجازه روایت آنها را به وی داده به آن با عنوان (مقتل الحسین) یاد می کند. لهوف درباره رخدادهایی است که به حادثه کربلا منتهی شده ، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن . بیشتر داستان را يك (راوی ناشناخته) نقل می کند. هدف وی این بود که لهوف در عاشورا خوانده شود (نک : اقبال) . اگر کسی بدان دسترسی نداشته باشد، وی پیشنهاد می کند همان مطالبی که در اقبال (یعنی : اللطیف فی التّصنیف) آمده خوانده شود. (لهوف) یکی از معرفتترین تاءلیفات ابن طاوس در آمد. چند چاپ از آن وجود دارد و چند بار نیز به فارسی ترجمه شده است (نک : ذریعه) (۲۹۶/۱۸ ش ۱۸۸؛ ۲۶/۲۰۱ ش ۱۷ - ۱؛ مُشار، مؤلفین ۴/۱۶، فهرست ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸؛ مق : ارجمند ص ۱۶۵)...((۸) سرانجام این دانشمند متّقی و زاهد و عارف و پرتلاش و کوشا، در روز دوشنبه پنجم ذي القعدة سال ۶۶۴ هـ. ق در بغداد رحلت کرد و به نوشته (حوادث جامعه)، جنازه او را پیش از دفن به نجف اشرف نقل دادند. ناگفته نماند که قبلاً کفن خود را تهیه کرد، و در حج بیت الله ، لباس احرام خود نمود، آن را در کعبه معظمّه در روضات مطهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و عراق ، متبرّک نموده و همه روزه نگاهش می کرد و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران ، قرار داده بوده است (۹).

ترجمه لهوف

ترجمه لهوف به خاطر اهمیّت کتاب لهوف که از معتبرترین متون به شمار می آید، جمعی از بزرگان به ترجمه آن پرداخته اند که ظاهراً اولین ترجمه به قلم شیوای میرزا رضا قلی تبریزی به نام (لجّة الأَلم) (می باشد و بعد از آن (لهوف) به قلم مترجم معروف عصر مشروطیّت ، محمد طاهر بن محمدباقر موسوی دزفولی ، در سال ۱۳۲۱ هـ. ق انجام پذیرفته و اینک ترجمه ایشان با ویرایش و مقداری پیرایش متن و سلیس تر نمودن آن ، تقدیم حضور عاشقان مکتب ولایت و شهادت ، می گردد. دو سال بعد از این ترجمه یعنی در سال ۱۳۲۳ هـ. ق . محدّث نامی حاج شیخ عباس قمی رحمه الله بخش دوم لهوف را که درباره واقعه روز عاشورا است ، ترجمه نمودند اینجانب نسخه ای از لهوف را در دست دارد که در حاشیه آن ،

ترجمه محدث قمی آمده است . از درگاه خداوند متعال برای همه شیفتگان مکتب اباعبدالله علیه السلام بخصوص شهیدان انقلاب اسلامی که عشق و محبت خود را به امام حسین علیه السلام عملاً نشان دادند و جان در این راه پرافتخار باختند و نظام اسلامی را با خون پاک خود تثبیت نمودند، اجر جزیل خواستاریم .

حوزه علمیه قم صادق حسن زاده - ۷۷/۱۲/۱۲

مقدمه مترجم

مقدمه مترجم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي أَخْرَقَ قُلُوبَنَا بِمَصَائِبِ فَرْخِ الرَّسُولِ وَءَجْرِي دُمُوعَنَا عَلَي قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ وَ جَعَلَ سُرُورَنَا فِي طُولِ آخِرَانِهِ وَ آدَامَ هُمُومَنَا بِدَوَامِ آءَشْجَانِهِ وَالصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْجَارِي عَلَيْهِ عِبْرَتُهُ مَدَّةَ حَيَاتِهِ وَ عَلَي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُخْبِرِ يَقْتُلُهُ وَ سَبِي بَنَاتِهِ. آءَمَّا بَعْدُ؛ چنین گوید این بنده قاصر، ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی ، محمد طاهر - عفی الله عن جرائمهما - که در این اوان محنت افتران ، که ایام عاشوراء سال ۱۳۲۱ هـ. ق از افق مصیبت قریب العهد به طلوع است . و از این جهت ، نائره اندوه و محنت ، باز از دل‌های شیعیان در مصیبت مولای خود در شرف اشتغال هیجان است و سیلاب اشک از دیده ماتمیان رشک عمّان ، هر کسی به نحوی عزا دار و به قسمی سوگوارند، این بنده روسیاه و غریق بحر گناه را به نظر رسید که ایام مصیبت فرجام را وسیله تمسک به ذیل شفاعت سیبط خیر الانام - علیه الصلاة والسلام - نموده بدین گونه که به عرض برادران دینی خواهد رسید و کتاب مستطاب (اللَّهُوْفُ عَلَي قَتْلِي الطُّفُوفِ) (که از معتبرترین کتب مقاتل امامیه - كَثَرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُمْ فِي الْبَرِيَّةِ - تالیف سیّد بزرگوار عالی مقدار، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسینی - نَوَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ وَ عَطَّرَ اللَّهُ مَرَقَدَهُ - می باشد و از جمله علماء اعلام و محققین فرقه امامیه و طایفه ناجیه اثنی عشریه است و در جلالت شأن و سطوع برهان ، آجَلّ از آن است که کسی بتواند احصاء برهه ای از مفاخر و فضائل آن جناب را نماید؛ چه از غایت ظهور و اشتهار به مثابه آن است که مدح خورشید عالمتاب را در برای ناظران احادی توان نمود و یا آنکه بحر محیط را به کاسه و هم توان پیمود. شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُ وَ رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَاتَهُ. و بالجمله ؛ چون این کتاب مستطاب را مراتب بلند و معارج ارجمند از وثوق و اعتماد در نزد حُجَج الاسلام و علمای اعلام است ، مناسب چنین دانستم که لالی مضامین و جواهر فواید آن را در نظر کافّه شیعیان و (اهل بیت) (اش لاسیما آن کسانی که از درک مفاد عبارات عربی در پرده و حجابند جلوه گر نماید که هر کس به قدر استعداد از این فیض عظیم بهره و از این سرچشمه نجات غُرفه برداشته و عامّه خلق بر حقایق وقایع روز عاشورا و غیر آن به شرحی که در این کتاب مرقوم گردید که خالی از زوائد است و عاری از آنچه طبع شیعه مؤمن غیور از شنیدن او متاءدّی است اطلاع کامل حاصل نمایند. امید که این بنده روسیاه را از دعای خیر در مظانّ استجابات فراموش نفرمایند و چون در ترجمه دیباچه کتاب ، مهم غرضی نیافتم اعراض از آن را اُولی دانستم (۱۰) و از مَسْئَلَكِ اَوَّلِ که به دو اصل کتاب است شروع در ترجمه گردید و ابتداء شروع ، روز ۲۲ ماه ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۰ هـ. ق بوده . به عون الله تعالی در ظرف بیست روز به اتمام رسید. امیدوار از عواطف و مراحم اهل فضل و دانش چنان است که دامن عفو بر زلّات بیوشانند و از خدشه در لغزشهای آن اغماض فرمایند. وَالْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ .

مقدمه مؤلف

مقدمه مؤلف متن عربی : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِإِعَادِهِ مِنْ أَفْقِ الْأَلْبَابِ، الْمُجَلِّي عَنْ مُرَادِهِ بِمَنْطِقِ السُّنَّةِ وَالْكِتَابِ، الَّذِي نَزَّهَ أَوْلِيَاءَهُ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَسَمَّا بِهِمْ إِلَى أَنْوَارِ السُّرُورِ. وَلَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مُحَابَةً لَهُمْ عَلَى الْخَلَائِقِ، وَلَا إِنْجَاءً لَهُمْ إِلَى جَمِيلِ الطَّرَائِقِ. بَلْ عَرَفَ مِنْهُمْ قَبُولًا لِلْأَلْفَافِ، وَاسْتَحْقَاقًا لِمَحَاسِنِ الْأَوْصَافِ، فَلَمْ يَرْضَ لَهُمْ التَّعَلُّقَ بِجِبَالِ الْأَهْمَالِ، بَلْ وَفَّقَهُمُ لِلتَّخَلُّقِ بِكَمَالِ الْأَعْمَالِ. حَتَّى عَرَفَتْ نُفُوسُهُمْ عَمَّنْ سِوَاهُ، وَعَرَفَتْ أَرْوَاحُهُمْ شَرَفَ رِضَاهُ، فَصَرَفُوا أَعْنَاقَ قُلُوبِهِمْ إِلَى ظِلِّهِ، وَعَطَفُوا أَمَالَهُمْ نَحْوَ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ. فَتَرَى لَدَيْهِمْ فَرَحَةَ الْمُصَدِّقِ بِدَارِ بَقَائِهِ، وَتَنْظُرُ عَلَيْهِمْ مِسْحَةَ الْمُشْفِقِ مِنْ أخطارِ لِقَائِهِ. ترجمه : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد و سپاس خدای را که پرتوی نورش از افق عقلهای ناب برای بندگان متجلی گشت و مرام و مرادش را به وسیله زبان گویای سنت و کتاب آشکار ساخت . آن خدایی که دل دوستان و دلباختگان خود را از چنگال دنیای دلفریب رها کند و به سوی نورهای سرور انگیز کشانید. این لطف برای شیفتگانش بی جهت یا جبر آمیز و الزام آور نبوده است بلکه از آن روی بوده که خداوند متعال آنها را قابل و لایق دریافت چنین الطاف و سزاوار آراستگی به چنین صفات نیکو و برجسته ای دانسته است . پس خداوند متعال راضی نشد که دلباختگان خود را گرفتار بیکاری و بلاتکلیفی ببیند لذا به آنها توفیق عمل به تکالیف را عنایت فرمود و در این عرصه موفق شان ساخت ؛ به طوری که اولیاء الله به کردارهای کمال پرور روی آوردند و از هر چه غیر او بود دل کنده و آسوده خاطر گشتند. روح آنها شرف خشنودی و رضای خدا را دریافت تا اینکه اعماق دلهایشان متوجه حق گردید و در سایه لطف و عنایت او آرام گرفت و سمت و سوی آرزوهایشان به فضل و کرم الهی سوق یافت . در وجود آنان سروری سرشار مشاهده می کنی که مخصوص دلهای مطمئن به عالم بقا و آن سراسر متن عربی : وَلَا تَزَالُ إِشْوَاؤُهُمْ مُتَضَاعِفَةً إِلَيَّ مَا قَرَّبَ مِنْ مُرَادِهِ، وَ أَعَزَّيَّتِهِمْ مُتَرَادِفَةً نَحْوَ إِصْدَارِهِ وَإِعْرَادِهِ، وَ أَسْمَاعُهُمْ مُصْغِيَةً إِلَيَّ اسْتِمَاعَ إِسْرَارِهِ، وَقُلُوبُهُمْ مُسْتَبْشِرَةً بِخَلَاوَةِ تَذْكَارِهِ. فَحَيَّاهُمْ مِنْهُ يَقْدِرُ ذَلِكَ التَّصَدِيقِ، وَحَبَاهُمْ مِنْ لَدُنْهُ حَبَاءَ الْبَرِّ الشَّفِيقِ. فَمَا أَصْغَرَ عِنْدَهُمْ كُلُّ مَا شَغَلَ عَنْ جَلَالِهِ، وَمَا أَثْرَكَهُمْ لِكُلِّ مَا بَاعَدَ مِنْ وَصَالِهِ، حَتَّى أَعْتَبَهُمْ لِيَتَمَتَّعُونَ بِأَنْسِ ذَلِكَ الْكَرَمِ وَالْكَمَالِ، وَيَكْسُوهُمْ أَوَّلًا حُلَّ الْمَهَابَةِ وَالْجَلَالِ. فَإِذَا عَرَفُوا أَنَّ حَيَاتَهُمْ مَانِعَةٌ عَنْ مُتَابَعَةِ مَرَامِهِ، وَبَقَاءَهُمْ حَائِلٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِكْرَامِهِ، خَلَعُوا أَعْنَاقَ الْبَقَاءِ، وَقَرَعُوا أَبْوَابَ الْإِقَاءِ، وَتَلَدَّوْا فِي طَلَبِ ذَلِكَ النَّجَاحِ، بِبَذْلِ النُّفُوسِ وَالْأَرْوَاحِ، وَعَرَضُوهَا لِخَطَرِ الشُّيُوفِ وَالرِّمَاحِ. وَإِلَى ذَلِكَ التَّشْرِيفِ الْمُوصُوفِ سَمَتْ نُفُوسُ أَهْلِ الطُّقُوفِ، حَتَّى تَنَافَسُوا فِي التَّقَدُّمِ إِلَيَّ الْخُتُوفِ، ترجمه : و همچنین اثر خوف و ترسی در آنها می بینی که از علو جبروت و عظمت پروردگار عالمیان و ملاقات با اوست . پیوسته شوق آنان به کمال قرب خداوند در تزايد است و دلهایشان متمایل به انجام تکالیف الهی است و در این راه جدیت کامل دارند و گوشه‌هایشان برای شنیدن اسرار الهی مهیاست و دلهایشان از حلاوت ذکر خدا، شاد و خرم است . به مقدار ایمانشان از لذت ذکر الهی بهره مند می گردند و خداوند متعال از خزینه لطف و عطایش ، آنچه را شایسته بخشش نیکوکار مهربان است ، به آن مردان الهی بدون هیچ منت ، ارزانی فرموده است . پس چقدر کوچک شد در نزد ایشان هر چیزی که روگردان گشت از جلال و عظمت او و چقدر متروک و مبتذل گردید بر ایشان ، هر آنچه باعث دوری از وصال او آمد، به حدی که ایشان همواره از انس با آن چنان کمال لذت می برند و پیوسته به زیورهای هیبت و جلال الهی مُلبَّس اند. چون دانستند که حیات و زندگی آنان مانع از کمال بندگی و متابعت حکم خداوندیست ، ناچار از بقاء خود گذشته به لقای حضرت حق پیوستند و در طلب این رستگاری تا سرحدّ ایثار و جانبازی پیش رفتند و آماده شدند که جان و تن خود را در معرض نیزه ها و شمشیرهای برّان ، قرار دهند. مرغ جان شهدای

کربلا برای رسیدن این کمال و شرافت ، قفس تن را درهم شکستند و به پرواز درآمدند و سبقت و مبادرت به متن عربی : وَ أَصْبَحُوا نُهَبَ الرِّمَاحِ وَالسُّيُوفِ. فَمَا أَحَقَّهُمْ بِوصفِ السَّيِّدِ الْمُرتَضِي عِلْمُ الْهَدْيِ رِضَاؤُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ مَدَحَ مَنْ أَشْرَنَا إِلَيْهِ فَقَالَ: لَهُمْ جُسُومٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهَمَّلَةٌ وَ أَنْفُسٌ فِي جِوَارِ اللَّهِ يُقْرِئُهَا كَأَنَّ قَاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعُهَا وَ أَعَنَ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مُحْيِيهَا وَلَوْلَا إِمْتِنَانُ أَمْرِ السَّنَةِ وَالْكِتَابِ فِي لَبْسِ شِعَارِ الْجَزَعِ وَالْمَصَابِ، لِأَجَلِ مَا طَمَسَ مِنْ أَعْلَامِ الْهَدَايَةِ، وَ أَهْسَسَ مِنْ أَرْكَانِ الْعَوَايَةِ، وَتَأَسَّفَا عَلَي مَا فَاتَنَا مِنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ، وَتَلَهَّفَا عَلَي أَمْثَالِ تِلْكَ الشَّهَادَةِ، وَإِلَّا كُنَّا قَدْ لَيْسْنَا لِتِلْكَ النِّعْمَةِ الْكُبْرَى أَثْوَابَ الْمَسْرَةِ وَالْبُشْرَى . وَحَيْثُ أَعَنَ فِي الْجَزَعِ رِضَى لِسُلْطَانِ الْمَعَادِ، وَغَرَضًا لِإِبْرَارِ الْعِبَادِ، فَهَا نَحْنُ قَدْ لَيْسْنَا سِرْبَالَ الْجَزُوعِ، وَآيَسْنَا بِإِرْسَالِ الدُّمُوعِ، وَقُلْنَا لِلْعُيُونِ: جُودِي بِتَوَاتُرِ الْبُكَاءِ، وَلِلْقُلُوبِ: جُدِّي جِدَّ تَوَاقِلِ النِّسَاءِ. ترجمه : شهادت را سبب لذت و آرامش دانستند و غارت اموال و اسیری عیال و اطفال ، هیچگونه کدورت و ملال به دلهاي خود راه ندادند. چنانچه سيّد مرتضي علم الهدی رحمه الله سروده : (لَهُمْ نُفُوسٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهَمَّلَةٌ...)؛ يعني براي آنان بدنهایی است که بر ريگزار گرم افتاده و جانهایشان در جوار خدا آرمیده ؛ گویا اینان کسانی اند که آسیب رسانندگانشان ، سود دهندگان آنها به شمار مي آیند و قاتلان آنان ، زنده کنندگان آنان محسوب مي شوند! و اگر نبود امثال فرمان سُنّت پیامبر و کتاب پروردگار در پوشیدن لباس جزع و مصیبت زدگی هنگام از بین رفتن نشانه های هدایت و ایجاد بدعتها و تأسف برای از دست دادن سعادت و تأثر بر شهادت آنان ، هرآینه در مقابل این نعمت بزرگ ، جامه های سرور و بشارت به تن مي کردیم ، ولي چون ناله و ماتم در مصیبت دخترزاده حضرت خاتم ، سبب رضاي خداست ، و نیکوکاران را غرضي در این عزاداري مترتب است . ما هم جامه عزا پوشیدیم و اشک از دیدگان جاري ساختیم و به چشمان خود چنین خطاب کردیم : اي دیدگان ! از پی در پی گریستن غافل نباشید و به دلهاي خود خطاب کردیم : همچون زنان فرزند مرده در ناله و زاري بکوشید که امانتهای پیامبر رؤ وف در این سرزمین معروف ، مباح شمرده شده است و اساس وصیت آن حضرت درباره حرمسرا و بچه های دلبندش متن عربی : فَإِنَّ وَدَائِعَ الرُّسُولِ الرَّؤُوفِ أَعْضَيْتْ يَوْمَ الطُّغُوفِ، وَرَسُومَ وَصِيَّتِهِ بِحَرَمِهِ وَ أَعْنَائِهِ طُمِسَتْ بِأَلْدِي أُمَّتِهِ وَ أَعْدَائِهِ. قِيَالَهُ مِنْ تِلْكَ الْقَوَادِحِ الْمُفْرَحَةِ لِلْقُلُوبِ، وَالْجَوَائِحِ الْمُصْرَحَةِ بِالْكُزُوبِ، وَالْمَصَابِ الْمُصْعَرَةِ كُلِّ بَلْوَى ، وَالنَّوَائِبِ الْمُفَرَّقَةِ شَمْلِ التَّقْوَى ، وَالسِّهَامِ الَّتِي أَرَاقتْ دَمَ الرِّسَالَةِ، وَالْأَيْدِي الَّتِي سَاقَتْ سَبِيَّ الْجَلَالَةِ، وَالرِّزْيَةِ الَّتِي نَكَسَتْ رُؤُوسَ الْأَبْدَالِ، وَالْبَلِيَّةِ الَّتِي سَلَبَتْ نُفُوسَ خَيْرِ الْأَلِ، وَالشَّمَاتَةِ الَّتِي رَكَسَتْ أَسُودَ الرِّجَالِ، وَالْفَجِيْعَةِ الَّتِي بَلَغَ رَزُّهَا إِلَي جِبْرِئِلَ، وَالْقَطِيعَةِ الَّتِي عَظَمَتْ عَلَى الرَّبِّ الْجَلِيلِ. وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَ قَدْ أَصْبَحَ لَحْمُ رَسُولِ اللَّهِ مُجَرَّدًا عَلَى الرِّمَالِ، وَدَمُهُ الشَّرِيفِ مَسْفُوكًا بِسُيُوفِ الضُّلَالِ، وَوُجُوهُ بَنَانِهِ مَبْدُولَةٌ لِعَيْنِ السَّائِقِ وَالشَّامِتِ، وَسُلْبُهُنَّ يَمَنْظَرٌ مِنَ النَّاطِقِ وَالصَّامِتِ، وَتِلْكَ الْأَبْدَانُ الْمُعْظَمَةُ عَارِيَّةٌ مِنَ الثِّيَابِ، وَالْأَجْسَادُ الْمُكْرَمَةُ جَائِيَّةٌ عَلَى الثَّرَابِ!! ترجمه : با دستهای اُمّتش و دشمنان بي غيرتش از بين رفته است . خدايا! به تو پناه مي بریم از اين کارهاي بزرگ که دلها را جريحه دار کرده و از اين مصيبت هاي عظيم که غم و غصه ها را به صورت فرياد از دل برمّي آورد و اين گرفتاري که همه گرفتاريها را کوچک و ناچيز مي نمايد و از اين پيشامدها که کانون تقوي را متفرّق مي سازد و از تيرهایی که خون رسالت را بر زمين ريخت و دستهایی که خاندان جلال را به اسارت برد و مصیبتی که بزرگان را سرافکنده نمود و فتنه و بلايي که جانهای بهترين خانواده را از پیکرشان برگرفت و سرزنشي که دست شیرمردان را بست و رخداد دلخراشي که جبرئیل را هم به ماتم نشانند و واقعه جانسوزي که در پيشگاه پروردگار عظمت داشت . چرا این چنین نباشد؟ حال آنکه پاره اي از گوشت بدن پیامبر، عريان بر روي شن هاي

بیابان ، افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در مقابل چشم شترانان و شماتت گران و تاراج لباسهایشان در دیدگاه هر گویا و خاموش صورت پذیرفته و این بدنهای با عظمت و این پیکرهای باکرامت ، در حالی که برهنه از لباس هستند، بر روی خاک افتاده اند. متن عربی : مَصَائِبٌ بَدَدَتْ شَمْلَ النَّبِيِّ فَفِي قَلْبِ الْهُدَى اَسْهَمُ يَطْفَنُ بِالتَّلَفِ وَنَاعِيَاتٍ إِذَا مَا مَلَّ ذُو وَلَهٍ سَرَتْ عَلَيْهِ بِنَارِ الْحُزْنِ وَالْأَسَفِ قِيَالَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَآبِهَا عَيْنَا تَنْظُرُ إِلَى بَنَاتِهَا وَبَنِيهَا: مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ، وَحَرِيحٍ، وَمَسْحُوبٍ، وَذَبِيحٍ، وَبَنَاتِ الثُّبُوءِ: مُشَقَّقَاتِ الْجُيُوبِ، وَمَفْجُوعَاتِ يَفْقِدِ الْمَحْبُوبِ، وَنَاشِرَاتِ لِلشُّعُورِ، وَبَارِزَاتِ مِنَ الْخُذُورِ، وَلاطِمَاتِ لِلْخُذُودِ، وَعَادِمَاتِ لِلْجُذُودِ، وَمُبْدِيَاتِ لِلْيَاخَةِ وَالْعَوِيلِ، وَفَاقِدَاتِ لِلْمُحَامِي وَالْكَفِيلِ. فَيَا أَهْلَ الْبَصَائِرِ مَنْ الْأَنَامِ، وَ يَا ذَوِي النَّوَاطِرِ وَالْأَفْهَامِ، حَدِّثُوا نُفُوسَكُمْ بِمَصَائِبِ هَاتِيكَ الْعِثْرَةِ، وَتَوَخَّوْا بِاللَّهِ لَيْتِكَ الْوَحْدَةَ وَالْكَثْرَةَ، وَسَاعِدُوهُمْ بِمُؤَالَاةِ الْوَحْدِ وَالْعِثْرَةِ، وَتَاءَسَّوْا عَلَى قَوَاتِ تِلْكَ الثُّصْرَةِ. فَإِنَّ نُفُوسَ أَئُولَئِكَ الْأَقْوَامِ وَدَائِعِ سُلْطَانِ الْأَنَامِ، وَتَمَرَّةُ قُوَادِ الرَّسُولِ، وَقُرَّةُ عَيْنِ الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ، وَمَنْ كَانَ يَرْشِفُ بِقَمِيهِ الشَّرِيفِ ثِيَابَهُمْ، وَيَقْضِلُ عَلَى أُمَّتِهِ أُمَّهُمْ وَآبَاهُمْ. ترجمه :

(مصائب بددت شمل النبي ففي...؛ یعنی مصیبت هایی که کانون خاندان پیامبر را پریشان کرد و تیرهایی که در دل خورشید هدایت نشست و آن قلب بشریت را از کار انداخت . و فریادهای طنین انداز زنان خبر از مرگ آنان می داد و آن جناب را مخاطب می ساخت و آتش سوزان حزن و اندوه و تأسف را در دلش شعله ور می ساخت . ای کاش فاطمه و پدرش می دیدند که دختران و فرزندانشان را پابرهنه کرده اند و عده ای را زخمی و و گروهی را اسیر و برخی را سربریده اند. دختران خاندان نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و با مویه های پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و بر صورتهای خود سیلی می زنند و در غم از دست دادن حمایت گران و سرپرستان خود، صدا به نوحه و زاری بلند نموده اند. ای مردم آگاه و ای انسانهای تیزبین ، قتلگاه این خاندان را به یاد آورید و به بی کسی و غربت آنان و زیادی دشمنان ، نوحه سرایی کنید و با غم و اندوه دائم و اشک چشمانتان ، آنان را یاری نمایید که جانهای آنان امانتهای پروردگار جهان و میوه دل پیامبر مسلمانان و نور چشم فاطمه زهراء، هستند. آنان کسانی اند که پیامبر با دهان مبارکش دندانهای آنان را می مکید و پدر و مادر آنان را از پدر و مادر خود، برتر می دانست . متن عربی : إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَاسْأَلْ عَنْ حَالِهِمْ سُنَنَ الرَّسُولِ وَمَحْكَمَ التَّنْزِيلِ فَهَنَّاكَ أَعَدَلُ شَاهِدٍ لِذَوِي الْحِجَى وَبَيَانُ فَضْلِهِمْ عَلَى التَّفْصِيلِ وَ وَصِيَّةٌ سَبَقَتْ لِاحْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَى يَدَيِ جَبْرِيلَ وَكَيْفَ طَابَتِ النَّفُوسُ مَعَ تَدَانِي الْأَزْمَانِ بِمُقَابَلَةِ إِحْسَانِ جَدِّهِمُ بِالْكَفَرَانِ، وَتَكَدِيرِ عَيْشِهِ بِتَغْذِيبِ ثَمَرَةِ قُوَادِهِ، وَتَصْغِيرِ قَدْرِهِ بِإِرَاقَةِ دِمَاءِ أَؤُولَادِهِ؟ وَ أَتَيْنَ مَوْضِعَ الْقَبُولِ لَوْصَايَاهُ بِعِثْرَتِهِ وَ آلِهِ؟ وَ مَا الْجَوَابُ عِنْدَ لِقَائِهِ وَ سَأْ إِلَيْهِ؟ وَ قَدْ هَدِمَ الْقَوْمُ مَا بَنَاهُ! وَ نَادَى الْأَسْلَامَ وَ كُرْبَاهُ! قِيَاللَّهِ مِنْ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّقُ لِيَذْكَارِ تِلْكَ الْأُمُورِ! وَبَا عَجَبَاهُ مِنْ غَفْلَةِ أَهْلِ الدُّهُورِ! وَ مَا عُذْرُ أَهْلِ الْأَسْلَامِ وَالْإِيمَانِ فِي إِضَاعَةِ أَفْسَامِ الْأَحْزَانِ! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ مُحَمَّدًا مَوْثُورٌ وَجِيعٌ؟ وَ حَبِيبَهُ مَقْهُورٌ صَرِيعٌ؟ وَالْمَلَائِكَةَ يُعْزَوْنَهُ عَلَى جَلِيلِ مُصَابِيهِ؟ وَالْأَنْبِيَاءَ يُشَارِكُونَهُ فِي أَحْزَانِهِ وَ أَؤُوصَايِهِ؟ ترجمه : إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَاسْأَلْ عَنْ حَالِهِمْ...؛ یعنی اگر نسبت به آنان در دل خود، شکي داري ، از سنت پیامبر و قرآن سؤال کن ، برای اینکه این دو عادلترین شاهدان راستگو نزد فرزندانگانش هستند و بیان فضیلت ایشان به تفصیل در آن دو آمده است و خداوند متعال به وسیله حضرت جبرئیل فضایل آنها را ابلاغ فرموده است . چگونه این مردم به همین زودي (همه چیز را فراموش کردند) و در برابر نیکیهای پدرش به ناسپاسی پرداختند و عیش حضرتش را با زجر و اذیتي که بر میوه دلش روا نمودند، مکدر ساختند و با ریختن خون فرزنداناش قدر و منزلت او را کوچک شمردند؛ پس آن همه سفارش که درباره خاندان و فرزنداناش کرده بود، چه شد؟! هنگام

ملاقات با آن حضرت در قیامت ، چه پاسخی خواهند گفت؟! این ستمکاران بنایی را که ایشان برپا ساخته بود، ویران کردند و فریاد وامصیبتاه از اسلام بلند شد و به خدا پناه می بریم از دلی که به یاد این کارها نشکند و تعجب می کنم از غفلت مردم این زمانه ، که چه شده این مسلمانان را؟ و چه عذری برای آشکار نساختن غم این مصیبت دارند؟ آیا نمی دانند که هنوز انتقام کشته ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، گرفته نشده ؟ و دل مبارک پیامبر دردمند است و فرزند دلبندش گرفتار دشمن شده و کشته بر زمین افتاده است و فرشتگان بر این مصیبت بزرگ تسلیت اش عرض می کنند و پیامبران الهی هم در این اندوهها با او همدردی می کنند؟ متن عربی : قِيَا اَهْلُ الْوَفَاءِ لِخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، عَلَامَ لَا تُؤَاوُتُهُ فِي الْبُكَاءِ؟! بِاللّٰهِ عَلَيَّكَ اَيُّهَا الْمُحِبُّ يَوْلَدِ الرَّهْرَاءِ، نَحْ مَعَهَا عَلَيَّ الْمُتَبُذِّينَ بِالْعَرَاءِ، وَجُدْ وَيَحْكَ بِالْدُمُوعِ السَّجَامِ، وَابْكْ عَلَيَّ مُلُوكِ الْأَسْلَامِ، لَعَلَّكَ تَحُوزَ ثَوَابَ الْمُوَاسِي لَهُمْ فِي الْمَصَابِ، وَتَقُوزَ بِالسَّعَادَةِ يَوْمَ الْحِسَابِ. فَقَدْ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ: (كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اَيُّمَا مُؤْمِنٍ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَيَّ خَدَّهِ بَوَّاهُ اللَّهِ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا اَخْقَابًا، وَ اَيُّمَا مُؤْمِنٍ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَيَّ خَدَّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَذَابِنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّاهُ اللَّهُ مَنْزِلَ صَدَقٍ، وَ اَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ اَذَى فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ أَمَنَهُ مِنْ سَخَطِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ: (مَنْ دُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاصَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابَةِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ). ترجمه : ای مردمی که نسبت به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وفادار هستید، چرا در گریستن با او همراهی و همکاری نمی کنید؟! ای دوستدار پدر زهرالیه السلام ، به خدا، در عزای کسانی که بر روی خاک افتاده اند با فاطمه زهرالیه السلام ، هم ناله باش . وای بر تو! سیل اشک جاری ساز و بر مظلومیت بزرگان و پادشاهان اسلام گریه کن ، شاید پاداش آنانکه در این مصیبت همدردی کردند به دست آورده و به فوز سعادت روز حساب نائل گردی که از سرور ما امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم زین العابدین علیه السلام پیوسته می فرمود: هر مؤمنی که به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام دیدگانش را پر از اشک سازد، آنچنان که به صورتش روان شود، خداوند در عوض آن ، غرفه هایی را در بهشت برای او اختصاص می دهد که صدها سال در آنها مسکن گزیند و هر مؤمنی که از این اذیت و آزارها که از ناحیه دشمنان در دنیا به ما رسیده ، چشم هایش اشک آلود گردد به آن مقداری که از آن اشک به گونه اش سرازیر شده ، خداوند متعال در منزل صدقش او را جای دهد. و هر مؤمنی که در راه ما آزاری ببیند، خداوند آزار و اذیت روز قیامت را از او بگرداند و از خشم و غضب روز رستاخیز ایمنش فرماید. و از سرور ما امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که در نزدش یادی از ما شود، دیدگانش پر از اشک گردد، اگرچه به مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد، هرچند آن گناهان به اندازه کف روی دریاها باشد. متن عربی : وَرَوَى اَيْضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَنَّهُمْ قَالُوا: (مَنْ بَكَى وَ اَبْكَي فِينَا مِائَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ اَبْكَي خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اَبْكَي ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اَبْكَي عِشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اَبْكَي عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ اَبْكَي وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ). قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ طَاوُوسِ الْحُسَيْنِيِّ - جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ -: إِنَّ مِنْ أَجَلِ الْبَوَائِعِ لَنَا عَلَيَّ سُلُوكِ هَذَا الْكِتَابِ اَنَّنِي لَمَّا جَمَعْتُ كِتَابَ: مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ، وَ رَأَيْتُهُ قَدْ اَحْتَوَى عَلَيَّ أَقْطَارِ مَحَاسِنِ الزِّيَارَاتِ وَ مُخْتَارِ أَعْمَالِ تِلْكَ الْأَوْقَاتِ، فَحَامِلُهُ مُسْتَعْنٍ عَنْ ثَقَلِ مِصْبَاحِ لِيذَلِكَ الْوَقْتِ الشَّرِيفِ، أَوْ حَمْلٍ مَزَارٍ كَبِيرٍ أَوْ لَطِيفٍ. اَخْبِثْتُ اَيْضًا اَنْ يَكُونَ حَامِلُهُ مُسْتَعْنِيًا عَنْ ثَقَلِ مَقْتَلِ فِي زِيَارَةِ عَاشُورَاءَ اِلَى مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : همچنین روایت شده که : کسی که در مصیبت ما، خود گریان شود و یا صد نفر را بگریاند ما ضمانت می کنیم که او از اهل بهشت باشد؛ و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که بگرید و یا سی نفر را بگریاند باز از اهل بهشت به شمار می آید و کسی که بگرید و یا ده نفر را بگریاند، از اهل بهشت خواهد بود و کسی که گریه کند و یا فقط يك نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که خود را شبیه گریه کنندگان می سازد (هرچند اشك نمی ریزد) باز هم خدا او را به بهشت خواهد برد. علي بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - که این کتاب لهوف را جمع آوری نموده - گوید: آنچه بیش از هر چیز مرا به نوشتن این کتاب وادار نمود، این بود که چون کتاب (مِصْبَاحُ الزَّائِرِ وَجَنَاحُ الْمُسَافِرِ) را گرد آوردم ، دیدم که کتابی شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که هنگام زیارت به جا آورده می شود، شد. و هر که آن کتاب را همراه داشته باشد از حمل کتاب زیارت و اعمال آن ، اعم از کتاب کوچک و بزرگ ، بی نیاز شده است . لذا تمایل پیدا کردم که هر که آن کتاب را با خود دارد، در کنارش کتاب مَقْتَل جمع و جوری هم برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام همراه داشته باشد و از کتابهای دیگر بی نیاز گردد. از این رو، این کتاب را فراهم آوردم و باتوجه به اینکه زیارت کنندگان فرصت کمتری دارند. متن عربی : قَوَّضْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِيُصَمِّرَ إِلَيْهِ، وَ قَدْ جَمَعْتُ هَاهُنَا مَا يَصْلِحُ لَضِيْقِ وَقْتِ الزُّوَّارِ، وَ عَدَلْتُ عَنِ الْأَطْنَابِ وَالْأَكْثَارِ، وَ فِيهِ غُنْيَةٌ لِفَتْحِ أَبْوَابِ الْأَشْجَانِ، وَ بُغْيَةٌ لِنُجْحِ أَرْبَابِ الْإِيْمَانِ، فَإِنَّا وَضَعْنَا فِي أَجْسَادِ مَعْنَاهُ رُوحَ مَا يَلِيقُ بِمَعْنَاهُ. وَقَدْ تَرَجَّمْتُهُ بِكِتَابِ: اللَّهُوْفِ عَلَي قَتْلِي الطُّفُوفِ، وَوَضَعْتُهُ عَلَي ثَلَاثَةِ مَسَائِلَ، مُسْتَعِينًا بِالرُّؤُوفِ الْمَالِكِ. ترجمه : در اینجا رشته سخن را کوتاه نموده و مطالب را به طور اختصار بیان می کنم و همین مقدار کافی است که درهای غم و اندوه را به روی خوانندگان باز نماید و مؤ منان را رستگار سازد، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای گنجانده ام و نامش را (اللَّهُوْفِ عَلَي قَتْلِي الطُّفُوفِ) نهادم و بر سه مسلك تدوین نمودم و از خدای مهربان و مالک جهان ، یاری می طلبم .

مسلك اول

الْمَسْلُكُ الْأَوَّلُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَي الْقِتَالِ كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْنِ عَشْرٍ لِيَالِ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ اَرْبَعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَقِيلَ: اَلْيَوْمُ الثَّلَاثُ مِنْهُ. وَقِيلَ: فِي اَوَاخِرِ شَهْرِ رَبِيعِ الْاَوَّلِ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَرُوِيَ غَيْرُ ذَلِكَ. وَلَمَّا وُلِدَ هَبَطَ جَبْرَائِلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ اَلْفُ مَلَكٍ يُهْتَوْنَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَجَاءَتْ بِهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَسَرَّ بِهِ وَ سَمَّاهُ حُسَيْنًا. فِي الطَّبَقَاتِ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اَعْتَبْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بَكْرٍ بْنَ حَبِيبِ السَّهْمِيِّ ، قَالَ: اَعْتَبْنَا حَاتِمَ بْنَ صَنْعَةَ، قَالَتْ اُمُّ الْقُضَلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: مسلك اول : در مسائلی که قبل از ماجرای کربلا وقوع یافته است تولد امام حسین علیه السلام ترجمه : تولد حضرت سیدالشهداء ابی عبداللہ الحسین علیه السلام در پنجم ماه شعبان المعظم به سال چهارم از هجرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بودہ ؛ و بعضی گفته اند که روز سوم آن ماه بود و برخی تولد آن جناب را روز آخر ماه ربیع الاول به سال سوم از هجرت گفته اند و بجز این اقوال ، روایات دیگر نیز وارد است . بالجمله ؛ چون آن جناب در دار دنیا آمد، جبرئیل علیه السلام با هزار ملک از آسمان نازل گردید بر رسول مجید صلی اللہ علیہ و آلہ و آن حضرت را تهنیت نمود به ولادت آن مولود مسعود. فاطمه زهرا علیها السلام فرزند ارجمند را به خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ آورد، آن جناب از دیدار نور دیده خود، خرسند و خشنود

شد و آن مولود شریف را (حسین) نام نهاد. در کتاب (طبقات) از ابن عباس ذکر نموده به روایت او از عبدالله بن بکر بن حبیب سَهْمی که گفت: خبر داد مرا حاتم بن صنعه بر آنکه (أُمُّ الْقُضْل) (زوجه عباس بن عبدالمطلب - رضوان الله علیهما - متن عربی: رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُطِعَتْ فَوُضِعَتْ فِي حِجْرِي، فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: (خَيْرًا رَأَيْتِ، إِنَّ صَدَقَتْ رُؤْيَاكِ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلَامًا فَأَدْخَعُهُ إِلَيْكَ لِتَرْضِعِيهِ). قَالَتْ: فَجَرَى الْأَمْرُ عَلَيَّ ذَلِكَ. فَجِئْتُ بِهِ يَوْمًا، فَوَضَعْتُهُ فِي حِجْرِهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ يَقِيلُهُ قِبَالَ، فَقَطَرْتُ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرَةً عَلَى ثَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَرَصْتُهُ، فَبَكَى، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْمُغْضَبِ: (مَهْلًا! يَا أُمَّ الْقُضْلِ، فَهَذَا ثَوْبِي يُغْسَلُ، وَ قَدْ أَوْجَعْتَ إِبْنِي). قَالَتْ: فَتَرَكْتُهُ فِي حِجْرِهِ، وَقُمْتُ لَا أَتِيهِ بِمَاءٍ، فَجِئْتُ، فَوَجَدْتُهُ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي. فَقُلْتُ: مِمَّ بُكَاءُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: (إِنَّ جَبْرِئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ وَلَدِي هَذَا. [لَأَنَّ اللَّهَ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ]. ترجمه: گفت: پیش از آنکه امام حسین علیه السلام متولد گردد، شبی در خواب دیدم که گویا پاره ای از گوشت بدن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بریده شد و در دامن من قرار گرفت؛ پس این خواب خود را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودم. آن جناب فرمود: که همانا اگر خواب تو راست باشد فاطمه زهرا علیها السلام پسری خواهد زائید و من آن طفل را به تو می سپارم تا او را شیر دهی. ام الفضل گفت: که به همان قسمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود واقع گردید و حسین علیه السلام را به من سپرد و دایه او بودم تا اینکه روزی آن طفل را به خدمت جدّ بزرگوارش آوردم و او را در دامن پیغمبر نهادم و آن حضرت، نور دیده خود را می بوسید ناگاه طفل بول کرد و قطره ای از بول او بر جامه پیغمبر رسید. من گوشت بدنش را نشگون گرفتم، امام حسین علیه السلام به گریه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شخصی خشمناک به من فرمود: (آرام باش، ای ام الفضل! اینک جامه را به آب می توان شست، تو فرزند دلبد مرا آزردی). (ام الفضل گفت: او را در دامن پیغمبر گذاردم و خود رفتم تا آنکه آب آورده جامه رسول الله صلی الله علیه و آله را بشویم، چون برگشتم دیدم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان است. عرض کردم: یا رسول الله! چه چیز شما را گریانید؟ فرمود: اینک جبرئیل بر من نازل گردید و مرا خبر داد که این فرزند را، اُمّت من به قتل می آورند! متن عربی: قَالَ رُوَاهُ الْحَدِيثِ: فَلَمَّا آتَتْ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةً كَامِلَةً، هَبَطَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِثْنَا عَشَرَ مَلَكًا: إِحْدَهُمْ عَلَيَّ صُورَةَ الْأَسَدِ، وَالثَّانِي عَلَيَّ صُورَةَ الثَّوْرِ، وَالثَّلَاثُ عَلَيَّ صُورَةَ التَّيْنِ، وَالرَّابِعُ عَلَيَّ صُورَةَ وُلْدِ آدَمَ، وَالثَّمَانِيَةُ الْبِاقُونَ عَلَيَّ صُورَ شَتَّى، مُحَمَّرَةً وَجُوهُهُمْ [بَاكِئَةً غُيُوثُهُمْ]، قَدْ نَشَرُوا أَجْنِحَتَهُمْ، وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ، وَ سَيُعْطِي مِنْ ثَلَاثِ هَابِيلَ، وَ يُحْمَلُ عَلَيَّ قَاتِلُهُ مِثْلُ وَزْرِ قَابِيلَ. وَلَمْ يَبْقَ فِي السَّمَوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا وَ نَزَلَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كُلُّ [يُقْرِئُهُ السَّلَامَ]، وَ يُعَزِّيهِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ يُخْبِرُهُ بِثَوَابِ مَا يُعْطِي، وَ يَعْرِضُ عَلَيْهِ تَرْبَتَهُ، وَالتَّبْيِصْلِيَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: (إِلَّا لِلَّهِمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ، وَ لَا تُمَتِّعُهُ بِمَا طَلَبْتَهُ). قَالَ: فَلَمَّا آتَانِي عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَتَانِ مِنْ مَوْلِدِهِ حَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ لَهُ، فَوَقَفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَاسْتَرْجَعَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ. ترجمه: راویان حدیث چنین گفته اند که چون يك سال تمام از عمر شریف آن جناب گذشت، دوازده فرشته بر رسول مجید نازل گردید؛ یکی به صورت شیر، دومی به صورت گاو، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت انسان و هشت مَلَك دیگر هم به شکل های مختلف بودند با روهایی قرمز و بالهای خود را پهن نموده و می گفتند:

یا محمد! زود باشد که به فرزند دلبد تو حسین بن فاطمه علیها السلام نازل شود مانند آنچه که به هابیل از قابیل نازل گردید؛ و زود باشد که اجر و مزد شهادت فرزند تو را، خدای متعال بدهد مانند آن اجر ثوابی که به هابیل بخشیده و به گردن قاتل او بگذارد مانند گناهی را که بر گردن قابیل است. و هیچ فرشته مقربّی در آسمانها باقی نماند مگر آنکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیدند و آن جناب را در قتل فرزند، تعزیه می گفتند و خبر می دادند آن رسول مکرم را به آن ثوابی که خدای به امام حسین علیه السلام خواهد داد و خاک قبر مطهر او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دادند و آن حضرت نفرین بر قاتلان فرزند، می نمود و عرض می کرد که پروردگارا، مخدول گردان کسی را که فرزند مرا خوار نماید و بکش کشنده او را و او را از رسیدن به مراد خود بهره مند مگردان. راوی گوید: چون دو سال از عمر شریف آن جناب گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سفری پیش آمد؛ پس در پاره ای از راه که می رفت بایستاد و گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و چشمان آن جناب اشک آلود گردید و گریه نمود؛ سبب گریه را از آن حضرت سؤال نمودند، متن عربی: فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: (هَذَا جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ يَشْطِ الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ). فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: (رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ (يَزِيدُ) - لَعَنَهُ اللَّهُ، - وَكَأَنِّي أُنْظَرُ إِلَيْهِ مَصْرَعِهِ وَ مَدْفِنِهِ). ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَغْمُومًا، فَصَعَدَ الْمُنْبَرَ فَخَطَبَ وَ وَعَظَ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنِي عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ وَالْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (اَللّٰهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ نَبِيُّكَ وَ هَذَانِ أَطَائِبُ عِثْرَتِي وَ خِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَ اُزُومَتِي وَ مَنْ اَخْلَقَهُمَا فِي اُمَّتِي ، وَ قَدْ اَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْدُولٌ، اَللّٰهُمَّ قَبْرَكَ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ، اَللّٰهُمَّ وَ لَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَ خَاذِلِهِ). قَالَ: فَضَجَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحْيِ. ترجمه: فرمود: (هذا جبرئیل، اینک جبرئیل است که مرا خبر می دهد از زمینی که کنار فرات واقع است و آن را (کربلا) می گویند که بر روی آن زمین فرزند دلبد من، حسین فاطمه کشته می گردد! عرض نمودند: یا رسول الله! کشنده آن جناب کیست؟ فرمود: کشنده او مردیست که نام نحس او (یزید) است - خدا او را لعنت کند - و گویا که من اکنون قتلگاه و محلّ قبر او را به چشم خود نظر می نمایم. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود، مهموم و مغمو بود؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالی که حسن و حسین علیهما السلام در خدمت آن بزرگوار در پیش روی آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید، دست راست خود را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ خود را بر سر حسین علیه السلام بنهاد و سر مبارک را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خداوندا، به درستی که محمد صلی الله علیه و آله بنده تو و نبی تو است و این دو فرزند از اطائب عترت و بهترین ذریّه من و بنیان من اند. و ایشان را در میان اُمّت خود می گذارم که جانشین من اند و اینک جبرئیل خبر داد مرا که این فرزند من کشته خواهد شد و مخدول خواهد بود؛ خداوندا کشته شدن را بر او مبارک گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارک مکن در حقّ قاتل و خوار کننده او. راوی گفت: پس مردم و اهل مسجد صداها به گریه و افغان بلند متن عربی: وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: (اَتَّبِكُونَ وَ لَا تَنْصُرُونَهُ). ثُمَّ رَجَعَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَ هُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، فَخَطَبَ خُطْبَةً اُخْرَى مُوجِرَةً وَ عَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ: (اَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَ عِثْرَتِي وَ اُزُومَتِي وَ مِرَاجَ مَائِي وَ ثَمَرَةَ فُوْ اَدِي وَ مَهْجَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَبْرَدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، وَ قَدْ اَبْغَضْتُمُ عِثْرَتِي وَ ظَلَمْتُمُوهُمْ اِذَا وَ اِنِّي اَتَتَّظِرُهُمَا، وَ اِنِّي لَا اَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ اِلَّا مَا اَمَرَنِي رَبِّي اِنَّ اَسْأَلُكُمْ

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، فَانْظُرُوا أَيْلًا تَلْقَوْنِي غَدًا عَلَيَّ الْحَوْضِ . إِيَّا وَ إِيَّاهُ سَتَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَ رَيَاتٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ : رَايَةً سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً قَدْ فَرَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ ، فَتَقِفُ عَلَيَّ ، فَأَقُولُ : مَنْ أَنْتُمْ ؟ فَيَنْسَوْنَ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ : نَحْنُ أَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ . فَأَقُولُ لَهُمْ : إِيَّاكُمْ أَهْمَدُ نَبِيَّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ . فَيَقُولُونَ : نَحْنُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا أَحْمَدُ . ترجمه : نمودند ، آن حضرت فرمود که شما الان بر حال او گریه می کنید و حال آنکه او را یاری نخواهید کرد. پس از اتمام آن مجلس ، بار دیگر به مسجد مراجعت فرمود در حالتی که رنگ مبارک آن حضرت متغیر و روی نازنینش از شدت غضب سرخ بود و خطبه مختصر دیگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشک می ریخت پس فرمود: ایها الناس ! به درستی که من در میان شما دو چیز سنگین و بزرگ را واگذارده ام یکی کتاب خداست و دیگری عترت من که بنیاد امر من و مایه امتزاج آب طینت من و میوه دل و پاره جگر من اند. این دو چیز از هم جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و به تحقیق که دشمن داشتید عترت مرا و برایشان ستم روا نمودید، آگاه باشید که من در روز قیامت انتظار این دو امر بزرگ دارم تا آنکه به نزد من آیند و من پرسش نمی کنم درباره ایشان مگر آنچه را که پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست که از شما بخواهم که در حق دَوِي الْقُرْبَى من ، دوستی نمایید؛ پس اندیشه کنید که مبدا در فردای قیامت بر کنار حوض کوثر نتوانید که مرا دید (در حالی نسبت به آنها کینه و ظلم روا داشته باشید). زود باشد که در روز قیامت سه سرکرده این اُمت با سه عَلم در نزد من خواهد آمد: يَكْ عَلم سياه و تاريك كه ملائكه از دهشت و وحشت دیدار آن به فریاد آیند؛ پس در حضور من بایستند. من گویم كه مَتَم احمد پیغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند كه ما از امت توایم ای احمد! متن عربی : فَأَقُولُ لَهُمْ : كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَ عِزَّتِي وَ كِتَابِ رَبِّي ؟ فَيَقُولُونَ : إِيَّاكَ الْكِتَابَ فَضَيَعْنَاهُ ، وَ إِيَّا عِزَّتَكَ فَحَرَصْنَا عَلَيَّ إِيَّا نَبِيذَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ . فَأَوْلَّي وَجْهِي عَنْهُمْ ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوَّدَةً وَجُوهُهُمْ . ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةً أُخْرَى أَشَدَّ سَوَادًا مِنَ الْأُولَى ، فَأَقُولُ لَهُمْ : كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْأَكْبَرِ وَالْأَصْغَرِ : كِتَابِ رَبِّي ، وَ عِزَّتِي ؟ فَيَقُولُونَ : إِيَّاكَ الْأَكْبَرَ فَخَلَقْنَا ، وَ إِيَّاكَ الْأَصْغَرَ فَخَذَلْنَاهُمْ وَ مَرَقْنَاهُمْ كُلَّ مَرَقَةٍ . فَأَقُولُ : إِلَيْكُمْ عَنِّي ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوَّدَةً وَجُوهُهُمْ . ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةً أُخْرَى تَلْمَعُ وَجُوهُهُمْ نُورًا ، فَأَقُولُ لَهُمْ : مَنْ أَنْتُمْ ؟ فَيَقُولُونَ : نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَالتَّقْوَى ترجمه : پس من خواهم گفت که بعد از من چگونه بودید در حق اهل بیت و عترت من و در حق کتاب پروردگار من ؟ جواب می گویند: اما کتاب را، پس آن را ضایع نمودیم و اما عترت تو را، پس راغب و حریص بودیم که ایشان را تماما هلاک نمایم و از روی زمین برداریم . پس من روی از ایشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهای سياه برگردند پس از آن ، گروه دیگر با عَلم به نزد من آیند که از گروه اول سياه تر، پس به ایشان گویم : پس از وفات من چگونه رفتار نمودید بر دو (ثقل) که در میان شما گذارده بودم ؛ یکی بزرگ و دیگری کوچک ، که بزرگ کتاب خدا و کوچک عترت من بودند. جواب گویند: اما ثقل بزرگ را که کتاب خدا بود، مخالفت حکم آن نمودیم و اما ثقل کوچک که عترت باشد آن را خوار گردانیدیم و از هم گسیختیم . پس به ایشان گویم : از نزد من دور شوید! پس تشنه و روسياه برگردند. آنگاه گروه دیگر با عَلم و با چهره های درخشنده از نور، بر من وارد شوند. به ایشان گویم : شما چه کسانی؟ گویند: ما نایم اهل کلمه توحید و پرهیزکاری . متن عربی : نَحْنُ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ نَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ ، حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَخْلَلْنَا حِلَالَهٗ وَ حَرَمْنَا حَرَامَهٗ ، وَ إِخْبَنَّا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَتَصَرَّنَاهُمْ مِنْ كُلِّ مَا تَصَرَّنَا مِنْهُ أَنْفُسُنَا ، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَاوَاهُمْ . فَأَقُولُ لَهُمْ : إِنْشِرُوا فَأَنَا نَبِيُّكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَفْتُمْ ، ثُمَّ اسْقَيْهِمْ مِنْ حَوْضِي ،

فَيَصْدُرُونَ مَرْوِيَيْنَ مُسْتَبْشِرِينَ، ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا يَدِينُ. قَالَ: وَكَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَ يَسْتَغْطِمُونَهُ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَهُ. فَلَمَّا تُوفِّي مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ - كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَ كَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى أَهْلِهَا وَ خَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ، وَ يَقُولُ لَهُ: إِنَّ أَبِي عَلَيْكَ قَاضِرٌ عُقْبَةً وَابَعَثَ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. فَأَخْضَرَ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَاسْتَشَارَهُ فِي تَرْجَمِهِ: مَائِمٌ أُمَّتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ مَا بَقِيَ أَهْلٌ حَقَّ هَسْتِيمٍ، كِتَابٌ بِرُورْدِگَارِ خُودِ رَا بِرِدَاشْتِه اِيْم وَ حَلَالِ آن رَا حَلَالِ دَانِسْتِه اِيْم وَ حَرَامِ آن رَا حَرَامِ شَمَرْدِيْم وَ ذَرِيَه پِيْغَمْبَرِ خُودِ رَا دُوسْتِ مِي دَاشْتِيْم وَ اِيْشَانِ رَا يَارِي كَرْدِيْم اَز هَر چيزِي كِه خُودِ رَا اَز آن يَارِي نَمُودِيْم وَ بَا هَر كَسِ كِه قَصْدِ جَنْگِ بَا اِيْشَانِ دَاشْتِ قَتَالِ كَرْدِيْم. پَسِ بِه اِيْشَانِ گُويْم كِه شَمَا رَا بِشَارَتِ بَاد! مَنَمِ مُحَمَّدِ پِيْغَمْبَرِ شَمَا وَ اَلْحَقُّ دَر دَارِ دُنْيَا چِنَانِ بُوْدِيْد كِه اَكْنُونِ وَصَفِ نَمُودِيْد؛ پَسِ اِيْشَانِ رَا اَز حُوضِ كُوشِ سِيْرَابِ كَنَمِ وَ اَنُهَا سِيْرَابِ وَ خُوشْحَالِ مِي گَرْدَنَدِ وَ دَاخِلِ بَهْشْتِ مِي شُوندِ وَ دَرِ بَهْشْتِ، هَمِيْشِه جَاوِيْدَانِ بَاشَنَدِ. رَاوِي گُويْد: عَادَتِ مَرْدَمِ بَرِ اِيْنِ جَارِي شُدِ كِه يَادِ اَز قَتْلِ حُسَيْنِ مَظْلُومِ مِي نَمُودَنَدِ وَ آن رَا دَرِ نَظَرِ عَظِيْمِ مِي شَمَرْدَنَدِ وَ مَنْتَظَرِ وَ مَتَرَقِبِ چَنِینِ وَاقِعِه بُوْدَنَد. چُونِ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ - عَلَيْهِمَا اللَّعْنَةُ وَ النِّيرَانِ - دَرِ مَاهِ رَجَبِ بِه سَالِ شِصْتِ اَز هَجْرَتِ، جَانِ بِه مَالِكِ دُوزَخِ سِپَرْدِ وَ يَزِيْدِ حَرَامِ زَادِه بِه جَايِ آنِ مَلْعُونِ بِه سُلْطَنَتِ نَشِسْتِ. يَزِيْدِ نَامِه اِي بِه وَلِيْدِ بْنِ عُقْبَةَ - حَاكِمِ مَدِيْنِه نُوشتِ وَ دَرِ آن نَامِه اَمْرِ نَمُودِه بُوْدِ كِه بِرَايِشِ اَز اَهْلِ مَدِيْنِه، خُصُوصَا اَز حَضْرَتِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِيْعَتِ بَگِيْرَدِ وَ دَرِ آن نَامِه، مَنْدَرَجِ بُوْدِ كِه هَر گَاهِ آنِ جَنَابِ بِيْعَتِ نَنمَائِدِ اَوْ رَا گَرْدَنِ بَزَنِ وَ سَرِ اَوْ رَا اَزِ بَرَايِ مَنِ بَغْرِسْتِ! پَسِ وَلِيْدِ بَعْدِ اَزِ مَطَالَعِهِ آنِ نَامِه، مَرْوَانَ بْنِ حَكَمِ رَا طَلَبِيْدِ وَ بَا اَوْ دَرِ اِيْنِ بَابِ مَشُورَتِ نَمُودِ. مَتْنِ عَرَبِي: اَمْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ. فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَصَرَبْتُ عُقْبَةَ. فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ أَكُ شَيْئًا مَذْكُورًا. ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ، فَتَعَايَ الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ، وَ عَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيْدَ. فَقَالَ: (أَبُيْهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَ لَكِنْ إِذَا دَعَوَتِ النَّاسَ عَدَا فَادْعُنَا مَعَهُمْ). فَقَالَ مَرْوَانُ: لَا تَقْبَلُ أَبُيْهَا الْأَمِيرُ عُدْرَةَ، وَ مَتِي لَمْ يُبَايَعِ قَاضِرٌ عُقْبَةَ. فَعَضَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ: (وَيْلِي عَلَيْكَ يَا بَنَ الرَّزَقَاءِ، أَعَنْتَ تَأْمُرُ بِضَرْبِ عُقْبِي، كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَ). ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ: (أَبُيْهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الثُّبُوءِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَايِكَةِ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ يَزِيْدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ تَرْجَمَهُ: مَرْوَانَ گُفْتُ كِه اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَبُولِ نَخَوَاهْدِ نَمُودِ كِه بَا يَزِيْدِ بِيْعَتِ نَمَائِدِ وَ اِگَرِ مَنِ بِه جَايِ تُو مِي بُوْدَمِ اَوْ رَا گَرْدَنِ مِي زَدَمِ. وَلِيْدِ گُفْتُ: اِي كَاشِ! مَنِ دَرِ سَلَكِ مَعْدُومِيْنِ بُوْدَمِي تَا بِه اِيْنِ اَمْرِ شَنِيعِ مَبْتَلَا نَگَرْدِيْدَمِي. پَسِ اَزِ آن، وَلِيْدِ كَسِي رَا خَدْمَتِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَسْتَادِه اَوْ رَا طَلَبِ دَاشْتِ. اَنِ حَضْرَتِ بَا سِي نَفَرِ اَزِ اَهْلِ بَيْتِ وَ دُوسْتَانِ خُودِ بِه مَنَزَلِ وَلِيْدِ، تَشْرِيفِ آوَرْدَنَدِ. وَلِيْدِ خَبَرِ مَرگِ مُعَاوِيَه پَلِيْدِ رَا بِه اَوْ دَادِ وَ اَظْهَارِ دَاشْتِ كِه اَنِ جَنَابِ بَا يَزِيْدِ بِيْعَتِ نَمَائِدِ. اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرمود: أَبُيْهَا الْأَمِيرُ! بِيْعَتِ كَرْدَنِ مَنِ نَمِي تُوَانِ كِه بِه پَنَهَانِي بَاشَدِ، چُونِ فَرْدَا شُودِ وَ مَرْدَمِ رَا طَلَبِ دَارِي مَا رَا نِيْزِ بَا اِيْشَانِ بَخَوَاه. مَرْوَانَ لَعِيْنِ - كِه دَرِ اَنِ مَجْلِسِ حَاضِرِ بُوْدِ - گُفْتُ: اِي اَمِيْر! اِيْنِ عَذْرَا اَزِ اَوْ مَهْذِيْرِ وَ اِگَرِ بِيْعَتِ نَمِي نَمَائِدِ اَوْ رَا گَرْدَنِ بَزَنِ. اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ [اَزِ شَنِيدَنِ اِيْنِ سَخْنَانِ] دَرِ غَضَبِ شُدِ، فَرمود: وَايِ بَرِ تُو، اِي پَسَرِ زَنِ [كَبُودِ چَشْمِ] زَنَاكَار! تُو رَا چِه يَارَا كِه حَكَمِ نَمَائِي مَرَا گَرْدَنِ زَنَدَن؟! بِه خُدا سُوگُنْد! دُرُوعِ گُفْتِي وَ خُودِ رَا [بَا اِيْنِ سَخْنَانِ جَسَارَتِ آمِيْزِ] خُوارِ دَاشْتِي. سِپَسِ اَنِ حَضْرَتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رُويِ مَبَارَكِ بِه جَانِبِ وَلِيْدِ نَمُودِ. فَرمود: اِي اَمِيْر! مَائِمِ خَانُودِه نُبُوْتِ وَ مَعْدِنِ رَسَالَتِ وَ خَانِه مَا مَحَلِ اَمَدِ وَ شُدِ

ملائکه است و خدای متعال به ما ابتدای خلقت و رحمت را فرمود و به ما ختم خواهد نمود و یزید مردیست فاسق متن عربی : الْحَمْرُ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ، وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ بِمِثْلِهِ، وَلَكِنْ تُصِيحُّ وَتُصِيحُونَ وَتَنْظُرُونَ وَتَنْظُرُونَ أَهْنًا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ. ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ مَرْوَانُ لِلْوَلِيدِ: عَصَيْتَنِي. فَقَالَ: وَيَحَكَ يَا مَرْوَانُ، إِنَّكَ أَمَرْتَ بِذَهَابِ دِينِي وَدُنْيَايَ، وَاللَّهِ مَا أَجَبْتُ أُمَّنَ مُلْكِ الدُّنْيَا بِأَسْرَها لِي وَإِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا، وَاللَّهِ مَا أَطْنُ أَهْدًا يَلْقَى اللَّهَ يَدِمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَهُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ، لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِ وَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ: وَ أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِيعُ الْأَخْبَارَ، فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطِيعْنِي تَرْضَى. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (وَمَا ذَاكَ، قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ). فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمْرُكَ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، تَرْجَمُهُ: و شرابخوار و کشنده نفس محترمه، آشکارا به فسق مشغول است، مانند من، کسی با او بیعت نخواهد نمود و لکن چون صبح فردا شود، ما و شما هر دو - نظر در امور خویش نمایم که چه کس از میان ما سزاوار به خلافت و بیعت خلق با او باشد. پس از ادای این کلمات، امام علیه السلام از نزد ولید، بیرون آمد. مروان لعین به ولید گفت: با راءِ من مخالفت کردی و عصیان نمودی. ولید گفت: وای بر تو باد! به من اشاره کردی به امری که دین و دنیای مرا از دست بدهی؛ برو، به خدا سوگند! که دوست نمی دارم که تمام دنیا را مالک باشم و حال آنکه قاتل امام حسین علیه السلام بوده باشم؛ به خدا سوگند! گمان ندارم کسی خدا را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام در گردن او باشد مگر آنکه میزان اعمال او سبک خواهد بود و خدای متعال نظر رحمت به سویی او نخواهد نمود و او را از گناه پاک نخواهد کرد و عذابِ دردناک او را خواهد بود. راوی گوید: چون صبح شد آن حضرت که از منزل خود می آمد، اخبار مختلف از مردم می شنید، پس مروان پلید را در راه ملاقات نمود. مروان عرض کرد: ای ابا عبد الله، من تو را نصیحت می کنم، از من بپذیر که به راه راست خواهی رسید؟! امام علیه السلام فرمود: آن راءِ [خیر خواهانه] کدام است؟ بگو تا بشنوم. مروان گفت: از برای تو چنین صلاح می دانم که با یزید بیعت نمایم متن عربی: فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَّكَ فِي دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ عَلَيَّ الْإِسْلَامُ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: إِذَا خِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ. وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضَبَانٌ. يَقُولُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ طَاوُوسٍ مُؤَلَّفُ هَذَا الْكِتَابِ: وَالَّذِي تَحَقَّقْنَا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا بِمَا انْتَهَتْ حَالُهُ إِلَيْهِ، وَ كَانَ تَكْلِيفُهُ مَا اعْتَمَدَ عَلَيْهِ. أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ - وَقَدْ ذَكَرْتُ أَسْمَاءَهُمْ فِي كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَرِيِّ لِسُكَّانِ الثَّرِي - بِإِسْنَادِهِمْ إِلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنُ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيِّ فِيمَا ذَكَرَ فِي أَعْمَالِهِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَيَّ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا تَرْجَمُهُ: که از برای دین و دنیای تو بهتر خواهد بود؟! امام حسین صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ.. (و در این صورت، باید با اسلام، سلام و وداع نمود که از دست ما خواهد رفت؛ زمانی که اُمّت مبتلا به (راعی) و (امیری) چون یزید شوند. به درستی که شنیدم از جدّ بزرگوار خود رسول مجید صلی الله علیه و آله که فرمود: (خلافت حرام است بر آل ابوسفیان). سخن در میان آن حضرت علیه السلام و مروان پلید به طول انجامید تا آنکه مروان خشمناک گشت و رفت. چنین گوید سیّد بزرگوار علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس - علیه الرحمة - که مؤلف این کتاب (لهوف) است - آنچه به تحقیق نزد ما پیوسته، آن است که حضرت سیّد الشهداء علیه السلام عالم بود به سرانجام کار

خود و دانا بوده است که به درجه شهادت خواهد رسید و تکلیف آن جناب همان بوده که تکیه و اعتمادش بر شهادت بود و جماعتی از راویان اخبار مرا خبر دادند که نامه‌های ایشان را در کتاب (غیاث سلطان الوری لسکّان الثری) (مذکور داشته ام و سندهای ایشان به شیخ جلیل ابی جعفر محمد بن بابویه قمی - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - می رسد به موجب آنچه که در کتاب (امالی) خود ذکر نموده و سند به مفضل بن عمر و او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می رسد که حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از روزها به خدمت برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام رسید، متن عربی: عَلَيَّ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ، فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي إِلَيَّ سَمٌ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأَقْتُلُ بِهِ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَعْتَهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَ يَنْتَحِلُونَ الْأَسْلَامَ، فَيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دَمِكَ وَانْتِهَاكَ حُرْمَتِكَ وَسَبِي ذَرَارِكَ وَ نِسَائِكَ وَانْتِهَابِ ثَقْلِكَ، فَعِنْدَهَا يَجِلُّ اللَّهُ بَنِي أُمَّيَّةَ اللَّعْنَةُ وَتَمْطُرُ السَّمَاءُ دَمًا وَرِمَادًا، وَيَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشِ وَالْحَيَاتِ فِي الْبَحَارِ. وَحَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُ مَنْ أَشَرْتُ إِلَيْهِ، بِإِسْنَادِهِمْ إِلَيَّ عُمَرَى النَّسَابَةِ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِيمَا ذَكَرَهُ فِي آخِرِ (كِتَابِ الشَّافِي فِي النَّسَبِ)، بِإِسْنَادِهِ إِلَيَّ جَدِّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ أَخْوَالي أَلَّ عَقِيلٍ قَالَ: لَمَّا إِمْتَنَعَ أَخِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: تَرْجَمُهُ : چون چشم امام حسن علیه السلام به برادر خود افتاد گریه نمود! امام حسین علیه السلام عرض نمود: سبب گریه شما چیست ؟ امام حسن علیه السلام فرمود: گریه می کنم از جهت آنچه که بر سر تو می آید! سپس فرمود که شهادت من به آن زهری است که به سوی من می آورند و به پنهانی به من می خوراند و من به آن زهر کشته می شوم و لکن هیچ روزی به مانند روز تو نخواهد بود، ای اباعبدالله ؛ برای اینکه سی هزار کس دور تو را خواهد گرفت که همه ادعا می کنند از اُمت جدّ ما صلّی الله علیه و آله هستند و خود را مسلمان و معتقد به اسلام می دانند، پس اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن ذرّیه و زنان و دختران تو و تاراج کردن بَنه بارگاه تو و چون چنین شود، خدایمتعال بر بنی اُمّیه ، لعنت دائم فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند حتی حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نسابه - رضوان الله علیه - که در کتاب (شافی) خودش - که در علم نسب است - ذکر نموده و سند آن را به جدّ خود محمد بن عمر می رساند. محمد گوید: شنیدم از پدر خود عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این حدیث را از برای دایی های من از آل عقیل ، نقل می نمود و گفت : چون برادر من امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید پلید، امتناع نمود من در مدینه طیبه به منزل او رفتم و او را تنها یافتم ، گفتم : متن عربی: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَخُوكَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَ عَلَا شَهْقِي . فَصَمَمَنِي إِلَيْهِ وَ قَالَ: حَدَّثَكَ أَدْنَى مَقْتُولٍ؟ فَقُلْتُ لَهُ: خُوشِيَتْ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: سَاءَ لُئِكَ بِحَقِّ أَبِيكَ يَقْتُلِي خَبْرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا نَاوَلْتُ وَ بَايَعْتُ. فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي ، وَ إِنَّ تُرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتَطْنُ أَعْنَكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ، وَاللَّهُ لَا أُعْطِيَ الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا، وَتَلَفَيْنَ فَاطِمَةَ أَبَاها شَاكِيَةً مَا لَقِيتُ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّيَّةٍ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِحْدَاها فِي ذُرِّيَّتِها. أَقُولُ أَعْنًا: وَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَائِقَ شَرَفِ السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ يَعْتَقِدُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَتَعَبَّدُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْحَالَةِ. أَمَا سَمِعَ فِي الْقُرْآنِ

الصَّادِقِ الْمَقَالِ اِنَّهُ تَعَبَّدَ قَوْمًا ترجمه : فدای تو گردم ، ای ابا عبدالله ! برادرت امام حسن علیه السلام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود شنیده بود. چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد؟ گفتم : چنین امری بر تو مبادا. پس فرمود: تو را به حق پدرت سوگند می دهم که آیا برادرم به تو خبر داده از کشته شدن من ؟ گفتم : چنین است . ای کاش که دست خود را می دادی و با این گروه بیعت می نمودی ؟ فرمود: خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهیم شد، قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود، آیا تو چنین می پنداری که آنچه تو از آن مطلع هستی ، من از آنها بی خبرم؟! به خدا سوگند! هرگز خواری و ذلت از برای خود نخواهم پسندید. البته مادرم فاطمه زهرا در روز قیامت پدرش رسول خدا را دیدار خواهد نمود و شکایت خواهد کرد از ظلم و ستمی که در پی او از این امت دیدند. داخل بهشت نشود هر کسی که فاطمه را در حق ذریه او، اذیت نموده باشد. سید ابن طاوس چنین گوید که شاید بعضی کسانی که راهنمایی نشده اند به سویی معرفت داشتن به اینکه شرافت سعادت به شهادت است ، چنین اعتقاد دارند که به مانند چنین حالی از شهادت نمی توان خدای متعال را عبادت نمود، آیا چنین کس نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر متن عربی : یَقْتُلِ اَنْفُسَهُمْ، فَقَالَ تَعَالٰی : (فَتَوْبُوا اِلٰی بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ). وَلَعَلَّه یَعْتَقِدُ اَنَّ مَعْنٰی قَوْلِهِ تَعَالٰی : (وَلَا تُلْقُوا بِاَیْدِیْكُمْ اِلٰی التَّهْلُكَةِ) اِنَّهُ هُوَ الْقَتْلُ، وَ لَیْسَ الْاَمْرُ کَذٰلِکَ، وَ اِنَّمَا التَّعَبُّدُ بِهٖ مِنْ اَبْلَغِ دَرَجَاتِ السَّعَادَةِ. وَ لَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمَقْتَلِ الْمَرْوِیَّ عَنْ مَوْلَا الصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی تَفْسِیْرِ هَذِهِ الْاٰیَةِ: [مَا یَلِیْقُ بِالْعَقْلِ]: فَرَوٰی عَنْ اَسْلَمَ قَالَ: عَزَوْنَا نَهَاوْنَدَ - وَ قَالَ غَیْرَهَا- وَاصْطَفَیْنَا وَالْعَدُوَّ صَقِیْنِ لَمْ اَرَ اَطْوَلَ مِنْهُمَا وَلَا اَعْرَضَ، وَالرُّومُ قَدْ اَلْصَفُوا طُهُورَهُمْ بِحَاطِطِ مَدِیْنَتِهِمْ، فَحَمَلَ رَجُلٌ مِّنَّا عَلَی الْعَدُوِّ. فَقَالَ النَّاسُ: لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَلْقٰی نَفْسَهُ اِلٰی التَّهْلُكَةِ. فَقَالَ اَبُو اَیُّوبَ الْاَنْصَارِی : اِنَّمَا تُؤْوِلُوْنَ هَذِهِ الْاٰیَةَ عَلٰی اَنَّ حَمَلَ هَذَا الرَّجُلِ یَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ، وَلَیْسَ کَذٰلِکَ، اِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْاٰیَةُ فِیْنَا، لِاَنَّ کُتَا قَدِ اشْتَغَلْنَا تَرْجَمَهُ : نموده که تکلیف فرموده گروهی از امتهای سابق را که نفس خود را به قتل رسانند آنجا که فرموده : (فَتَوْبُوا...) (۱۱) پس توبه کنید! و به سویی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است . و شاید چنین گمان دارد که در آنجایی که خدای متعال ذکر فرموده : (وَلَا تُلْقُوا...) (۱۲) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید. آن (تهلکه) (که از آن نهی فرموده ، کشته شدن باشد و حال آنکه چنین نیست ، بلکه تعبّد به شهادت یافتن از اَبْلَغِ درجات سعادت است . و به تحقیق ذکر نموده صاحب کتاب (مقتل) آن روایات آن از امام جعفر صادق علیه السلام است که از (اَسْلَمَ) (چنین روایت گردیده در تفسیر این آیه شریفه (لَا تُلْقُوا...) (که (اَسْلَمَ) (گفت : در یکی غزوات به جهاد رفتیم ، در نهاوند یا بلد دیگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته بودیم چنان صفها که مانند آن را در طول و عرض ندیده ام ، کُفَّار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند یعنی پشت ایشان محکم بود؛ پس مردی از میان صف مسلمین بر صف دشمن حمله نمود، مردم گفتند: (لَا اِلٰهَ...)، (این مرد خود را به مهلکه انداخت . ابویوب انصاری رحمه الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان ، گفت که شما این آیه را چنین تاویل ننمائید که این مرد که طالب شهادت شده بر دشمن حمله نموده ، خود را در (تهلکه) انداخته است ، چنین نیست که شما را گمان است ؛ بلکه این آیه شریفه در شائن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به متن عربی : یُنْصَرِّهٖ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اَلِهٖ وَ تَرَكْنَا اَهَالِیْنَا وَ اَمْوَالَنَا اِنَّ نَفِیْمَ

فِيهَا وَ تُصْلِحَ مَا فَسَدَ مِنْهَا، فَقَدْ ضَاعَتْ يَتَشَاغِلُنَا عَنْهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنْكَارًا لِمَا وَقَعَ فِي نُفُوسِنَا مِنَ التَّخَلُّفِ عَنْ نُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا صَلَاحَ لِمَا عَلَيْنَا: (و لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ)، مَعْنَاهُ: إِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَقَمْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ أَلْقَيْتُمْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ، وَ ذَلِكَ رَدُّ عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَ عَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِقَامَةِ، وَ تَحْرِيزُ لَنَا عَلَى الْعَزْوِ، وَ مَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَجُلٍ حَمَلَ الْعَدُوَّ وَ يُحَرِّضُ أَصْحَابَهُ أَنْ يَفْعَلُوا كَفَعْلِهِ أَوْ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجَاءً لِنَوَابِ الْآخِرَةِ. أَعْقُولُ: وَ قَدْ تَبَهَّنَاكَ عَلَيَّ ذَلِكَ فِي خُطْبَةٍ هَذَا الْكِتَابِ، وَ سَيَأْتِي مَا يَكْشِفُ عَنْ هَذِهِ الْأَسْبَابِ. قَالَ رَوَاهُ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَ مَرْوَانَ: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ لثَلَاثِ مَضِينَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّينَ. ترجمه: یاری نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیال و اموال خویش را و گذاردیم و ترک نمودیم که در نزد آنها بمانیم و آنچه را که فاسد گردیده اصلاح آن نمائیم . سپس رفته رفته به واسطه آنکه از آنها غفلت نمودیم ضایع گردیدند و از این جهت ، خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود از جهت آنچه که در خواطر مخمر داشتیم و خیال نمودیم که از یاری پیغمبر دست برداریم و به اصلاح خود بکوشیم . معنی آیه این است که : اگر شما ترک یاری رسول خدا نمودید و در خانه های خود اقامت کردید چنان است که خود را به دست خویش در مهلکه انداخته باشید و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به این واسطه هلاک خواهید گردید. پس این آیه شریفه ردی بود بر ما از آنچه گفته بودیم و بر آن عزم نموده بودیم که در خانه ها اقامت گزینیم و ترغیبی مؤکد بود بر آنکه ما مسلمانان با کفار جنگ بنماییم و نازل نگردیده بر آن کس که بر دشمن حمله آورد و اصحاب خود را نیز ترغیب کند تا مانند او جهاد کنند و فیض شهادت را در راه خدا به امید اجر و ثواب طلبند. سید ابن طاووس می گوید: این مطلب را در خطبه همین کتاب خود سابقا ذکر نمودم و بعد از این هم ذکر خواهد شد آنچه پرده از روی این اسباب بردارد. راویان حدیث بعد از گزارش مذاکرات امام با ولید و مروان لعین ، چنین گفته اند که در صبح آن شبی که حضرت امام حسین علیه السلام به خانه ولید، تشریف فرما شده بود بار سفر مکه را بست و متوجه خانه خدا گردید و سه روز از ماه شعبان سال ۶۰ از هجرت متن عربی: فَأَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ ذِي الْقَعْدَةِ. قَالَ: وَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسَاكِ. فَقَالَ لَهُمَا: (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، وَ أَمَّا ماضٍ فِيهِ). قَالَ: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقُولُ: وَاحْسِنَانَا! ثُمَّ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ حَذَرِهِ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدِيَ إِلَيَّ بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَصْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا، فَلَمْ يَعَجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، بَلْ أَمَهَلَهُمْ وَ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخَذَ عَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ، إِنْتَقَى اللَّهُ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ لَا تَدَعَنَّ نُصْرَتِي. ترجمه: گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان و ماه رمضان و ماه شوال و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود. راوی گوید: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمت آن جناب آمدند و اشاره نمودند که در مکه بماند. امام علیه السلام در جواب فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود به امری که ناچار باید به جا بیاورم . پس ابن عباس از خدمت آن جناب مرخص گردید در حالی که می گفت : واحسیناه! سپس عبدالله بن عمر به خدمتش رسید و اشاره نمود که با گروه ضلال صلح نماید و بیم داد او را از آنکه قتال کند. امام فرمود: ای اباعبدالرحمان ! ندانسته ای که از پستی و خواری دنیا در نزد خدای تعالی

بود که سر مطهر جناب یحیی بن زکریا علیه السلام را به هدیه و تعارف بردند از برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل ؛ آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را می کشتند؟! سپس در بازارهای خود می نشستند و خرید و فروش می نمودند، که گویا هیچ کاری نکرده بودند؛ پس خدا متعال تعجیل نفرمود در انتقام کشیدن از ایشان بلکه بعد از مدتی گرفت ایشان را مانند گرفتن شخص صاحب عزت و انتقام کشنده . ای عبدالله ! بپرهیز از خشم خدای تعالی و دست از یاری من بردار. متن عربی : قَالَ: وَ سَمِعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ يُوْصِلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ وَ امْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ، فَاجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِي ، فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا. وَ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَى رَبِّهِ وَ قَدَّمَ عَلَيَّ عَمَلِهِ، وَ قَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ ابْنُهُ يَزِيدُ، وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاعِيَةِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، وَ أَنتُمْ شَيْعَتُهُ وَ شَيْعَةُ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَ قَدْ احْتَاجَ إِلَيَّ تُصَرِّكُمْ الْيَوْمَ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْتَبُوا إِلَيْهِ، وَ إِنْ خُفْتُمْ الْوَهْنَ وَالْقَسْلَ فَلَا تَغْرُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ. قَالَ: فَكَتَبُوا إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِيِّ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُطَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وائِلٍ وَ سَائِرِ شَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. ترجمه : راوی گوید: چون اهل کوفه شنیدند که حضرت امام حسین علیه السلام به مکه معظمه رسیده و از بیعت کردن با یزید پلید امتناع دارد، همه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید، سلیمان بن صرد برخاست و خطبه ای خواند و در آخر خطبه خود گفت : ای گروه شیعیان ! شما دانستید که معاویه لعین به درک رفته و به سوی غضب خدای تعالی روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خبیث خود نشسته و حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - به سوی مکه معظمه فرار نموده است و شما، شیعیان او هستید و از پیش ، شیعه پدر بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج است که شما او را یاری نمایید؛ اگر می دانید که او را یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او، جهاد خواهید کرد عرایض خود را به آن جناب بنویسید؛ اگر می ترسید که مبادا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید، در این صورت ، این مرد را مغرور و فریفته خود نسازید. راوی گوید: اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که (بِسْمِ اللَّهِ...) (این نامه ایست به سوی حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از جانب سلیمان بن صرد و مُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُطَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وائِلٍ و از جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤمنان که سلام ما بر تو باد! متن عربی : سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ، أَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَضَى عَذَابَكَ وَ عَذَابَ أَبِيكَ مِنْ قَبْلُ، أَلْجَبَّارَ الْعَنِيدِ الْعَشُومَ الظُّلُمُومَ الَّذِي ابْتَرَزَ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَمْرَهَا، وَ عَصَبَهَا قِيَاءَهَا، وَ تَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَ اسْتَبْقَى شِرَارَهَا، وَ جَعَلَ مَالَ اللَّهِ دَوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَ عُنَاتِهَا، فَبُعْدًا لَهُ كَمَا بَعْدَتْ ثُمُودُ. ثُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ غَيْرُكَ، فَاقْبَلْ لَعْلَ اللَّهُ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ، وَ التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْأَمْرِ، وَ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا جَمَاعَةٍ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ، وَلَوْ بَلَّغْنَا أَعْيُنَكَ قَدْ أَقْبَلْتَ إِخْرَجَانَهُ حَتَّى يَلْحَقَ بِالشَّامِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ أَبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. ثُمَّ سَرَّحُوا الْكِتَابَ، وَ لَبِثُوا يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ وَ انْقَضُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوُ مِائَةٍ وَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً مِنَ الرَّجُلِ وَالْأُتُنَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ، يَسْأَلُونَ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ. ترجمه : اما بعد؛ حمد و سپاس آن خداوند ی را سزااست که آن کس را که دشمن تو و

دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود. آن مرد جبّار و عنید و ستمکار که امور این امت را به ظلم تصرف کرد و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران گردید. پس از آن ، آخیار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی ظالمان و سرکشان قرار داد. پس دور باد از رحمت خدا، چنانکه قوم ثمود از رحمت خدا دور گردیدند. پس ما را امام و پیشوایی جز تو نیست ، بیا به سوی ما که شاید خدمتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد و اینک نُعمان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز عید حاضر نمی شویم و اگر خبر به ما برسد که حرکت فرموده ای ، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به شام برگردد. ای فرزند رسول خدا، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد! (وَلَا حَوْلَ...) (بعد از آن ، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن ، دو روز دیگر درنگ کردند. بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان یک صد و پنجاه طُغری عریضه از یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف فرما گردد. متن عربی : وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَتَأَبَّي فَلَا يَجِئُهُمْ. فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ سِتِّمَاءُ كِتَابٍ، وَ تَوَاتَرَتِ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ مِنْهَا فِي نَوْبٍ وَاحِدٍ مُتَفَرِّقَةً إِنْشِي عَشَرَ أَلْفٍ كِتَابٍ. ثُمَّ قَدَّمَ عَلَيْهِ هَانِي بْنُ هَانِي السَّبْعِي وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِي بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ هُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَ فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. مِنْ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ، لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرَكَ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ أَخْضَرَ الْجَنَابُ، وَ أَعْيَنَتِ الثِّمَارُ، وَ أَعْشَبَتِ الْأَرْضُ، وَ أَوْرَقَتِ الْأَشْجَارُ، فَأَقْدُمْ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتَ، فَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَي جُنْدٍ مُجَنَّدٍ لَكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلَي آبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بَنِ هَانِي السَّبْعِي ترجمه : و با وجود این همه نوشته ، آن حضرت ابا و امتناع می فرمود و اجابت خواهش ایشان را نفرمود تا اینکه در یک روز ششصد عریضه و کتابت ایشان به خدمت آن جناب رسید و همچنان نامه از پس نامه می رسید تا آنکه در یک دفعه و به چندین دفعات متفرقه ، دوازده هزار نوشته ایشان در نزد آن جناب مجتمع گردید. راوی گفت که بعد از رسیدن آن همه نامه ها، هانی بن هانی سَبْعِي و سعید بن عبدالله حنفی با نامه ای که بر این مضمون بود از کوفه به خدمتش رسیدند و این ، آخرین نامه بود که به خدمت آن حضرت رسیده بود. در آن نوشته بود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) عریضه ای است به محضر حسین بن علی امیر مؤمنان علیه السلام از جانب شیعیان آن حضرت و شیعیان پدر آن جناب علیه السلام اما بعد؛ مردم انتظار قدوم تو را دارند و بجز تو کسی را مقتدای خود نمی دانند؛ پس یابن رسول الله! بشتاب و تعجیل فرما، باغها سبز شده و میوه هارسیده و زمین ها پر از گیاه و درختان سبز و خرم و پر از برگ گردیده ؛ پس تشریف ببار و قدم رنجه فرما، چنانچه بخواهی ، پس خواهی رسید به لشکری آراسته و مهیا. سلام و رحمت خدا بر تو باد و بر پدر بزرگوار تو که پیش از تو بود.) (چون نامه به خدمت آن جناب رسید، هانی بن هانی سَبْعِي متن عربی : وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِي : (خَيْرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَي هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَ سُودَ إِلَيَّ مَعَكُمْ؟). فَقَالَا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، شَبَبْتُ بَنَ رَبْعِي ، وَ حَجَّارُ بْنُ أَبَجَرَ، وَ يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ، وَ يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ، وَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ، وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرٍ بْنُ عَطَارِدٍ. قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ سَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ. ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ أَعْطَلَعَهُ عَلَي الْحَالِ، وَ كَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُهُمْ بِالْوُضُولِ إِلَيْهِمْ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ: (قَدْ تَقَدَّتِ إِلَيْكُمْ ابْنُ عَمِّي

مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيُعْرِقَنِي مَا أَعْتَمْتُ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِي جَمِيلٍ). فَسَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى دَخَلَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى كِتَابِهِ كَثُرَ اسْتِيشَارُهُمْ بِإِثْبَانِهِ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أُنْزِلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ، وَصَارَتِ الشَّيْعَةُ تَحْتَلِفُ إِلَيْهِ. فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ تَرْجَمِهِ: وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَنْفِي رَا فَرَمُودَ كِه بِه مِن خَبَر دَهِيد كِه اَيْن نَامِه رَا چِه كَسَانِي نُوشتِه اِنْد و كِه بِه شَمَا دَادِه ؟ عَرَضَ نَمُودَنْد: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! شَبَّثَ بْنِ رَبْعِي، حَجَّارَ بْنَ عَبَّجَرَ، يَزِيدَ بْنَ حَارِثٍ، يَزِيدَ بْنَ رُوَيْمٍ، عُرْوَةَ بْنَ قَيْسٍ، عَمْرُو بْنُ حَجَّاجٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرٍ بْنُ عَطَّارٍ نُوشتِه اِنْد. پَسِ آن جَنَاب بِرَخَاسْتِ وَ دُو رَكَعَتِ نَمَازِ دَر مِیَانِ (رُكْنِ) وَ (مَقَامِ) بِه جَايِ آوَرْدِ وَ دَر اَیْنِ بَابِ از خَدَايِ مَتَعَالَی طَلَبِ خَیْرِ نَمُود. سَپِسِ جَنَابِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ رَا طَلَبِیدِ وَ اُو رَا از کِیْفِیَّتِ حَالِ مَطَّلَعِ گِرْدَانِیدِ وَ جَوَابِ نَامِه هَايِ کُوفِیَانِ رَا نُوشتِ وَ بِه وَسیلِه جَنَابِ مُسْلِمِ اِرْسَالِ نَمُودِ وَ دَر آن وَعْدِه فَرَمُودِ كِه دَر خَوَاسْتِ اِیْشَانِ رَا اِجَابَتِ نَمَایِدِ وَ مَضْمُونِ آن نَامِه اِیْنِ بُوَد: (بِه سَوِي شَمَا پَسِرِ عَمُوِي خُودِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ رَا فَرَسْتَا دَمِ تَا آنَكِه مَرَا از آنچِه كِه رَايِ جَمِیلِ شَمَا بِرِ آن قَرَارِ گِرَفْتِه، مَطَّلَعِ سَاَزَد). پَسِ جَنَابِ مُسْلِمِ بَا نَامِه آن حَضَرَتِ، رَوَانِه كُوفِه گِرَدِیدِ تَا بِه شَهَرِ كُوفِه رَسِید. چُونِ اَهْلِ كُوفِه بِرِ مَضْمُونِ نَامِه آن حَضَرَتِ عَلَیْهِ السَّلَامِ اِطْلَاعِ یَا فِتَنْدِ خَرَسَنْدِي بِسِیَارِ بِه آمَدَنِ جَنَابِ مُسْلِمِ اِظْهَارِ دَاشْتَنْدِ وَ اُو رَا دَر خَانِه مَخْتَارِ بْنِ اَبِي عُبَیْدَةَ ثَقَفِي فَرُودِ آوَرَدَنْدِ وَ گِرُوهِ شِیْعِیَانِ بِه خَدَمَتَشِ آمَدِ وَ شَدِ مِي كَرَدَنْدِ وَ چُونِ گِرُوهِي بِرِ دُورِ آن جَنَابِ جَمْعِ مِي آمَدَنْدِ، نَامِه اِمَامِ عَلَیْهِ السَّلَامِ رَا بِرِ اِیْشَانِ قِرَائَتِ مِي نَمُودِ وَ اِیْشَانِ از غَايَتِ اِشْتِیاقِ بِه مَتْنِ عَرَبِي: الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ يَبْكُونَ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ اَئِلًا. وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيُّ وَ عِمَارَةُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - يُخَيِّرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ يَشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصَرْفِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَ وِلَايَةِ غَيْرِهِ. فَكَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَكَانَ وَالِيَا عَلَيَّ الْبَصْرَةِ - بِأَنَّهُ قَدْ وَلَا هُ الْكُوفَةَ وَصَمَّهَا إِلَيْهِ، وَ يَعْرِفُهُ أَمْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ يُشَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ، فَتَأْتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ. وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلِي لَهُ اسْمُهُ سُلَيْمَانٌ وَ يُكْنَى أَبَا زَرْبٍ يَدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيُّ وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ. فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ: يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرْجَمُهُ: گِرِیِه مِي اِفْتَادَنْد. بِه هَمِیْنِ مَنَوَالِ بُوَد تَا آنَكِه هِیْجَدِه هَزَارِ نَفَرِ بَا آن جَنَابِ بَیْعَتِ نَمُودَنْدِ وَ دَر اِیْنِ اِثْنَاءِ، عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بَاهِلِي مَلْعُونِ، عِمَارَةُ بْنُ وَلِيدِ پَلِیدِ، عَمْرِبْنِ سَعْدِ عَنِیدِ، نَامِه اِي بِه سَوِي یَزِیدِ وَلَدِ الزَّنَا مَرْقُومِ دَاشْتَنْدِ وَ آن پَلِیدِ رَا از کِیْفِیَّتِ حَالِ جَنَابِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ، بَا خَبَرِ نَمُودَنْدِ وَ بِرَايِ یَزِیدِ چَنَانِ صِلَاحِ دَانِسْتِه وَ بِه اُو اِشَارِه كَرَدَنْدِ كِه ثُعْمَانِ بْنِ بَشِيرِ رَا از حُكُومَتِ كُوفِه مَنصَرَفِ دَارْدِ وَ دِیْگَرِي رَا دَر جَايِ اُو مَنصُوبِ نَمَایِد. یَزِیدِ پَلِیدِ نَامِه اِي بِه سَوِي اِبْنِ زِيَادِ لَعِينِ - كِه دَر بَصْرِه حَاكِمِ بُوَد - نُوشتِ وَ مَنشُورِ اِیَالَتِ كُوفِه رَا بِه ضَمِیمِه حُكُومَتِ بَصْرِه بِه اُو بَخْشِیدِ وَ اُو رَا بِه کِیْفِیَّتِ حَالِ وَ اَمْرِ جَنَابِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ وَ حَالِ حَضَرَتِ اِمَامِ حُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامِ آگَاِه نَمُودِ وَ تَا عَکِیدِ بِسِیَارِ كَرْدِ كِه جَنَابِ مُسْلِمِ رَا بِه دَسْتِ آوَرْدِه وَ اُو رَا شَهِیدِ نَمَایِد. پَسِ عِبِیدِ اللَّهِ بْنُ زِيَادِ پَلِیدِ مَهْيَايِ رَفْتَنِ شَهَرِ كُوفِه گِرَدِیدِ وَ از آن طَرَفِ حَضَرَتِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامِ نَامِه اِي بِه جَانِبِ اَهْلِ بَصْرِه وَ بِه گِرُوهِي از اِشْرَافِ وَ بَزَرْگَانِ آن شَهَرِ، رَوَانِه دَاشْتِ وَ آن نَامِه رَا بِه دَسْتِ غِلَامِ خُودِ سَلِیْمَانِ - كِه مُكْنَّي بُوَد بِه (ابُورَزِیْنِ) - سَپَرْدِه، رَوَانِه بَصْرِه فَرَمُودِ وَ آن نَامِه مَشْتَمَلِ بُوَد بِرِ دَعْوَتِ نَمُودَنِ اِیْشَانِ بِه آنَكِه آن جَنَابِ رَا یَارِي نَمَایِنْدِ وَ قَیدِ اِطَاعَتِ اُو رَا بِه گِرْدَنِ نَهِنْدِ وَ از جَمْلِهِ آن جَمَاعَتِ یَزِیدِ بْنِ مَسْعُودِ نَهْشَلِي وَ مُنْذِرُ بْنُ جَارُودِ عَبْدِي بُوَد. یَزِیدِ بْنِ مَسْعُودِ، طَائِفِه بَنِي تَمِيمِ وَ بَنِي حَنْظَلَه وَ بَنِي سَعْدِ رَا طَلَبِ كَرْدِ وَ اِیْشَانِ رَا جَمْعِ نَمُود؛ چُونِ حَاضِرِ گِرَدِیدَنْدِ گَفْت: اِي

جماعت متن عربي : تَرَوْنَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَ حَسَبِي فِيكُمْ؟ فَقَالُوا: بَحٌّ بَحٌّ، اءَنْتَ وَاللَّهِ فَقَرَّةُ الظَّهْرِ وَرَأْسُ الْفَخْرِ، حَلَلْتَ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا، وَ تَقَدَّمْتَ فِيهِ قَرَطًا. قَالَ: فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرِ أُعْرِيْدُ أَعْنَ اءُشَاوِرْكُمْ فِيهِ وَ اءَسْتَعِينُ بِكُمْ عَلَيْهِ. فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِنَّا نَمْنَحُكَ النَّصِيحَةَ وَ نَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ، فَقُلْ تَسْمَعُ. فَقَالَ: إِنَّا مُعَاوِيَةُ قَدْ مَاتَ، فَأَءْهَوْنَ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَفْقُودًا. اءَلَا وَ إِنَّهُ قَدْ اِنْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْأَنْثَمِ، وَ تَضَعَضَتْ اءَرْكَانُ الظُّلْمِ. وَ قَدْ كَانَ اءَءَدَتْ بَيْعَةً عَقَدَ بِهَا اءَمْرًا وَ ظَنَّ اءَتَّهُ قَدْ اءَحْكَمَهُ. وَ هَيَّاهَاتَ وَالَّذِي اءَرَادَ، اءْتَهَدَ وَاللَّهِ فَفُشِلَ، وَ شَاوَرَ فَخُذِلَ. وَ قَدْ اءَقَامَ اِبْنُهُ يَزِيدَ - شَارِبَ الْخُمُورِ وَرَأْسَ الْفُجُورِ - يَدَّعِي الْخِلَافَةَ عَلَي الْمُسْلِمِينَ وَبِتَاءَمَّرَ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَهُ : بني تميم ، آيا مرا در حق خویش چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟ همگی يك صدا گفتند: بَحٌّ بَحٌّ؛ بسیار نیکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و نیکنامی و در نقطه وسط شرافت و بزرگواری ، یافتیم . حقّ سابقه بزرگواری مر توراست و تو را در سختی ها ذخیره خود می دانیم . گفت : اینک شما را در اینجا جمع نموده ام از برای امری که می خواهم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبم . همگی يك صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصیحت به جا آوریم و کوشش خود را در راءي و تدبیر دریغ نداریم ؛ بگو تا بشنویم . پس یزیدبن مسعود گفت : معاویه به جهنم واصل گردید و به خدا سوگند، مرده ای است خوار و بی مقدار که جای افسوس بر هلاکت او نیست و آگاه باشید که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاری متزلزل گردید و آن لعین ، بیعتی را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته ؛ دور است آنچه را که اراده کرده ، کوششی سست نموده و یارانش در مشورت ، او را مخدول ساخته اند و به تحقیق که فرزند حرام زاده خود یزید پلید شرابخوار و سرآمد فجور را به جای خود نشانیده ، ادعا می کند که خلیفه مسلمانان است و خود را بر ایشان امیر می داند بدون آنکه کسی از مسلمانان بر این متن عربي : یَغْیَرُ رِضٰی مِنْهُمْ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَ قِلَّةِ عِلْمٍ، لَا یَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمِهِ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا لِحِجَاهُ عَلَي الدِّینِ اءَفْضَلُ مِنْ جِهَادِ الْمُشْرِکِیْنَ. وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ، ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ، لَهُ فَضْلٌ لَا یُوصَفُ وَ عِلْمٌ لَا یُنْزَفُ. وَ هُوَ اءَوْلٰی بِهَذَا الْأَمْرِ، لِسَابِقَتِهِ وَ سَبَبِهِ وَ قَدَمِهِ وَ قَرَابَتِهِ، یُعْطِفُ عَلَي الصَّغِيرِ وَ یَحْنُو عَلَي الْكَبِیْرِ، فَأَءَكْرَمُ بِهِ رَاعِي رَعِيَّةٍ وَ اِمَامَ قَوْمٍ، وَ جَبَتْ لِلّٰهِ بِهِ الْحُجَّةُ وَ بَلَّغَتْ بِهِ اَلْمَوْعِظَةُ. فَلَا تَعْشَوْا عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَ لَا تَسْعَكُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ، فَقَدْ كَانَ صَخْرُ ابْنِ قَیْسٍ قَدْ اِنْخَدَلَ بِكُمْ یَوْمَ الْجَمَلِ، فَأَغْسِلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ اِلٰی ابْنِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ تُصْرِتِهِ. وَ اللّٰهُ لَا یُقْصِرُ اءَحَدٌ عَنْ تُصْرِتِهِ اِلَّا اءَوْرَثَهُ اللّٰهُ الذُّلَّ فِي وَلَدِهِ وَ الْقِلَّةَ فِي عَشِيرَتِهِ. وَهَا اَنَا قَدْ لَبِسْتُ لِلْحَرْبِ لَامَتَهَا وَادَّرَعْتُ لَهَا تَرْجَمَهُ : امر راضی و خشنود باشد با آنکه سرشته حلم و بردباری او کوتاه و علم او اندک است به قدری که پیش پای خود را ببیند، معرفت به حق نداد. (فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا...)) (به خدا سوگند! جهاد کردن با یزید از برای ترویج دین ، افضل است در نزد خدای تعالی از جهاد نمودن با مشرکان . و همانا حسین بن علی علیه السّلام فرزند دختر رسول اللّٰه صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ، صاحب شرافت اصیل و در راءي و تدبیر محکم و بی عدیل است . صاحب فضلی است که به وصف در نمی آید و صاحب علمی که منتها ندارد، او سزاوتر است به خلافت از هرکسی ، هم از جهت سابقه او در هر فضیلتی و هم از حیث سن و هم از بابت تقدّم و قرابت او از رسول صلی اللّٰه علیه و آلّه ؛ عطوف است بر صغیر و مهربان است نسبت به کبیر؛ پس گرامی پادشاهی است بر رعیت و نیکو امامی است بر مردم و به واسطه او، حجتّ خدا بر خلق تمام و موعظه الهی به منتها و انجام است ؛ پس از

دیدن نور حق کور نباشید و کوشش در ترویج باطل ننمائید و به تحقیق که صخر بن قیس شما را در روز جَمَل به ورطه خذلان مخالفت با علی علیه السلام در انداخت تا اینکه با حضرتش در آویختید. پس اینک لوث این گناه را با شتافتن به یاری فرزند رسول صلی الله علیه و آله از خود بشوید و ننگ این کار را از خویشتن بردارید. به خدا سوگند! هیچ کس کوتاهی نکند از یاری آن جناب جز آنکه خد مذلت رادر اولاد او به ارث گمارد و عشیره و کسان او را اندک نماید و من خود اکنون مهیا و در عزم جنگم و لباس جهاد بر تن راست نموده متن عربی: يَدْرِعُهَا، مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ وَ مَنْ يَهْرَبْ لَمْ يُقْتَلْ، فَأَعْحَسِينُوا رَجِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ. فَتَكَلَّمْتُ بَنُو حَنْظَلَةَ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ نَبْلُ كِنَانَتِكَ وَفَارِسُ عَشِيرَتِكَ، إِنَّ رَمَيْتَ بِنَا أَعْصَبَتْ، وَإِنْ عَزَوْتَ بِنَا فَتَحَتْ، لَا تَخَوْضُ وَاللَّهِ عَمْرَةً إِلَّا خُضْنَاها، وَ لَا تَلْقِي وَاللَّهِ شِدَّةً إِلَّا لَقَيْنَاها، تَنْصُرُكَ يَاءُ سِيْفَانَا وَ تَقْبِلُكَ يَاءُ بَدَانِنَا، إِذَا شِئْتَ فَافْعَلْ. وَ تَكَلَّمْتُ بَنُو سَعْدِ بْنِ يَزِيدٍ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَعْْبَضَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْنَا خِلَافُكَ وَالْخُرُوجُ عَنْ رَأْيِكَ، وَ قَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ أَمَرَنَا بِتَرْكِ الْقِتَالِ فَحَمَدْنَا أَمْرَنَا وَ بَقِيَ عِزُّنَا فِينَا، فَأَمَّهَلْنَا تَرْاجُعَ الْمَشُورَةِ وَ يَاءُ تَيْكَ رَأَيْنَا. وَ تَكَلَّمْتُ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ بَنُو أَيْبِكَ وَ خُلَفَاؤُكَ، لَا تَرْضِي إِنْ غَضَبْتَ وَلَا نَقُطِنُ إِنْ صَعَنْتَ. وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ، فَادْعُنَا نُجِبْكَ وَ أَمْرُنَا نُطِيعُكَ، ترجمه: و زره جنگ را در بردارم، هرکس کشته نشد عاقبت بمیرد و آنکه فرار کرد از مرگ جان به سلامت نخواهد برد. خدا شما را رحمت کند، پاسخ مرا نیکو دهید و جواب پسندیده بگویید. پس طایفه بنی حنظله به تکلم آمدند و گفتند: ای ابا خالد، ما ییم تیر ترکش و سواران شجاع عشیره تو؛ اگر ما را به سوی نشانه افکنی به هدف خودخواهی رسید و اگر با دشمنان در آویزی و جنگ نمایی فتح و پیروزی از آن تو باشد. به خدا قسم که در هیچ ورطه فرو نمی روی جز آنکه ما نیز با تو خواهیم رفت و با هیچ شدت و سختی رو برو نگردی مگر اینکه ما نیز با تو شریک باشیم و با آن مشکل و سختی روبرو گردیم. به خدا سوگند، با شمشیرهای خود، تو را یاری و به بدنهای سپر تو باشیم و تو را محافظت نماییم. آنگاه بنی سعد به سخن در آمدند گفتند: ای ابا خالد، دشمن تر از هر چیز نزد ما، مخالفت با رأی تو است و خارج بودن از تدبیر تو؛ چه کنم که قیس بن صخر ما را مأمور داشته که ترک قتال کنیم و تا کنون ما این امر را شایسته می دانستیم و از این جهت عزت و شأن در قبیله ما پایدار مانده، پس ما را مهلتی باید تا به شرط مصلحت کوشیم و رجوع به مشورت نماییم و پس از مشورت، عقیده و رأی ما در نزد تو ظهور خواهد یافت. پس از آن، طایفه بنی عامر بن تمیم آغاز سخن کردند گفتند: ای ابا خالد، ما پسران قبیله پدر تو هستیم و هم سوگند باتو؛ از هر چه که تو خشم گیری ما را از آن خشنودی نیست بلکه ما نیز از آن خشمناکیم و چون به جایی کوچ نمایی، متن عربی: وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ إِذَا شِئْتَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لَئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللَّهُ السَّيْفَ عَنْكُمُ أَبَدًا، وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فَيْكُمْ. ثُمَّ كَتَبَ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ، وَ فَهِمْتُ مَا نَدَّبْتَنِي إِلَيْهِ وَ دَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحَظِّي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْقَوْرِ بِتَصْيِبِي مِنْ نُصْرَتِكَ. وَ أَمَّا اللَّهُ لَا يَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ ذَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ. وَ أَمَّا تُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَ وَدِيعَتُهُ فِي أَرْضِهِ، تَقَرَّعْتُمْ مِنْ زَيْتُونَةٍ إِحْمَدِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَ أَمَّا تُمْ فَرَعُهَا. فَأَقْدِمِ سَعْدَتَ بَاءُ سَعْدٍ طَائِرٍ. فَقَدْ دَلَّلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَ تَرَكْتُهُمْ أَشَدَّ تَتَابُعًا لَكَ مِنَ الْأَيْلِ الطَّمَاءِ يَوْمَ خُمْسِهَا لَوْزُودِ الْمَاءِ. وَ قَدْ دَلَّلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَ غَسَلْتُ لَكَ دَرَنَ ترجمه: ما نیز وطن اختیار نماییم و تو را همراهی کنیم. امروز فرمان تو راست، بخوان تا اجابت کنیم و آنچه فرمایی، اطاعت داریم. فرمان به دست تو است چنانچه بخواهی ما نیز مطیع توایم. آنگاه یزید بن مسعود، بار دیگر طایفه بنی سعد را مخاطب نموده گفت: به خدا سوگند! اگر شما ترك نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمائید، خدای

متعال تیغ انتقام را از فرق شما بر نخواهد داشت و شمشیر عداوت در میان شما إلي الأبد باقی خواهد بود. سپس یزید بن مسعود نامه ای به خدمت امام علیه السلام مرقوم داشت به این مضمون : (...نوشته حضرت به من رسید و آنچه را که بدان ترغیت و دعوت فرموده بودی فهمیده و رسیدم که همانا بهره خویش را از اطاعت فرمانت بیایم در یافت و به نصیب خویش از فیض نصرت و یاری بهره مند بایم گردند و به درستی که خدای متعال هرگز زمین را خالی نخواهد گذاشت از پیشوایی که بر طریقه خیر و یا هدایت کننده به سوی راه نجات باشد و اینک شما باید حجت خدا بر خلق و بر روی زمین ودیعه حضرت حق ، شما باید نو نهال درخت زیتون احمدی که آن حضرت اصل درخت و شما شاخه اوید؛ پس قدم رنجه فرما به بخت مسعود. همانا گروه گردنکشان بنی تمیم را برای طاعت تو خوار و چنان طریق بندگی ایشان را هموار نمودم که اشتیاق ایشان به دنبال هم در آمدن در طاعت ، به مراتب بالاتر است از حرص شترانی که سه روز، به تشنگی برای ورود بر آب روان ، به سر برده اند. رقاب بنی سعد را هم متن عربی : صُدُّوْهَا بِمَاءِ سَحَابَةٍ مِّنْ حَتَّى اسْتَهْلَ بَرْقُهَا فَلَمَعَ. فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ: (مَا لَكَ أَمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَأَعَزَّكَ وَأَعَزَّوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ). فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُشَارُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَّغَهُ قَتْلَهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ، فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ. وَأَمَّا الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ: فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لِأَنَّ الْمُنْذِرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. وَكَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ زَوْجَةً لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. فَأَخَذَ عَبْدُ اللَّهِ الرَّسُولَ فَصَلَّبَهُ. ثُمَّ صَعَدَ الْمُنْبَرُ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةِ عَلَى الْخِلَافِ وَإِثَارَةِ الْأَرْجَافِ. ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ أَعْخَاهُ عُثْمَانُ بْنُ زِيَادٍ، وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْرِ الْكُوفَةِ. ترجمه :

به بند فرمانت در آورده ام و کینه های دیرینه سینه هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد، آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشنده شوند. چون جناب ابی عبد الله علیه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود: تو را چه شد خدایت ایمن کناد در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهد در روز قیامت از تشنگی . یزید بن مسعود در تهیه خروج (از شهر بصره) بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید. پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند. اما مُنْذِر بن جارود، پس نامه آن جناب را با (رسول آن حضرت) به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبدا که این نامه حيله و دسیسه باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بداند و (بحرّیه) دختر منذر، همسر عبید الله زیاد بود. پس ابن زیاد بد بنیاد، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش بیاویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد و از هیجان فتنه و آشوب بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بدبنیاد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید. متن عربی : فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى أَمْسَى ، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا ، فَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَتُّوْا مِنْهُ. فَلَمَّا عَرَفُوْا أَنَّ ابْنَ زِيَادٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ. فَدَخَلَ قَصْرَ الْأَمَارَةِ وَبَاتَ لَيْلَتَهُ إِلَى الْغَدَاةِ. ثُمَّ خَرَجَ وَصَعَدَ الْمُنْبَرِ وَخَطَبَهُمْ وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْأَخْسَانِ. فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْأَشْتِهَارِ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، فَأَوَاهُ وَكَثُرَ اخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ إِلَيْهِ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ عَلَيْهِ. فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَأَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ وَ

قَالَ: مَا يَمْنَعُ هَانِي بَنَ عُرْوَةَ مِنْ إِثْنَانَا؟ فَقَالُوا: مَا تَدْرِي، وَ قَدْ قِيلَ: إِنَّهُ يَشْتَكِي. فَقَالَ: قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَبَلَغَنِي أَيْتُهُ قَدْ بَرَّءَ وَ
 أَيْتُهُ يَجْلِسُ عَلَيَّ بَابِ دَارِهِ، وَلَوْ أَعْلَمَ أَيْتُهُ شَاكٍ لَعُدَّتُهُ، فَالْقَوُّهُ ترجمه: چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب
 فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید، پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین
 علیه السلام است؛ پس خود را به قدمهای او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدبنیاد است
 از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صبح به سر
 برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید
 ترسانید و وعده احسان و جوائز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خبر گردید از بیم
 آنکه مبادا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ -
 نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مراودت می کردند و به
 خدمتش مُشْرِف می شدند و از آن طرف، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست
 آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است، محمد بن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج پلید را
 طلبید و گفت: چه شد که هانی بن عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین گفته اند که هانی را مرضی
 عارض گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت: شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه متن عربی: وَمَرُوءُ
 اَنْ لَا يَدَعَ مَا يَحِبُّ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنَا، فَإِنِّي لَا أُحِبُّ اَنْ يَفْسُدَ عِنْدِي مِثْلُهُ؛ لِأَنَّهُ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ. فَأَتَوْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ
 عَشِيَّةً عَلَيَّ بَابِهِ، فَقَالُوا: مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ، فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَ قَالَ: لَوْ أَعْلَمَ أَيْتُهُ شَاكٍ لَعُدَّتُهُ. فَقَالَ لَهُمُ: الشُّكُوي
 تَمْنَعُنِي. فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّكَ تَجْلِسُ عَلَيَّ بَابِ دَارِكَ كُلَّ عَشِيَّةٍ، وَقَدْ اسْتَبْطَأَكَ، وَالْأَبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ
 مِنْ مِثْلِكَ، لِأَنَّكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ، وَتَحْنُ نَفْسِي عَلَىكَ إِلَّا مَا رَكِبْتَ مَعَنَا إِلَيْهِ. فَدَعَا بِثِيَابِهِ فَلَبَسَهَا ثُمَّ دَعَا بِبَغْلَتِهِ فَرَكَبَهَا، حَتَّى
 إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَأَنَّ نَفْسَهُ قَدْ أَحَسَّتْ بِنَفْسِ الَّذِي كَانَ، فَقَالَ لِحَسَّانِ بْنِ أَسْمَاءَ بْنِ خَارِجَةَ: يَا بَنَ إِخِي وَاللَّهِ مِنْ
 هَذَا الرَّجُلِ الْأَمِيرِ لَخَائِفٌ، فَمَا تَرَى؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا عَمُّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئًا، فَلَا تَجْعَلْ عَلَيَّ نَفْسِكَ سَبِيلًا. ترجمه:
 خویش می نشیند و اگر دانستمی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم؛ پس شما به نزدش رفته او را
 ملاقات نمایید و به فرمائیدش ادای حقوق واجبه ما را بر دمتش فرو نگذار؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین
 شخصی از اشراف و سروران عرب در نزد فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگهی بر درب
 خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند، گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را
 ملاقات نفرمودی؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که اگر دانستمی که او را عارضه است من خود به عیادتش می
 شتافتم. هانی، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری، از خدمت امیر بازداشته. گفتند: به ابن زیاد خبر داده اند که
 شبانگاهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن را، سلاطین از
 مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به
 نزد عبیدالله لعین آی. پس هانی ناچار لباس خود را طلبید و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه
 شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علائم را که یافته
 بود. لذا حسان بن اسماء بن خارجه را گفت: ای برادرزاده، به خدا سوگند که من از این مرد بیمناک و خائفم، راءِ تو در

این باب چیست ؟ متن عربی : وَلَمْ يَكُنْ حَسَنًا يَعْلَمُ فِي أَعْي شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ. فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَيَّ عُبَيْدُ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا قَالَ: أَعَتَيْكَ بِخَائِنٍ رَجُلًا. ثُمَّ انْتَقَتَ إِلَيَّ شَرِيحُ الْقَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَآشَارَ إِلَيَّ هَانِي وَآنَشَدَ بَيْتَ عَمْرُو بْنِ مَعْدِي كَرَبَ الزُّبَيْدِي : أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ فَقَالَ لَهُ هَانِي : وَمَا ذَاكَ أَتَيْهَا الْأَمِيرُ؟ فَقَالَ لَهُ: إِيهَ يَا هَانِي ، مَا هَذِهِ الْأُمُورُ الَّتِي تُرَبِّصُ فِي دَارِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَآمَةِ الْمُسْلِمِينَ؟ جِئْتَ يَمُوسِلِمَ بْنَ عَقِيلٍ فَأَدْخَلْتَهُ دَارَكَ وَجَمَعْتَ لَهُ السِّلَاحَ وَالرَّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلَكَ وَطَنَنْتَ إِيَّاهُ ذَلِكَ يَخْفِي عَلَيَّ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ. فَقَالَ: ابْنُ زَيْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَلَى قَدْ فَعَلْتُ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ إِصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ. ترجمه : حسان گفت : ای عمو، به خدا قسم که در تو هیچ خوف و خطر نمی بینم و تو چرا بر خویشتن راه عذر قرار می دهی . و حسان را علم و اطلاعی نبود که به چه جهت عبیدالله به طلب هانی فرستاده . هانی با جمیع همراهان و فرستادگان ، بر ابن زیاد داخل شدند. چون چشم ابن زیاد به هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - افتاد به طریق مثل گفت : (خیانتکار را، پاهایش به نزد تو آورد). پس ابن زیاد ملعون متوجه به شَرِيح به سوی هانی نمود و شعر معروف عمروبن مَعْدِي كَرَبَ زُبَيْدِي را خواند: (أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي...؛ یعنی من خواهان زندگانی اویم و او خواهان کشتن من است ، عذر خواهی که دوست تو باشد، از طائفه (مُرَاد) بیاور تا عذر خواهی نماید. هانی گفت : أَتَيْهَا الْأَمِيرُ! مطلب چیست ؟ آن ملعون گفت : بس کن ای هانی ! این کارها چیست که در خانه خود علیه امیرالمؤمنین (!؟) یزید و از برای قاطبه مسلمانان فراهم آورده ای ؟ مسلم بن عقیل را در خانه خود منزل داده ای و اسلحه جنگ و مردان کارزار در خانه های همسایگان از برای او فراهم آورده ای . چنین پنداشته ای که این امر بر من پوشیده خواهد بود؟ هانی - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فرمود: من چنین نکرده ام . متن عربی : فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: عَلَيَّ بِمَعْقِلٍ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنُهُ عَلَيَّ إِخْبَارَهُمْ، وَ قَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ أَسْرَارِهِمْ- فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا رَأَى هَانِي عَرَفَ أَنَّكَ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ، فَقَالَ: إِصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ وَاللَّهُ مَا بَعَثْتُ إِلَيَّ مُسْلِمٍ وَلَا دَعَوْتُهُ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيرًا، فَاسْتَحَبَّيْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَأَوْبَتْهُ، فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى أَزْجِعَ إِلَيْهِ وَأَمْرُهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَيَّ حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، لَا خَرَجَ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَخَوَارِهِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقْنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ أَبَدًا، أَتِيكَ بِصِيفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ! فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ. قَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ. فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرٍو ترجمه : عبیدالله - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - گفت : بلی ، به خانه خود آورده ای . هانی باز فرمود: من نکرده ام ؛ خدا امر امیر را به اصلاح آورد. ابن زیاد، (مَعْقِل (غلام خود را طلبید و همین (مَعْقِل (پلید، جاسوس ابن زیاد بود و بر اخبار شیعیان و به بسیاری از اسرار ایشان پی برده بود. مَعْقِل پلید آمد و در حضور ابن زیاد بایستاد. چون هانی او را بدید دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده ؛ پس هانی به ابن زیاد، فرمود: إِصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ! من به طلب مسلم بن عقیل نفرستادم و او را دعوت نکرده ام ولی او خود به خانه من آمد و به من پناه آورد، پس من حیا نمودم از آنکه ردّ نمایم و او را برگردانم و از این جهت که در خانه من است بر ذمه من حقی حاصل نموده ؛ پس او را ضیافت نمودم و چون واقعه چنین معلوم شده مرا مرخص کن تا به نزد او روم و امر کنم که او از خانه من بیرون رود، به هر جای از زمین که خود بخواهد و به این واسطه ذمه من از حق نگاهداری او خارج گردد. ابن زیاد لعین گفت : به خدا سوگند که هرگز از من جدا نشوی تا آنکه او را به نزد من آوری . هانی فرمود: به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد؛ آیا میهمان خود را به نزد تو آورم که تو او را به قتل رسانی

ابن زیاد گفت : به خدا قسم که البتّه او را باید به نزد من آوری . هانی فرمود: نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم . چون سخن در میان ابن زیاد و هانی بن عروه بسیار شد، مسلم متن عربی : الْبَاهِلِي فَقَالَ: اَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ خَلْنِي وَإِيَّاهُ حَتَّى أَكَلِمَهُ، فَقَامَ فَخَلَّنِي بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا يَحِثُّ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا- إِذَا ارْتَفَعَ أَصْوَاتُهُمَا. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: يَا هَانِي ائْتِنِيكَ اللَّهُ اِنَّ لَا تَقْتُلَ نَفْسَكَ وَلَا تَدْخُلَ الْبَلَاءَ عَلَيَّ عَشِيرَتِكَ، قَوَالَهُ إِنِّي لَا نَفْسُ بَكَ عَنِ الْقَتْلِ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ ابْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَلَيْسُوا بِقَاتِلِيهِ وَلَا ضَارِيهِ، فَادْفَعْهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْزَاءٌ وَلَا مَنْقَصَةٌ، وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ إِلَيَّ السُّلْطَانُ. فَقَالَ هَانِي : وَاللَّهِ إِنَّ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ الْخِزْيَ وَالْعَارَ، اِنَّمَا اَدْفَعُ جَارِي وَضَيْفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ عَدُوَّهُ وَ اِنَّمَا صَحِيحُ السَّاعِدَيْنِ وَكَثِيرُ الْأَعْوَانِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ اَدْفَعْهُ حَتَّى اَمُوتَ ذُوْنَهُ. فَأَخَذَ يُنَاشِدُهُ، وَ هُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا اَدْفَعُهُ. فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: اءَدُوهُ مِنِّي ، فَأَدْنِي مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ اءَوْ لَا ضَرْبَنَ عُنْقَكَ.

ترجمه : بن عمرو باهلی برخاست گفت : اَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِير! او را به من واگذار تا با او سخن بگویم . ابن زیاد امر نمود که ایشان را در گوشه ای نشانیدند به قسمی که خود، ایشان را می دید و سخن ایشان را می شنید که ناگاه آوازه سخن در میان هانی و مسلم بن عمرو بلند گردید. مسلم بن عمرو می گفت : ای هانی ! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن نده و بلا در عشیره خویش نینداز، به خدا من کشتن را از تو برمی دارم . مسلم بن عقیل عموزاده این قوم است ، با بنی اُمیّه ، خویش است و ایشان کشنده او نیستند و ضرر به او نخواهند رسانید. مسلم بن عقیل را به ابن زیاد بسپار و از این جهت ، خواری و منقصتی تو را نخواهد بود؛ زیرا که او را به سلطان می سپاری . هانی در جواب گفت : به خدا سوگند که این کار جز خواری و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و میهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنین ظالمی بدهم و حال آنکه بازوی من صحیح و سالم و خویشاوندان من بسیار باشند؛ به خدا که اگر خود به تنهایی باشم و هیچ یآوری نداشته باشم مسلم بن عقیل را به دست او نخواهم داد. چون ابن زیاد این کلمات را شنید گفت : او را نزدیک من آرید. هانی را به نزد آن ملعون بردند. ابن زیاد گفت : واللّٰه ! یا آن است که مسلم را به من می سپاری یا آنکه گردن تو را می زنم . متن عربی : فَقَالَ هَانِي : اِذَنْ وَاللَّهِ تَكْتُرُ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَالْهَفَاهُ عَلَيْكَ، اِنَّمَا بِالْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي - وَهَانِي يَطُنُّ اِنَّ عَشِيرَتَهُ يَسْمَعُوْنَهُ- ثُمَّ قَالَ: اءَدُوهُ مِنِّي ، فَأَدْنِي مِنْهُ، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ اَنْفَهُ وَجَبِيْنَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ اَنْفَهُ وَسَيْلَ الدِّمَاءِ عَلَيَّ ثِيَابِهِ وَتَرَّ لَحْمٌ خَدِّهِ وَجَبِيْنِهِ عَلَيَّ لِحْيَتِهِ وَانْكَسَرَ الْقَضِيبُ. فَضَرَبَ هَانِي يَدَهُ اِلَيَّ قَائِمٍ سَيْفٍ شُرْطِيٍّ، فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ. فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ: خُذُوهُ، فَجَرَّوْهُ حَتَّى اَدْفَعُوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْقَصْرِ وَاَعْلَقُوْهُ عَلَيْهِ بَابَهُ، وَقَالَ: اِجْعَلُوْا عَلَيْهِ حُرْسًا، فَفَعِلَ ذَلِكَ بِهِ. فَقَامَ اَسْمَاءُ بِنُ خَارِجَةً اِلَيَّ عَبِيدُ اللَّهِ بَنُ زِيَادٍ - وَقِيلَ: اِنَّ الْقَائِمَ حَسَّانُ بَنُ اَسْمَاءَ- فَقَالَ: اَرْسَلَ عَدُوَّ سَائِرِ الْقَوْمِ، اَتَيْهَا الْأَمِيرُ اَمَرْتَنَا اَنْ نَجِيْنَكَ بِالرَّجُلِ، حَتَّى إِذَا جِئْنَاكَ بِهِ هَشَمْتَ وَجْهَهُ وَسَيَّلْتَ دِمَاءَهُ عَلَيَّ لِحْيَتِهِ وَزَعَمْتَ اَنَّكَ تَقْتُلُهُ. ترجمه : هانی گفت : به خدا اگر چنین کنی شمشیرها بر دور خانه تو بسیار شود، یعنی اصحاب و عشیره من ، تو و اصحابت را به قتل خواهند رسانید. ابن زیاد فریاد برآورد که وَالْهَفَاهُ! مرا از شمشیر می ترسانی ؟ هانی را چنان گمان بود که خویشان او سخن او را خواهند شنید و او را یاری خواهند نمود. ابن زیاد ملعون گفت : او را نزد من آرید. پس (هانی) را نزدیک آن شقی آوردند. آن لعین با چوبی که در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را خراشید و مکرّر چوب خود را بر بینی و پیشانی نازنین و برگونه صورت او می زد. بینی (هانی) را بشکست و خون بر لباس او جاری شد و گوشتهای صورت و پیشانی آن مؤ من مظلوم بر محاسنش

ریخت تا آنکه چوب شکسته گردید. پس هانی دست برده قائمه شمشیر شُرطی را که حاضر بود بگرفت تا کار ابن زیاد را بسازد. آن شُرطی شمشیر خود را از دست او ربود. ابن زیاد بدنبیاد فریاد برآورد که او را بگیرد. پس او را کشان کشان آوردند تا در اطاقی او را حبس نموده و در را به روی او بستند. ابن زیاد امر نمود که پاسبان بر او بگمارند، چنین کردند.

اسماء بن خارجه برخاست و بعضی گفتند که حسان بن اسماء از جای برخاست گفت: عبیدالله فرستاد برای آوردن هانی و دام حيله و مکر نسبت به همه قوم بر نهاد؛ أَيُّهَا الْأَمِير! ما را امر می کنی که این مرد را به نزد تو بیاوریم، چون آوردیم استخوان صورت او را می شکنی و خون بر ریش او جاری می نمایی و اعتقاد کشتن او را داری. متن عربی: فَغَضِبَ ابْنُ زَيْدٍ مِنْ كَلَامِهِ وَقَالَ: وَأَنْتَ هَاهُنَا! وَأَمَرَ بِهِ فَضُرِبَ حَتَّى تَرَكَ وَقَيْدَ وَخَيْسَ فِي نَاحِيَةٍ مِنَ الْقَصْرِ. فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِلَيَّ نَفْسِي أَيْنَعَاكَ يَا هَانِي. قَالَ الرَّاوي: وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَنَّ هَانِيًا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ زَوْجَتُهُ ابْنَتُهُ عَمْرُو هَذَا تَحْتَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ - فَأَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَذْجٍ كَافَّةٍ حَتَّى أَهَاطَ بِالْقَصْرِ وَنَادَى: أَيْنَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانُ مَذْجٍ وَوُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةً وَلَمْ تُفَارِقْ جَمَاعَةً، وَقَدْ بَلَّغْنَا أَنَّ صَاحِبَنَا هَانِيًا قَدْ قُتِلَ. فَعَلِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ، فَأَمَرَ شُرَيْحًا الْقَاضِيَّ أَنَّ يَدْخُلَ عَلَيَّ هَانِي فَيُشَاهِدَهُ وَيُخَيِّرَ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَاعْتَبَرَهُمْ، فَارْضُوا بِقَوْلِهِ وَأَنْصَرِفُوا. قَالَ: وَبَلَغَ الْخَبْرَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ يَمَنْ بَايَعَهُ إِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ يَقْصُرُ تَرْجَمَهُ: ابن زیاد (از شنیدن این سخنان) در خشم شد و گفت: اینک تو در اینجایی؟ پس امر نمود چنان او را بردند تا ترک سخن گفتن کرد و مقید ساخته در گوشه ای از قصر دارالاماره به حبسش انداختند. حسان بن اسماء گفت: (إِنَّا لِلَّهِ...!؛ ای هانی! خبر مرگ خود را به تو می دهم! راوی گوید: خبر قتل هانی بن عروه به عمرو بن حجاج که (رویه) - دختر عمرو - همسر هانی بود، رسید؛ پس عمرو با جمیع طایفه مَذْجِ قصر دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فریاد برآورد که اینک سواران مَذْجِ و بزرگان قبیله حاضرند، نه ما قید اطاعت امیر را از خود دور و نه از شیوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ایم. اینک بزرگ و رئیس ما (هانی بن عروه) را مقتول ساخته اید. ابن زیاد از جمعیت حاضر و سخنان قوم باخبر گردید. به شُرَیح قاضی امر نمود که به نزد هانی آید و حال حیات او را مشاهده نماید تا آنکه خبر سلامتی او را به مردم برساند و بگوید که او را مقتول نساخته اند. شُرَیح به نزد هانی آمد و اطلاع از حال هانی یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت. ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند. راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که در بیعت او بودند از برای محاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند. متن عربی: الْأَمَارَةَ، وَاقْتَتَلَ أَصْحَابُهُ وَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ. وَجَعَلَ أَصْحَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَرَّفُونَ مِنْهُ وَيَحْذَرُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِجُنُودِ السَّمَاءِ، فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيَتَبَغْيِ أَتَى تَفْعَدَ فِي مَنَازِلِنَا وَتَدَعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ حَتَّى يُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ. فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ. فَدَخَلَ مُسْلِمُ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةُ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتَهُ. ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ. فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا، فَوُشِيَ الْخَبْرَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ.

ترجمه: عبیدالله از خوف ازدحام در قصر متحصن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مشرف به اهل کوفه بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم

بودند رفته رفته متفرق گردیدند. بعضی از ایشان به یکدیگر می گفتند که ما را چه کار که سرعت و تعجیل در فتنه انگیزی کنیم ، سزاوار آنکه در منزل خویش بنشینیم و بگذاریم تا خدای متعال امر این گروه را به اصلاح آورد؛ بالاخره بجز ده نفر، کسی با جناب مسلم بن عقیل باقی نماند!! چون به مسجد داخل شد، آن ده نفر نیز او را ترك نمودند و حضرت مسلم بی کس و تنها ماند. چون جناب مسلم کیفیت این حال را مشاهده نمود، تنها از مسجد بیرون آمد و در کوچه های شهر کوفه می گردید تا بر در خانه زنی رسید. نام آن زن (طَوَّعَه) بود و در آنجا توقف نمود و از او جرعه ای آب طلبید. آن زن آب آورده او را آشاماند. جناب مسلم بن عقیل از او درخواست نمود که در خانه خود او را جای دهد. آن زن قبول نموده و به خانه خود، او را پناه داد. پس از آن ، پسر آن زن به حال حضرت مسلم آگاه شد و از جهت او خبر به سمع ابن زیاد رسید. متن عربی : فَأَخْضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَضَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَأَنْفَذَهُ لِأَخْضَارِ مُسْلِمٍ. فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَفَّعَ حَوَافِرَ الْخَيْلِ، لَبَسَ دِرْعَهُ وَرَكِبَ فَرَسَهُ وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَإَيَّاءِ مَنْ لِلْعَدْرَةِ الْقَجَرَةِ. ثُمَّ أَقْبَلَ يُفَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بِأَبْيَاتِ حِمْرَانِ بْنِ مَالِكٍ الْخَثْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرْنِ حَيْثُ يَقُولُ: أَعْقَسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكَّرًا أَكْرَهُ أَيْنَ أَخْذَعُ أَوْ أَعْرَأُ أَوْ أَخْطِطُ الْبَارِدَ سُخْنًا مَرًّا كُلُّ أَمْرِي يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَعْضِرُّكُمْ وَلَا أَعْخَفُ صَرًّا فَنَادُوا إِنَّهُ لَا تَكْذِبُ وَلَا تَغُرُّ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيَّ تَرْجَمَهُ : آن ملعون ، محمد بن اشعث را طلب کرده و گروهی را با او روانه نمود تا حضرت مسلم علیه السلام را حاضر سازند. چون فرستادگان به در خانه (طَوَّعَه) رسیدند. آواز سُم مَرَكَبها به گوش آن جناب رسیده ، زره خود را برتن بیاراست و سوار بر اسب گردیده با اصحاب ابن زیاد - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - در آویخت و مشغول جنگ شد تا گروهی از ایشان را به دارالبوار فرستاد. پس محمد بن اشعث بی دین فریاد به او زد که ای مسلم ! تو در امانی . مسلم فرمود: اماننامه فاجران غدار، ارزشی ندارد. مسلم باز با آنان در آویخت و به جنگ و حرب آشقیا مشغول گردید و اشعار حمران بن مالک خثعمی را که در روز (قَرْن) انشاء نموده بود به طور رَجَز می خواند: (أَعْقَسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا)؛ یعنی : سوگند خورده ام که جز به طریق مردانگی کشته نگردم ، اگر چه شربت ناگوار مرگ را به تلخی بنوشم خوش ندارم که به خدعه و مکر گرفتار آدمهای پست و دون ، گردم و فریفته و مغرور آنان شوم . یا آنکه شربت خنک جوانمردی و شجاعت را به آب گرم ناگوار عجز و سستی مخلوط نمایم و دست از جنگ بکشم . هر مردی ناچار در روزگاری ، دچار شرّ و سختی خواهد شد، ولی من با شمشیر تیز شما را می زنم و از هیچ ضرر بیم ندارم . پس آن آشقیا آواز برآوردند که محمد بن اشعث به تو دروغ نمی گوید و تو را فریب نمی دهد. متن عربی : ذَلِكَ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ آءَنْ أُوْخِنَ بِالْجَرَّاحِ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ، فَأُخِذَ أَسِيرًا. فَلَمَّا أُدْخِلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَيَّ الْأَمِيرِ. فَقَالَ لَهُ: أَسْكُتْ يَا وَيْحَكَ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْكَ سَلَامٌ أَمْ لَمْ تُسَلِّمْ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَبَعْدَ فَإِنَّكَ لَا تَدَعُ سُوءَ الْقِتْلَةِ وَتُبْحِثُ السَّرِيرَةَ وَلَوْمَ الْغَلْبَةِ، لَا إِحْدَ أَوْلِيَّ يَهْ أَمِنْكَ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا عَاقُ يَا شَاقُ، خَرَجْتَ عَلَيَّ إِمَامِكَ وَشَقَقْتَ عَصِي الْمُسْلِمِينَ، وَأَلْقَحْتَ الْفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَبْتَ يَا بَنَ زِيَادٍ، إِنَّمَا شَقَّ عَصِي تَرْجَمَهُ : مسلم بن عقیل اصلا التفاتی به جانب آنان نفرمود و چون زخم بسیار و جراحت بی شمار بر بدن نازنینش رسید و به این واسطه سست و ضعیف گردید. گروه شقاوت آئین ، بر سر او هجوم آوردند و او را احاطه نمودند. نگاه ملعونی از عقب سر آن جناب در آمد و نیزه بر پشت آن حضرت زد که از صدمه آن نیزه ، بر زمین افتاد.

پس آن جماعت بی سعادت آن شیر بیشه شجاعت را اسیر و دستگیر نمودند و به نزد ابن زیاد بدبنیاد بردند. چون آن جناب را داخل مجلس ابن زیاد بدبنیاد نمودند سلام بر آن کافر بی دین نمود. یکی از پاسبانان آن لعین گفت: بر امیر سلام کن! آن جناب فرمود: بس کن! وای بر تو باد، به خدا سوگند که او امیر من نیست. عیدالله پلید به سخن در آمده گفت: باکی بر تو نیست؛ سلام بکنی یا نکنی، کشته خواهی شد. جناب مسلم بن عقیل فرمود: اگر تو مرا به قتل رسانی همانا که کار مهمی نکرده ای، چرا که به تحقیق بدتر از تو بهتر از مرا مقتول ساخته اند و از این گذشته تو هرگز فروگذار نخواهی کرد به دیگری کشتن بدو قُبْح مثله و پلیدی سرشت و غالب شدن را به طرف نانجیبی و بدین صفات مذمومه کسی از تو سزاوارتر نیست. پس آن نانجیب زبان بریده، زبان به ناسزا برگشود که ای ناسپاس، ای مخالف؛ بر امام زمان خود خروج کردی و عصای مسلمانان را شکستی و فتنه را برانگیختی. جناب مسلم علیه السلام در جواب فرمود: ای ابن زیاد! سخن به دروغ متن عربی: الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةَ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَأَبْنُهُ يَزِيدُ - لَعْنَهُ اللَّهُ -، وَ أَمَّا الْفِتْنَةُ فَإِنَّمَا أَعْلَقَهَا أَعْنَتٌ وَ أَعْبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدٍ عَبْدَ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ ثَقِيفٍ، وَ أَمَّا أَرْجُو أَنْ يَرْزُقَنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَيَّ يَدَيِ شَرِّ الْبَرِيَّةِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَتَنُكَ تَقْسُكُ أَمْرًا، حَالُ اللَّهِ دُونَهُ وَ لَمْ يَرْكَ لَهُ أَهْلًا وَ جَعَلَهُ لِأَهْلِهِ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ أَهْلُهُ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ؟ فَقَالَ: أَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ! فَقَالَ مُسْلِمٌ: أَلَحَمْدُ لِلَّهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكَمًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَتَتَطَنُّ أَعْنٌ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الطَّنُّ، وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا أَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَ أَمْرَهُمْ مُلْتَمِمْ فَشَتَّتَ أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ وَرَقَّتْ كَلِمَتُهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا أَتَيْتُ، وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُتَنَكَّرَ وَ دَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ وَ تَاءَمَّرْتُمْ عَلَيَّ النَّاسَ بِغَيْرِ تَرْجَمَةٍ: گفتم، بجز این نیست که عصای اجتماع مسلمین را معاویه پلید و فرزند عنید او یزید بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگیخت تو بودی و پدرت که از نطفه غلامی بود از بنی عیلاج از طایفه ثقیف و نام آن غلام (عبید) بود. و مرا امید چنان است که خدای متعال شهادتم را بر دست بدترین مخلوقش روزی دهد. ابن زیاد گفت: تو را نفست در آرزویی افکند که خدا آن را از برای تو نخواست و در میانه تو و امیدت، حایل گردید و آن مقام را به اهلش رسانید. جناب مسلم علیه السلام فرمود: ای پسر مرجانه! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کیست؟ ابن زیاد گفت: یزید! جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمدلله. ما راضی و خشنودیم که خدا بین ما و شما حکم فرماید. عیدالله گفت: چنین گمان داری که تو را در این امر چیزی است؟ آن جناب فرمود: شک نیست بلکه یقین است که ما بر حق هستیم. ابن زیاد گفت: ای مسلم! مرا خبر ده که تو به چه کار به این شهر آمده ای؟ امور مردم منظم بود و تو آمدی تفرقه در میان ایشان افکندی و اختلاف کلمه بین آنان ایجاد نمودی. جناب مسلم علیه السلام فرمود: من برای ایجاد تفرقه و فساد نیامده ام بلکه از برای آن آمدم که شما (متنکر) را ظاهر ساختید و (معروف) را به مانند شخص مرده دفن نمودید و بر مردم امیر شدید بدون آنکه ایشان راضی باشند. متن عربی: رَضِيَ مِنْهُمْ وَ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَيَّ غَيْرِ مَا أَمَرَكَمُ اللَّهُ بِهِ، وَ عَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِأَعْمَالِ كَسْرِي وَ قَيْصَرٍ، فَأَتَيْنَاهُمْ لِنَاءَمَرٍ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهِي عَنِ الْمُتَنَكَّرِ وَ تَدْعُوهُمْ إِلَيَّ حُكْمِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ، وَ كُنَّا أَهْلُ ذَلِكَ كَمَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - يَشْتِمُهُ وَ يَشْتِمُنِي عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْخُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ! فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَعْنَتٌ وَ أَعْبُوكَ إِحْقُقُ بِالسُّنَنِ، فَأَفْضِ مَا أَعْنَتَ قَاضِيًا عَدُوَّ اللَّهِ. فَأَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بْنَ حَمْرَانَ أَنْ يَصْعَدَ بِهِ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلَهُ، فَصَعَدَ بِهِوَهُوُ يُسَيِّحُ اللَّهُ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَصَرَبَ عُنُقَهُ، وَ نَزَلَ وَ هُوَ مَدْعُورٌ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَاءَ لَكَ؟ فَقَالَ: أَيْهَا الْأَمِيرُ رَأَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتُهُ رَجُلًا أَسْوَدَ سَيِّئِي الْوَجْهِ حَذَائِي عَصَاً عَلَيَّ إِصْبَعِهِ - أَعُوْا قَالِ شَفَتِيهِ -

فَقَزَعْتُ قَزَعًا لَمْ أَفْزَعْهُ قَطُّ. ترجمه : شما خلق را واداشتید به آنچه خدای U امر به آنها نفرموده و کار اسلام را در میان مردم به مانند پادشاهان فارس و روم جاری ساختید. ما آمدیم از برای آنکه معروف را به مردم امر و منکر را از آنها نهی کنیم و ایشان را دعوت به احکام قرآن و سنت رسول حضرت سبحان نمودیم و ما شایسته این منصب امر و نهی بودیم و برای همین نیز قیام کردیم . ابن زیاد نانجیب به ناسزا جناب امیر مؤمنان علیه السلام و دو سید جوانان جناب حسن و حسین علیهما السلام و جناب مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - را نام می برد و اهانت می نمود. مسلم فرمود: تو و پدرت سزاوارترید به ناسزا و دشنام ؛ اینک هر چه می خواهی انجام ده ای دشمن خدا! پس آن شقی ، بکیر بن حمران را امر نمود که آن سید مظلوم را بر بالای قصر دارالاماره برده او را شهید سازد. بکیر حرام زاده چون آن جناب را بر بام قصر می برد آن سید بزرگوار در آن حال مشغول به تسبیح پروردگار و توبه و استغفار و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس ضربتی بر گردن آن گردن فراز نشاءتین ، آشنا نمود و او را به درجه شهادت رسانید و خود آن ولد الزنا وحشت زده از بام قصر فرود آمد. ابن زیاد بدبنیاد از او پرسید: تو را چه می شود؟! آن شقی گفت : ای امیر! آن هنگامی که آن جناب را شهید نمودم مرد سیاه چهره ای را در مقابل خود دیدم که انگشتان خویش را به دندان می گزید یا آنکه گفت لبهای خود را می گزید. و من چنان ترسیدم که تاکنون این گونه قَزَع در خود ندیدم . متن عربی : فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: لَعَلَّكَ دَهَشْتَ. ثُمَّ أَمَرَ بِهَانِي بْنِ عُرْوَةَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فَأَخْرَجَ لِيُقْتَلَ. فَجَعَلَ يَقُولُ: وَامْدَحْجَاهُ وَآءَيْنَ مِنِّي مَذْحِجُ! وَاعْشِيرَتَاهُ وَآءَيْنَ مِنِّي عَشِيرَتِي! فَقَالُوا لَهُ: يَا هَانِي مَذْعُوكُ. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا آتَا بِهَا بِسَخِيٍّ، وَمَا كُنْتُ لِأُعِينَكُمُ عَلَي نَفْسِي. فَضَرَبَهُ غُلَامٌ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَقَتَلَهُ. وَفِي قَتْلِ مُسْلِمٍ وَهَانِي يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُبَيْرٍ الْأَسَدِيُّ. وَيُقَالُ: إِنَّهُ لِلْفَرَزْدَقِ: فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي إِلَي هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ ترجمه : ابن زیاد گفت : گویا دهشت تو را فرو گرفته ! پس از این جریان ، ابن زیاد لعین حکم نمود که هانی بن عروه رضي الله عنه را به قتل رسانند. چون جناب هانی را از مجلس بیرون آوردند تا به درجه شهادت رسانند، مکرر می فرمود: (وَامْدَحْجَاهُ! وَآءَيْنَ مِنِّي مَذْحِجُ! وَاعْشِيرَتَاهُ وَآءَيْنَ مِنِّي عَشِيرَتِي؟ کجائید خویشان و قبیله من ؟ جلاد گفت : گردنت را بکش تا شمشیر را فرود آورم ! هانی فرمود: به خدا سوگند! من به بذل جان خویش سخی نیستم و در کشتن خویش تو را اعانت نمی کنم . پس غلامی از ابن زیاد پلید که نام نحسش (رشید) بود، آن مخلص متقی را به درجه شهادت رسانید. در مصیبت جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه ، عبدالله بن زبیر اسدی این ابیات را به رشته نظم کشیده و بعضی را اعتقاد آن است که قائل این اشعار، فرزندق است و دیگری گفته که اشعار سلیمان حنفی است . (فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي ...); یعنی اگر نمی دانی که مرگ کدام است و منکر آنی (شاید شاعر نفس امّاره خود را مخاطب نموده و به لسان حال ذکر نموده باشد) پس نظر نما ای منکر مرگ به سوی هانی بن عروه رحمه الله که در بازار گوسفند فروشان مقتول افتاده و نظر نما به جناب مسلم بن عقیل . متن عربی : ۱ - إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَآخَرُ يُهْوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ ۲ - أَصَابَهُمَا فَرَحُ الْبَغِيِّ فَأَصْبَحَا إِحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ ۳ - تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَتَضِحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ ۴ - فَتَيَّ كَانَ آءِخْيِي مِنْ قَتَاةٍ حَيَّيَّةٍ وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيلٍ ۵ - أَيْزَكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيَجِ آمِنًا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجٌ بِدُحُولٍ ترجمه : ۱ - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید (شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیر بن حمران ضربتی بر روی مبارک هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از (بَطَلٌ) ، هانی باشد و کنایه

از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی آفَرَب است) و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند. ۲ - عیدالله بن زیاد باغی یاغی ستمکار به ظلم و ستم ، این دو بزرگوار را گرفت ، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند. ۳ - دیدی آن جسدی را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود. ۴ - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیاط از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلك ، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده ، بود. ۵ - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه ، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مذحج خون (هانی) را از او مطالبه می نمایند. متن عربی : ۱ - تَطَوُّفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَي رَقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ ۲ - فَإِنْ أَعْتَمْتُمْ لَمْ تَتَأْزُوا بِأَخِيكُمْ فَكُونُوا بَعَايَا أَعْزِضَتْ بِقَلِيلٍ قَالَ الرَّاوي : وَكَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يَخْبَرُ مُسْلِمٍ وَهَانِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ - فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فَعَالِهِ وَسَطُوتِهِ ، وَيَعْرِفُهُ أَنَّ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى حَبْتِهِ ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤْاخَذَةِ وَالْإِتِقَامِ وَالْحَبْسِ عَلَى الطُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ . وَكَانَ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَةِ لِثَلَاثِ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ ، قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ يَقْتُلَ مُسْلِمًا ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ترجمه : ۱ - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه (که در قصر گرفتار شده بود) می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤال کرده می شدند. ۲ - پس اگر شما ای قبیله مراد، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند، شما هم به همین مقدار راضی باشید. راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد نامه ای به یزید پلید، مشتمل بر خبر و کیفیّت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت . پس یزید پلید جواب نامه آن عنید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقیمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که موکب امام علیه السلام متوجه به طرف عراق گردیده ؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤاخذه و انتقام از کافه آنانم برآید و به محض توهم و گمان ، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجّه امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجة الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهارشنبه بوده به هشت روز، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم ؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه آشقی گردیده بود. متن عربی : وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيبًا ، فَقَالَ : (أَلْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ . خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَلَدِ آدَمَ مَخَطُ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْقَتَاةِ ، وَمَا أَوْلَاهَنِي إِلَيَّ أَسْأَلُ فِي إِشْتِيَاكِ يَعْقُوبَ إِلَيَّ يُوسُفَ . وَ خَيْرٌ لِي مَصْرَعٌ أَعَا لَاقِيهِ ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْقُلُوتِ بَيْنَ النَّوَابِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَعْرَاشًا جُوفًا وَ أَعْرَبَةً سَعْبًا ، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ . رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ ، نَصِيرٌ عَلَي بَلَائِهِ وَيُوقِنَا أَعْجَرَ الصَّابِرِينَ ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَحْمَتُهُ ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ ، تَقْرُبُهُمْ عَيْنُهُ وَيَنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ ، مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَمَوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا ، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصِيحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .) ترجمه : سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه چنین روایت شده هنگامی که آن حضرت عزیمت مسافرت عراق

داشت برخاست و خطبه ای انشاء فرمود و پس از آنکه خداوند وُدود را ستایش نمود و ثنای جمیل بر حضرت ختمی مرتبت سرود، چنین فرمود که به قلم تقدیر کشیده شد خط مرگ بر فرزندان آدم چون گردنبندی بر گردن مه و شان سیمین که بدان زینت افزایند و چه بسیار مشتاقم به دیدار یاران دیرین که از این دار فنا رستند و از این دام بلا جستند چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف علیهما السلام و خدای U زمینی از برای من اختیار فرموده فیما بین سرزمین (نواویس) و (کربلا) که به ناچار دیدار آن خواهم نمود. گویا می بینم که گرگان بیابان یعنی آشقیای کوفه، اعضای مرا پاره پاره می کنند که شکم های گرسنه و مشکهای تهی خود را از آن انباشته دارند. فراری از قضای الهی نیست و نه از سرنوشت حق گریزی. آنچه خدای U بر آن خشنود است، خشنودی ما در آن است. شکبای بلای حق هستیم و صابر بر قضاها می او؛ پس اجر صابران به ما خواهد بخشید و پاره تن رسول صلی الله علیه و آله از او جدایی ندارد؛ پس رفتار ما بر طریقه اوست و پاره های تن او در ریاض قدس مجتمع خواهند گردید تا بدین واسطه چشمان رسول صلی الله علیه و آله روشن شود و خدا به وعده خویش به رسولش، وفا کند. هر کس را که عزم جان نثاری است و خون خود را در راه دوستی ما خواهد ریخت، بایدش که آماده سفر شود؛ زیرا که من بامداد فردا روانه خواهم شد به سوی عراق، ان شاء الله (۱۳). متن عربی: وَرَوَى عَنْهُ جَعْفَرُ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ الْأُمَامِيُّ فِي كِتَابِ (دَلَالِ الْأَمَامَةِ) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، عَنْ أَبِيهِ وَكَيعٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ خَلَجٍ: لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكُوفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ. فَأَعْوَمَاءَ بِيَدِهِ نَحَوَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهَيُوطُ الْأَجْرِ لَقَاتَلْتُهُمْ بِهَؤُلَاءِ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَ مَصْرَعِ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيُّ). وَرَوَى مُعَمَّرُ بْنُ الْمُثَنِّي فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي تَرْجَمَهُ: أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ طَبْرِيِّ الْأُمَامِيِّ الْمَذْهَبِ - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فِي كِتَابِ (دَلَالِ الْأَمَامَةِ) (خود روایت نموده که گفت از برای ما حدیث کرد ابو محمد سفیان بن وکیع از گفته پدر خویش و او از (اعمش). روایت کرده که ابو محمد واقدی و زرارة بن خلج چنین گفتند که ما به شرف ملاقات جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام رسیدیم قبل از آنکه ایشان از مکه معظمه نهضت به سوی عراق فرماید؛ پس ضعف حال اهل کوفه را به خدمتش عرضه داشتیم و گفتیم با اینکه دلپایشان مایل خدمت آن جناب است و لکن شمشیرهایشان را بر روی او کشیده اند. امام حسین علیه السلام به دست مبارک خود اشاره به سوی آسمان نمود، پس درهای آسمان باز شد و ملائکه بسیار نازل گردید به عددی که احصای آنها را بجز خدای U کسی نمی داند؛ پس فرمود: اگر نمی بود تقارب اشیاء به هم دیگر (یعنی آنکه باید هر امر مقدری به موجب اسباب مقدره او جاری و واقع گردد) و باطل شدن اجر و ثواب، هر آینه به کمک این ملائکه با این مردم مقاتله می نمودم، و لکن به موجب علم الیقین می دانم که در آن زمین است محل افتادن من و اصحاب و یاران من و باقی نخواهد ماند از همه ایشان احدی مگر فرزند دلبندم علی امام زین العابدین علیه السلام. معمر بن مثنی در باب شهادت ابی عبدالله علیه السلام به این مضمون روایت نموده که چون روز تروییه شد عمر بن سعد بن ابی وقاص - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - با لشکری انبوه به امر یزید پلید وارد مکه معظمه گردید متن عربی: وَقَاصٍ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ، قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَنَّ يُنَاجِرَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ إِنَّهُ هُوَ نَاجِرُهُ أَوْ يُقَاتِلَهُ إِنَّ قَدَرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ. وَرُوِيَ مِنْ كِتَابِ إِصْلَاحِ خَمْدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بَرِيدَةَ الثَّقَفِ

وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ لِمُحَمَّدٍ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْأَسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَآخِيكَ، وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنَّ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَأَمْنُهُ. فَقَالَ: (يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنَّ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَيَّ الْيَمَنَ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ، فَإِنَّكَ أَمْنٌ النَّاسِ بِهِ، ترجمه: که با آن حضرت جنگ کند در صورتی که آن جناب سبقت در جنگ نماید والا اگر قدرت بر مقاتله او یابد با او قتال کند و او را به درجه شهادت رساند. پس موکب همایونی در روز ترویبه از مکه معظمه نهضت فرمود. و روایت دارم از کتاب اصلی از اصول اخبار که جامع آن احمد بن حسین بن عمر بن بریده است که مردی ثقه و عدل بود و اصل آن روایات از محمد بن داود قمي است که با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: محمد بن حنفیه به خدمت برادر والا مقام خود شرفیاب شد در آن شبی که در صبح آن، آن جناب عزم خروج از مکه معظمه داشت. محمد عرض کرد: ای برادر، اهل کوفه آنانند که شما غدر و مکر ایشان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار خویش می دانی و من بیم دارم که مبادا حال تو نیز بر منوال حال گذشتگان گردد؛ پس اگر رأی مبارک بر این قرار گرفت که در مکه اقامت فرمایی تو عزیزتر و گرامی تر از هر کس که مقیم حرم است خواهی بود. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: می ترسم که مبادا یزید بن معاویه - لَعَنَهُ اللَّهُ - بطور ناگهانی مرا مقتول سازد و به این واسطه من اول کسی باشم که از جهت قتل من، حرمت خانه خدا بشکند. محمد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما یمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما؛ زیرا در آنجا از همه کس گرامی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دست نخواهد یافت. متن عربی: وَلَا يُقَدَّرُ عَلَيْكَ إِحْدٌ. فَقَالَ: (أَنْظُرْ فِيمَا قُلْتُ). فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ، فَأَعْتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: (تَلَي). قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَيَّ الْخُرُوجَ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، أَخْرُجْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا). فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَمَا مَعْنِي حَمْلُكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: (قَدْ قَالَ لِي: قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا)، وَسَلَّمْ عَلَيْهِ وَمَضَى. وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبَنِي فِي كِتَابِ الرِّسَائِلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، ترجمه: آن جناب فرمود: در این باب، باید نظری نمود. چون هنگام سحر شد، حکم فرمود موکب شریف را از مکه معظمه کوچ دهند و روانه راه شد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید به خدمتش شتافت و زمام ناقة را که بر آن سوار بود گرفت عرضه داشت: یا اخي! وعده فرمودی که در آنچه عرضه داشتم تاءملی فرمایی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: چنین است. محمد گفت: پس چه چیز تو را واداشت که با این سرعت، عزم خروج از مکه نمودی؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب. و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست) و فرمود: ای حسین! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! محمد حنفیه گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ...) (چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست؟ راوی گوید: امام حسین علیه السلام در جواب برادر، فرمود که هم رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرموده که مشیت حق بر اسیری ایشان تعلق یافته که خدا

ایشان را اسیر ببیند. امام علیه السلام این سخن را فرمود آنگاه سلام وداع به برادر گفت و روانه مقصد شد. محمد بن یعقوب کلینی رضي الله عنه در کتاب (رسائل) خویش به سند متن عربی: عَنْ أَبِي بَنْ نُوْحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَمَزَةُ إِنِّي سَأُحَدِّثُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهًا، أَمَرَ بِقِرْطَاسٍ وَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ. وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ رضي الله عنه في كتاب (مولد النبي صلى الله عليه وآله و آلِهِ وَمَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)، بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، لَقِيَهِ أَهْوَاُجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدِفِينَ فِي أَيَدِيهِمْ تَرْجَمَهُ: مَذْكُورٌ فِي مَتْنٍ، رَوَيْتُ نُمُودَهُ مِنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ أَنَّ حَمَزَةَ بْنَ حَمَزَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُرُوجِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَدِينَةِ مَكَّةَ وَتَوَجَّهَ بِهِ سَوِي عِرَاقَ فَرَمُودَ، فَرَمَانَ دَادَ لَهُ كَاغِذٌ بِخَدْمَتِهِمْ أَوْرَدُوا فِيهِ نَوَاشِئَ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) إِنَّ نَوَاشِئَ هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ؛ هَرُ كَسٍ مِنْ شَمَا بِهِ مِنْ بِيُونَدِ شَهِيدٍ گَرَدَدَ وَ أَنَّكَ تَخَلَّفَ نَمَائِدَ بِهِ پِیروزی نَرَسَدَ. وَالسَّلَامُ. (شَیْخُ مَفِیدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ) (بِهِ اسْنَادُ خُودِ مِنْ حَضَرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدَه كِه اَن حَضَرَتِ فَرَمُودَ: دَر اَن هَنگَامِ كِه حَضَرَتِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ مَعْظَمَهُ بِيرون اَمَدِ اَز بَرَايِ اَنكَه وَارَدِ شَهَرِ مَدِينَه طَبِیَه شُودِ افواجي اَز ملائكه مسوومين (صاحبان نشانه چنانچه سپاهيان را نشانه است) و ملائكه مُردفين (يعني فرشتگاني كه از عقب سر مي رسند مثل صفوف لشكر كه به نظام رود) كه حربه ها در دست و بر اسبهاي نجيب بهشتي سوار بودند شرفياب متن عربي: الْحَرَابُ عَلَيَّ نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ، فَسَلِّمُوا عَلَيَّ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْفِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَدَّ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ أَمَدَّكَ بِنَا. فَقَالَ لَهُمْ: الْمَوْعِدُ خُفْرَتِي وَبُفْعَتِي الَّتِي أَسْتَشْهَدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأَتُونِي. فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنُطِيعَ، فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوٍّ يَلْقَاكَ فَتَكُونَ مَعَكَ؟ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقُونِي بِكَرْبَلَةٍ أَوْ أَصِلَ إِلَيَّ بُفْعَتِي. وَأَعْتَنَّهُ أَهْوَاُجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنَّةِ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شَيْعَتُكَ وَأَعْنَاكَ فَمُرْنَا بِمَا نَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَأَعْنَتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ. فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: أَمَّا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَيَّ مَصَاجِعُهُمْ)، فَإِذَا أَعْقَمْتُ فِي مَكَانِي فِيمَاذَا يُمْتَحَنُ تَرْجَمَهُ: گَرْدِيدَه وَ بَرِ اَن حَضَرَتِ سَلَامِ نَمُودَنَدَ وَ عَرَضِ كَرْدَنَدَ: اَي حَجَّتِ خُودِ بَعْدِ اَز رَسُولِ خُودِ وَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِ جَمِيعِ عَالَمِ، بِهِ دَرَسْتِي كِه خُودِ اَمَدِ نَمُودَ جَدَّتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا بِهِ وَ سَبِيلَه مَا دَر مَوَارِدِ بَسِيَارِ وَ هَمَانَا حَقِ تَعَالِي مَا رَا اَز بَرَايِ اَمَدَادِ وَ يَارِي تُو فَرَسْتَادَه. اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ: وَعَدَه گَاهِ مَا دَر اَن حَفَرَه وَ بَقْعَه اَي اَسْتِ كِه دَر اَن شَهِيدِ مِي شُومِ وَ نَامِ اَن (كَرْبَلَا) اَسْتِ؛ چُون دَر اَنجَا وَارَدِ شُومِ بِهِ نَزْدِ مِنْ آيِيدِ. عَرَضَه دَاشْتَنَدَ: اَي

حجت خدا، خدایا ما را فرمان داده که سخن تو را بشنویم و مطیع امر تو باشیم ، آیا هیچ اندیشه از دشمنان داری که ما با تو همراه باشیم ؟ فرمود: دشمن را بر من راهی نیست و آسیبی به من نتواند رسانید تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و نیز جمعیتی از مؤمنین طائفه جنّ به خدمت آن جناب رسیدند و عرض نمودند: ای مولای ما! ما بیم گروه شیعیان و یاران تو، ما را به آنچه که بخواهی امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جمیع دشمنان تو را به قتل رسانیم و تو در جای خود آرام و مکین باشی ، کفایت دشمنان از جناب تو خواهیم نمود. امام حسین در جواب ایشان فرمود: خدا شما را جزای خیر دهد، مگر این آیه شریفه را که بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده ، نخوانده اید: (قُلْ لَوْ...)(۱۴) ؛ یعنی بگو ای رسول خدا، همانا اگر در خانه های خویش ساکن شوید البته آنکه حکم قتل بر ایشان مقدّر و مکتوب است در همان خانه های خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند (و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند). متن عربی : هَذَا الْخَلْقُ الْمَتْعُوسُ، وَبِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي . وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَحَا الْأَرْضِ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا وَمُجِبِّينَا، تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ، وَبِحَبَابِ دُعَاؤُهُمْ، وَتَسْكُنُ شِيعَتُنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ - فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ - الَّذِي فِي آخِرِهِ أَقْتُلُ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَتَسَبِّي وَإِخْوَانِي وَ أَهْلَ بَيْتِي ، وَيَسَارُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ. فَقَالَتِ الْجِنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبِهِ لَوْلَا أَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةٌ وَأَنَّهُ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ. فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَقَدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِي وَيَخِيَّ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتِي. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ تَرْجَمَهُ : پس هرگاه که من در جای خود اقامت گزینم پس به چه چیز این خلق که مستعدّ از برای هلاکت هستند امتحان کرده خواهند شد و به کدام امر آزمایش می شوند و چه کسی به جای من در قبرم و گودال کربلا مدفون شود، حال آنکه خدایا این را در روز (دَحَا الْأَرْضِ) که زمین را پهن نموده ، از برای من اختیار فرمود و آن را منزلگاه شیعیان و دوستان من قرار داده و در آنجا ساکن خواهند شد؛ پس آن زمین امان است از برای ایشان در دنیا و آخرت . و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در روایتی غیر از این روایت ، فرمود: روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز کشته خواهم شد و هیچ کس پس از قتل من از اهل بیت و انساب و برادران من باقی نخواهد بود و سرم را می برند به سوی یزید بن معاویه لَعَنَهُمَا اللَّهُ - پس جَنّیان عرض کردند: به خدا سوگند، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر نه این بود که اطاعت امر تو بر ما واجب است و مخالفت فرمان تو ما را جایز نیست ، البته در این باب بر خلاف فرمانت ، همه دشمنان تو را به قتل می رسانیدیم پیش از آنکه بتوانند به شما دست یابند. امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، قدرت ما بر دفع دشمنان ، زیادت از شماست ، و لکن نظر ما این است که از روی بیّنه باشد و پس از اتمام حجت بر آنها، به هلاکت رسند و آنان که زنده اند، زندگی آنان نیز در آخرت بر اساس بیّنه و حجت باشد. پس آن حضرت روانه راه گردید تا رسید به منزل متن عربی : هُنَاكَ عِزًّا تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رَيْسَانَ الْجَمِيرِي عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ، لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجِمَالِ: (مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفِينَاهُ كِرَاهُ وَأَحْسَنًا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهُ يَقْدِرُ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ). فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَامْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَ بِشْرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَاءَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا. فَقَالَ: خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ،

إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ). قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى آتَتْهُ النَّعْلِيَّةُ وَقَفَتِ الظَّهِيرَةَ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ، فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: (قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ: أَيْنَ تَسْرِعُونَ وَالْمَنَيا ترجمه : (تنعيم) و در آن مکان قافله ای را که از طرف والی یمن - بحیر بن رِیسان حِمیری ، هدایایی به یزید بن معاویه می برد، ملاقات کرد و امر فرمود آن هدیه ها را از آنها گرفتند؛ زیرا حکم و سلطنت امور مسلمین در آن عصر، به عهده امام حسین علیه السَّلَام بود و او امام امت رسول الله صَلَّی الله علیه و آله بود و به صاحبان شتران ، فرمود: هر کس دوست می دارد که با ما تا عراق بیاید کرایه او را تماما به او خواهیم داد و با او به نیکویی مصاحبت خواهیم داشت و هر که را محبوب آن است ، که از ما جدا شود، به قدر آنچه که از یمن مسافت طی نموده و آمده ، کرایه به او عطا می فرماییم ؛ پس گروهی در رکاب آن حضرت ماندند و جماعتی امتناع از رفتن نمودند. پس حضرت امام حسین علیه السَّلَام مَرَكَب راند تا آنکه به منزل (ذات عِرْق) (۱۵) رسید و در این منزل (بشرین غالب) که از عراق می آمد به خدمت امام علیه السَّلَام رسید و حضرت احوال اهل کوفه را پرسید. بشرین غالب عرض نمود: مردم را چنان گذاردم که دلای ایشان با شما بود و شمشیرهای آنان با بنی امیه؟! حضرت فرمود: برادر ما از بنی اسد، سخن به راستی گفت . به درستی که خدایا به جا می آورد آنچه را که مشیت او تعلقی یافته و حکم می کند آنچه را که اراده دارد. راوی گوید: امام علیه السَّلَام از آن منزل کوچ کرده و روانه شد تا به وقت زوال ظهر به منزل (ثعلبیه) رسید، پس سر مبارک را بر بالین گذارد و اندکی به خواب رفت ، چون بیدار گردید فرمود: در خواب دیدم که هاتفی همی گفت که شما به سرعت می رود و مرگ شما را متن عربی : تَسْرِعُ بِكُمْ إِلَيَّ الْجَنَّةِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ: يَا أَبَتِي أَفَلَسْنَا عَلَيَّ الْحَقِّ؟ فَقَالَ: (بلي يا بُنَيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجَعُ الْعِبَادِ). فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَتِي إِذَنْ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : (فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرَ مَا جَزَا وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ). ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكَنِّي أَبَاهُ الرَّزْدِي ، قَدْ آتَاهُ سَلَامٌ عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الَّذِي آخَرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّي الله علیه و آله ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : (وَيْحَكَ يَا أَبَا هَرَّةَ، إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ آخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَأَعَيَّمُ اللَّهُ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَلَيَلِيْسَنَّهُمْ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيُفَا قَاطِعًا، وَلَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذْلُهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا أَدْلَ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ تَرْجَمُهُ : به تعجيل به سوي بهشت می برد. در این هنگام فرزند دلبنش حضرت علي اكبر عرض نمود: اي پدر، مگر ما بر حق نیستیم ؟ امام علیه السَّلَام فرمود: به خدا سوگند، آن خدایی که بازگشت همه بندگان به سوي اوست ، ما بر حق هستیم . حضرت علي اكبر عرض کرد: حال که چنین است باک از مردن نداریم . حضرت امام علیه السَّلَام فرمود: اي فرزند، خدا تو را جزای خیر دهد، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر خویش می دهد. پس قره العین رسول الله صَلَّي الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف کوفه مردی که مَكَنِّي به اباهره آردی بود، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدت رسول الله صَلَّي الله علیه و آله بیرون آورد؟ امام علیه السَّلَام فرمود: وَيْحَكَ! اي اباهره ، به درستی که بنی اُمیّه - لَعَنَهُمُ الله - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عِرْض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا، این گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباس ذلّتی که ایشان را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلت بدتر از قوم سبا باشند آن هنگام که زنی بر ایشان

پادشاه شد، پس حکمرانی در مالها و خونهای آنها، می نمود. متن عربی : مَلَكَهُمْ إِمْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي قَزَارَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ، فَكُنَّا نُسَائِرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَحِقْنَاهُ فَكَانَ إِذَا أَرَادَ التَّزَوُّلَ اعْتَزَلْنَاهُ فَتَزَلْنَا نَاحِيَةً. فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ، فَلَمْ نَجِدْ بَدًّا مِنْ أَنْ نُنَازِلَهُ فِيهِ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَتَغَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ أَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا. ثُمَّ قَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ، فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا فِي يَدِهِ حَتَّى كَانَتْ مَا عَلَي رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ. فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمُ بِنْتُ عَمْرٍو-: سُبْحَانَ اللَّهِ، أَيْبَعْتُ إِلَيْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُ، فَلَوْ أَتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ. فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرٌ، فَمَا لَيْثَ أَهْنُ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ، فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَثَقَلِهِ وَمَتَاعِهِ فَحَوَّلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ترجمه : پس از این فرمایش ، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد. روایت کرده اند: جماعتی از بنی قزاره و طائفه بجيله گفتند: ما با زهیر از مکه معظمه بیرون آمیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق نگردیم . و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه ای دور از دید آنها می گزیدیم . تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با آنها هم منزل شویم . پس از مدتی ، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زهیر بن قین نمود و گفت : ای زهیر! امام علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی . پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت (از وحشت این پیام) آن را بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود (که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم)، (۱۶) زوجه زهیر که نامش (دیلیم) دختر عمرو بود به او گفت : سُبْحَانَ اللَّهِ ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی؟! سپس زوجه اش گفت : ای کاش به خدمت آن جناب می رفتی و فرمایش ایشان را می شنیدی . زهیر بن قین روانه خدمت آن جناب شد. اندکی پیش نگذشت که زهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد. آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و ثقل و متاع او را نزدیک به خیمه های متن عربی : وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: ائْتِي طَالِقٌ، فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يُصِيبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَي صُحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأُقْدِيهِ بِرُوحِي وَآفِيهِ بِنَفْسِي . ثُمَّ أَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَي بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَي أَهْلِهَا. فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ. وَقَالَتْ: كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَمُعِينًا، خَارَ اللَّهُ لَكَ، أَسَاءَ لَكَ أَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَصْحَبَنِي ، وَإِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَةَ، فَأَتَاهُ فِيهَا خَبَرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةً مِمَّنْ تَبِعَهُ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْأَرْتِيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ. قَالَ الرَّأْيِي : وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَسَالَتْ الدُّمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ قَاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، ترجمه : فلك احتشام حضرت امام حسین علیه السلام زدند و به زوجه خود گفت : من تو را طلاق دادم ؛ زیرا دوست نمی دارم که از جهت من جز خیر و خوبی به تو رسد و من عازم شده ام که مصاحبت امام حسین علیه السلام را اختیار نمایم تا آنکه جان خود را فدای او کنم و روح را سپر بلا گردانم . سپس اموال آن زن را به او داد و او را به دست بعضی عموزاده هایش سپرد که به اهلش رسانند. آن زن مؤمنه برخاست و گریه کرد و او را وداع نمود و گفت : خدا یار و معین تو باد و خیرخواه تو در امور، از تو

مسئلت دارم که مرا روز قیامت در نزد جدّ حسین علیه السّلام ، یاد نمایی . سپس زهیر به اصحاب خویش گفت : هر کس خواهد به همراه من بیاید و اگر نه این آخرین عهد من است با او. امام حسین علیه السّلام از آن منزل کوچ نمود و روانه راه گردید تا آنکه به منزل (زُبّاله) رسید و در (زُبّاله) خبر شهادت مسلم بن عقیل رحمه الله مسموع امام علیه السّلام گردید. گروهی که از اهل طمع و ریه و دنیا پرستان که از حقیقت حال مطلع گردیدند اختیار مفارقت نموده از او جدا شدند و کسی در رکاب سعادت انتساب فرزند حضرت ختمی مآب باقی نماند مگر اهل بیت و عشیره و خویشان آن جناب و گروهی از آخیار که در سلك اصحاب کبار منخرط بودند. راوی گفت : از شدت گریه و ناله که در مصیبت جناب مسلم رضي الله عنه و فریاد و افغان که واقع شد، آن مکان به تزلزل در آمد و اشکها چون رود جیحون از چشمان جاری شد. پس از آن ، آن امام انس و جن با نیت صادق و اعتقاد کامل و به قصد اجابت متن عربی : فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَكُنْ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ؟ قَالَ: فَأَسْتَعْبِرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِيًا، ثُمَّ قَالَ: (رَجِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرَبِّحَانِهِ وَحَتِّهِ وَرِضْوَانِهِ، أَمَا أَعْنَى قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا). ثُمَّ أُنْشَاءَ يَقُولُ: ١ - (فَإِنْ تُكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَتَبَلُّ ٢ - وَإِنْ تُكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتَلُ امْرَأَةً بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ ٣ - وَإِنْ تُكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ ٤ - وَإِنْ تُكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ قَالَ الرَّاوي : وَكَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا إِلَى تَرْجَمِهِ : داعي حق جلّ و علا از آن منزل کوچ کرده و روانه راه گردید. فرزدق شاعر به شرف خدمتش فایز شد و بر آن حضرت سلام کرد و عرضه داشت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، چگونه اعتماد به سخن اهل کوفه نمودی و حال آنکه ایشان پسر عمویت جناب مسلم بن عقیل و یاران او را مقتول ساختند؟! راوی گفت : سیلاب اشک از دیده مبارک آن جناب روان گردید و فرمود: خدا رحمت کناد مسلم را، به درستی که رفت به سوی روح و ریحان و جَنّت و رضوان پروردگار و به درستی که او به جا آورد آنچه را که بر او مکتوب و مقدر گردیده بود و باقی مانده است بر ما که به جا آوریم . سپس این ابیات را انشاء فرمود: ١ - یعنی اگر دنیا متاع نفیس شمرده شده باشد، ثواب الهی از آن برتر و آعلی خواهد بود. ٢ - و اگر بدن‌ها برای مرگ خلق شده اند، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه رضای الهی افضل است . ٣ - و اگر روزی‌ها در تقدیر پروردگار در میان خلق قسمت گردیده ، پس حرص کم داشتن در طلب رزق نیکوتر است . ٤ - و اگر جمع کردن مال‌های دنیا از برای گذاشتن است ، پس چه شده است که مرد در انفاق کرد بخیل باشد مالی را که آن را در این دنیا باز خواهد گذاشت . راوی گوید: پس از آن ، از جانب امام حسین علیه السّلام نامه ای به جمعی از شیعیان کوفه شرف صدور یافت از جمله : متن عربی : سَلِيمَانُ بْنُ صُرَدٍ وَالْمُسَيَّبُ بْنُ تَجَبَةَ وَرِفَاعَةُ بْنُ شَدَّادٍ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرٍ الصَّيْدَاوِي . فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ إِعْتَرَصَهُ الْحَصِينُ بْنُ ثَمِيرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيُعْتِشَّهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَرَّقَهُ، فَحَمَلَهُ الْحَصِينُ إِلَيَّ ابْنِ زِيَادٍ. فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَمَّا رَجُلٌ مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِبْنَتِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . قَالَ: فَلِمَاذَا خَرَقْتَ الْكِتَابَ؟ قَالَ: لَيْلًا تَعْلَمَ مَا فِيهِ! قَالَ: مِمَّنِ الْكِتَابَ وَإِلَيَّ مَنْ؟ قَالَ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ. فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَوْ تَصْعَدَ الْمُنْبَرِ فَتُلْعَنَ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ وَأَخَاهُ، وَإِلَّا قَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا. ترجمه : سُلیمان بن صُرَد خُزاعی ، مُسیب بن تَجَبه ، رِفاعة بن شَدّاد و عدّه ای دیگر از گروه شیعه و محبّان و آن فرمان را به وسیله قیس بن مصهر (مسهر در نسخه بدل) صیداوی

به کوفه ارسال فرمود؛ قیس به حوالی شهر کوفه رسید حُصَین بن ثُمیر - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گماشته ابن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید. قیس پس از اطلاع از غرض حُصَین ، آن نامه عنبر شمامه را پاره پاره نمود. حُصَین لعین ، آن مؤ من پاك دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤال نمود: تو کیستی ؟ قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤ منان علی بن ابی طالب علیه السّلام و پیرو فرزند دلبد آن جناب ، ابی عبدالله الحسین علیه السّلام هستم . آن لعین گفت : چرا نامه را پاره نمودی ؟ قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقدّسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامه‌های ایشان را نمی دانم . ابن زیاد گفت : به خدا قسم ، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای ایشان ارسال شده و یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و اگر چنین نکنی بدنت را پاره پاره نمایم . متن عربی : فَقَالَ قَيْسٌ: اِمَّا الْقَوْمُ فَلَا اُخَيْرَکَ بِاَسْمَائِهِمْ، وَاِمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَاَبِيهِ وَاَخِيهِ فَاَفْعَلْ. فَصَعِدَ الْمُنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَاَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَاَكْثَرَ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَيَّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَاَوْبَاهُ، وَلَعَنَ عُتَاةَ بَنِي اُمَيَّةَ عَنْ اَحْرِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: اَبُيْهَا النَّاسُ، اِنَّمَا رَسُولُ الْحُسَيْنِ بَنِي عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِلَيْكُمْ، وَ قَدْ خَلَفْتُهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، فَاَجِيبُوهُ. فَاَخْبَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَاَمَرَ بِالْقَائِهِ مِنْ اَعْلَا الْقَصْرِ، فَاُلْقِيَ مِنْ هُنَاكَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ . فَبَلَغَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ، فَاسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: (اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مَنَزِلًا كَرِيْمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ). وَرَوِيَ اَنَّ هَذَا الْكِتَابَ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِزِ. ترجمه : قیس فرمود: اما نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد!؟ سپس آن مؤ من ممتحن بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد، پس از آن ، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان آنور بر گزیده داور، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبد او نمود و بعد از آن ، عیدالله و پدر آن لعین و عتاة و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار ننمود. سپس فرمود: ای گروه مردم ! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السّلام به سوی شما، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم ، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید. شهادت قیس بن مسهر پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت ، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طایر روح پاکش به دُروه افلاک پرواز نمود رضی الله عنه . و چون خبر شهادت قیس بن مصهر به سمع شریف امام علیه السّلام رسید، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت : خداوند، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قرارگاه رحمت خویش جمع فرما، به درستی که تویی بر هر چیزی قادر. در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل (حاجز) بود و به غیر از این خبر. متن عربی : وَقِيلَ: غَيْرُ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَي مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ، فَإِذَا بِالْحَرِّ بْنِ يَزِيدَ فِي اَعْلَى فَارِسٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (اِنَّمَا اَمْرٌ عَلَيْنَا؟). فَقَالَ: بَلْ عَلَيْنَا يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ. فَقَالَ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَإِذَا كُنْتُمْ عَلَي خِلَافٍ مَا اَتَتْنِي بِهِ كُتُبُكُمْ وَقَدِمَتْ بِهِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ، فَإِنِّي اَرْجِعُ اِلَي الْمَوْضِعِ الَّذِي اَتَيْتُ مِنْهُ). فَمَنْعَهُ الْحَرُّ وَاَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يَدْخُلُكَ الْكُوفَةُ

وَلَا يُوصِلُكَ إِلَيَّ الْمَدِينَةُ لَا عَتَدَرَاءَنَا إِلَيَّ ابْنِ زِيَادٍ بِأَنَّكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ. فَتَيَاسَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، حَتَّى وَصَلَ إِلَيَّ عُذَيْبُ الْهَجَانَاتِ. ترجمه : روایات دیگر نیز وارد است . راوی چنین گوید: حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان حُرّ بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون حُرّ به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حُرّ عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما مأمورم . آن حضرت فرمود: (لَا حَوْلَ...)! (بین آن جناب و حُرّ سخنان بسیاری ردّ و بدل گردید تا آنکه خطاب به حُرّ نموده و فرمود: اکنون که شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمّن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حُرّ و اصحابش بر این مدّعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله ! و نور دیده بتول ! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات ننمودم ، شاید به این اعتذار از سَخَط آن کافر غدار در امان مانم و از خدمتش تَخَلّف ورزم . حضرت امام به این خاطر، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سرابی رسید که موسوم بود به (عُذَيْبُ الْهَجَانَاتِ) یعنی آبی مشرعه مَرکبها و اشتراک بود. متن عربی : قَالَ: قَوَّرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَيَّ الْحُرُّ يَلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيَأْذُمُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (إِنَّمَا تَأْذُمُنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟). فَقَالَ الْحُرُّ: بَلَى ، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَا مَعْزُومِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاطِبًا فِي أَصْحَابِهِ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَعْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ حِدَاءٌ، وَلَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْأِنَاءِ، وَخَسِيسَ عَيْشٍ كَالْمَرْغِيِّ الْوَبِيلِ. إِيَّا تَرَوْنَ إِلَيَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَيَّ الْبَاطِلُ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي تَرْجَمُهُ : راوی گوید: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حُرّ بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حُرّ که در امر فرزند امام علیه السلام ، مسامحه نموده و در آن نامه ، لعنت ضمیمه ، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس حُرّ با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کرّار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نمایم؟! حُرّ عرضه داشت : بلی ! و لکن اینک نامه عبیدالله به من رسیده و مأمورم نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تَخَلّف نورزم . سخنرانی امام علیه السلام بعد از گفتگو با حُرّ راوی چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السلام با حُرّ بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جدّ بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم ! به تحقیق مشاهده می نمایم آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل ، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کائنات روزگار باقی نمانده مگر دُرّی از آن درته پیمانه حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه ؛ آیا نمی بینید که حق را کسی معمول

نمی دارد و آخدي از باطل نهی نمی نماید؟! متن عربی : لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَذَاكَ اللَّهُ - يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لَا تَرْتَا التُّهُؤُصَ مَعَكَ عَلَيَّ الْأَقَامَةِ فِيهَا. قَالَ الرَّاوي : وَقَامَ هِلَالُ بْنُ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِفَاءِ رَبِّنَا، وَإِنَّا عَلَيَّ نِيَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ. قَالَ: وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا إِنَّ نِقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ. كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْتَعُونَهُ تَارَةً وَيُسَايِرُونَهُ أُخْرَى ، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ. وَ كَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ. ترجمه : نتیجه این وضعیتی ، این است که مؤ من راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طریق حق و به درستی که من مرگ را نمی بینم مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران ! لا دلتنگی و سستی . سخنرانی زهیر و جمعی از اصحاب امام علیه السلام در این هنگام زهیر بن قین از جای برخاست و عرضه داشت : ای فرزند رسول ! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم . خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد. اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان ، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا، ترجیح می دادیم ، چه جای آنکه دنیا را بقایي نیست . همچنین راوی گفته که هلال بن نافع بجای هم برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند که ما ملاقات پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیّت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ثابت و پاینده ایم ؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان . آنگاه بریر بن خُصَیر از جای برخاست و گفت : يَابْنَ رَسُولِ...! به تحقیق که خدای متعال بر ما مِتّ گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضاي ما پاره شود و در عوض جدّ بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد. راوی گفت : آن جناب پس از استماع این کلمات از یاران و جانشان ، برپاخاست و قامت زیبا بیاراست و بر مَرَكَب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند، حُرّ و اصحابش ، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن ، روز دوم محرم متن عربی : فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ: (مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟). فَقِيلَ: كَرْبَلَاءَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَلَلَهُمَّ إِنِّي اءَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالتَّلَاءِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ اءَنزِلُوا، هَاهُنَا مَحَطٌ رَحَالِنَا وَمَسَقُّكَ دِمَائِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَتَزَلُّوا جَمِيعًا، وَنَزَلَ الْخُرُّ وَاَصْحَ ابْنُ نَاجِيَّةٍ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلِحُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: يَا ذَهْرُ اءَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلٍ مَا اءَقْرَبَ الْوَعْدِ إِلَيَّ الرَّحِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَيَّ الْجَلِيلِ ترجمه : بود و چون به کربلا رسید، فرمود: نام این زمین چیست ؟ عرضه داشتند که این زمین کربلا است . فرمود: خداوندا! به تو پناه می برم از (كَرْب) و (بلاء). پس از آن فرمود: این کرب و بلا است . (انزِلُوا، هَاهُنَا مَحَطٌ رَحَالِنَا وَمَسَقُّكَ دِمَائِنَا؛) پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما؛ اینجاست آرامگاه ما. جدّم رسول خدا صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مرا از این واقعه آگاه ساخته ... یاران امام حسین علیه السلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مَرَكَبهای خود فرود آمدند و حُرّ با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سیّد مظلومان - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود: (يَا ذَهْرُ اءَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ...؛) ای روزگار! اَفّ باد مر تو را، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع

و راضي نيست و هر زنده سبيل مرگ را رهسپار است چه بسيار وعده کوچ نمودن از اين دار فنا نزديك شده و بجز اين نيست كه نهايت امر هر كسي به سوي خداوند جليل است . متن عربي : قَالَ الرَّاوي : فَسَمِعْتُ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ ، فَقَالَتْ : يَا أَخِي هَذَا كَلَامٌ مَنْ قَدْ آتَى بَقِيَّةَ يَأْقُوتَ . فَقَالَ : (نَعَمْ يَا أُخْتَاهُ) . فَقَالَتْ زَيْنَبُ : وَاتَّكَلَاهُ ، يَنْعِي إِلَيَّ الْحُسَيْنُ نَفْسَهُ . قَالَ : وَبَكَي النَّسْوَةَ ، وَلَطَمَنَ الْخُدُودَ ، وَشَقَّقَنَ الْجُيُوبَ . وَجَعَلَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ تُنَادِي : وَامْحَمَّدَاهُ وَعَالِيَاهُ وَاءَمَّاهُ وَاءَخَاهُ وَاحْسَيْنَاهُ وَاضِيَعَتَاهُ بَعْدَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ . قَالَ : فَعَزَّاهُنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا : (يَا أُخْتَاهُ! تَعَزِّي بِعَزَاءِ اللَّهِ ، فَإِنَّ سُكَّانَ السَّمَوَاتِ يَقْتُونُ ، وَءَاهْلَ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يَمُوتُونَ ، وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ) . ثُمَّ قَالَ : (يَا أُخْتَاهُ يَا أُمُّ كَلْثُومِ ، وَءَنْتِ يَا زَيْنَبُ ، وَءَنْتِ يَا فَاطِمَةُ ، وَءَنْتِ يَا رُبَابُ ، أَيْنَ تُنْظَرْنَ إِذَا آتَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقَنَّ عَلَيَّ جَبِي وَلَا تَحْمِشَنَّ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلَنَّ عَلَيَّ هَجْرًا) . رَاوِي گفته كه عليا مكرمه زينب خاتون دختر فاطمه زهرا عليها السلام ، اين كلمات را از برادر خود شنيد ، عرضه داشت : اين سخنان از آن كسي است كه يقين به كشته شدن خويش دارد . امام حسين عليه السلام فرمود: بلي چنين است ! اي خواهر ، من هم در قتل خود بر يقينم . آن مخدره فرياد و اتكلاه بر آورد كه حسين عليه السلام دل از زندگاني برگرفته و خبر مرگ خويشتن را به من مي دهد . رايي گويد: زنان حرم يك مرتبه همگي به گريه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گريبانها پاره نمودند و جناب اُمكَلثوم فرياد برآورد (وا مُحَمَّدَاهُ ، وا عَلِيَاهُ ، وا حَسَنَاهُ) كه ما بعد از تو اي ابا عبد الله به خواري اندر خاك مذلّت برگيريم . و اين گونه سخنان مي گفتند . رايي گويد: امام حسين عليه السلام خواهر خويش را دلداري مي داد و مي فرمود: اي خواهر! به آداب خدايي آراسته باش و پيراسته بردباري را شعار خويش ساز؛ به درستي كه ساكنان ملكوت اعلي ، فاني مي گردند و اهل زمين همه مي ميرند و جميع خلق و همه مخلوقات جهان هستي در معرض هلاك خواهند بود . سپس فرمود: اي خواهرم اُمكَلثوم ، و تو زينب و هم تو اي فاطمه و تو اي رباب ! نظر نماييد كه چون من كشته شوم ، زنهار كه گريبان پاره نكنيد و صورت بر مرگ من مخراشيد و سخن بيهوده نگوئيد . متن عربي : وَرَوِيَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ : أَنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونَ الْأَبْيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُنْقَرِدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ ثَوْبَهَا ، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ : وَاتَّكَلَاهُ ، لَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ ، الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ الرَّهْرَاءُ ، وَءَابِي عَلِيُّ الْمُرْتَضَى ، وَءَخِي الْحَسَنُ الزَّكِيُّ ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَثِمَالَ الْبَاقِينَ . فَتَنَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهَا وَقَالَ : (يَا أُخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمُكَ الشَّيْطَانُ) . فَقَالَتْ : يَا أَبَايَ ءَأَنْتَ وَءَأُمِّي ءَسْتَقْتُلُ؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ . فَرَدَّ عُصَّتَهُ وَتَرَقَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُّمُوعِ ، ثُمَّ قَالَ : (لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ) . فَقَالَتْ : يَا وَلِيَّتَاهُ ، ءَأَفْتَعْتَصِبُ نَفْسَكَ إِغْتِصَابًا ، فَذَلِكَ ءَأَفْرَجُ لِقَلْبِي وَءَأَشْدُّ عَلَيَّ نَفْسِي ، ثُمَّ ءَأَهْوَتْ إِلَيَّ جَبِيهَا فَشَقَّقَتْهُ وَخَرَّتْ مَغْشِيَةً عَلَيْهَا . فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَيَّ وَجْهَهَا الْمَاءَ حَتَّى ءَأَفَاقَتْ ، وَرَجَمَهُ : وَ فِي رَوَايَتٍ أُخْرَى : أَنَّ زَيْنَبَ خَاتُونَ بَا سَايَرِ زَنَانٍ وَ دَخْتَرَانِ فِي كُوشَةِ اِي نَشِسْتَه بُوْدَنَد وَ چُون اَن مَخْدَرَه مَضْمُونِ اِيْنِ اَبِيَاتِ رَا اَز بَرَادَرِ خُودِ شَنِيدَ بِي اَخْتِيَارِ بِيْرُونِ اَمْدِ دَرِ حَالَتِي كِه مَقْنَعِه بَرِ سَرِ نَدَاشْتِ لِبَاسِ خُودِ رَا بَرِ رُويِ زَمِيْنِ مِي كَشِيْدَ تَا اَنَكِه بَرِ بَالَايِ سَرِ اِمَامِ عَلِيْهِ السَّلَامِ بَايَسْتَادِ وَ فَرِيَادِ بَرَاوَرْدِ : (وَ اَتَّكَلَاهُ لَيْتَ...) ؛ يَعْنِي اِي كَاشِ مَرِگِ مَن مِي رَسِيْدِ وَ زَنْدَگَانِي مَن تَمَامِ مِي شُد! اَمْرُوزِ اسْتِ كِه اَحْسَاسِ مِي كَنَمِ مَادَرَمِ فَاطِمَه زَهْرَا وَ پَدَرَمِ عَلِيِ مَرْتَضِيِ وَ بَرَادَرَمِ حَسَنِ مَجْتَبِيِ عَلِيْهِ السَّلَامِ اَز دُنْيَا رَفْتَنْد؛ اِي جَانَشِيْنِ رَفْتَنگانِ وَ پَنَاهِ بَاقِيِ مَانْدَگانِ ! چُونِ اِمَامِ حَسَنِ عَلِيْهِ السَّلَامِ خَوَاهِرِ خُودِ رَا بِهِ اِيْنِ حَالِ مَشَاهِدَه فرمود: نظري به جانب آن مخدره نمود و فرمود: اي خواهر عزيز! مراقب باش شيطان ، حلم و بردباري تو را نبرد. آن مكرمه عرضه داشت : جانم به فدايت ، آيا كشته خواهي شد؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و

اندوه ، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود: (لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ)؛ یعنی اگر (مرغ قطا) را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت . زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام شنید به گریه در آمد و فریاد برآورد که یا وَيْلَتَاهُ! برادر، همانا خود را به چنگ خصم چیره مقهور یافتی و روز خویش را تیره ؛ همانا از زندگانی خویش مایوس شده ای . اینک این سخن بیشتر دل مرا می خراشد و نمک بر زخم افزون می باشد. سپس دست در آورده گریبان شق نمود تا بی هوش بر روی در افتاد. متن عربی : ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجُهِدِهِ وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ يَمُوتُ أَبْيَهُ وَجَدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. وَمِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ سَبَبًا لِحَمْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ: إِنَّهُ لَوْ تَرَكَهُمْ بِالْحِجَازِ أَوْ غَيْرِهَا مِنَ الْبِلَادِ كَانَ يَزِيدُ بَنُ مُعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - قَدْ أَتَقَذَّتْ لِيَاءُ خُذْهُمْ إِلَيْهِ، وَصَنَعَ بِهِمْ مِنَ الْأَسْتِصَالِ وَسَيِّئِ الْأَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ، وَيُمْتَنِعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِأَخْذِ يَزِيدَ بَنِ مُعَاوِيَةَ لَهُنَّ - عَنْ مَقَامَاتِ السَّعَادَةِ. ترجمه : پس امام علیه السلام برخاست که خواهر را به هوش آورد و آب بر صورت او پاشید تا به حال افاقه برگردید و با کمال جهد و کوشش خواهر را تسلی می داد و او را موعظه فرمود و پند داد و مصیبت شهادت پدر بزرگوار و وفات جد عالی مقدار را به یاد او آورد تا تسلی یابد. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. از جمله اموری که می توان سبب بوده باشد از برای آنکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سرور اتقیاء امام مظلوم علیه السلام حرم مُطَهَّر و عترت اَظْهَر خود را باخود به کربلای پر بلا آورده باشد یکی آن است که اگر آن جناب اهل بیت را در حجاز یا در غیر حجاز از سایر بلاد باز می گذاشت و خود متوجه عراق پرنفاق می گردید، یزید پلید گماشتگان خود را مقرر می نمود که استیصالشان نمایند و صدمات بی نهایت و سوء رفتار و کردار با عترت سید ابرار، به جای آورند و سراپرده حرم محترم و اهل بیت سید اُمَم را ماءخود می داشت و به این واسطه فوز جهاد و درک سعادت شهادت از برای آن امام عباد غیر میسور و آن حضرت را رسیدن به این مقام عالیه غیر مقدور بود.

مسلك دوم

الْمَسْلُكُ الثَّانِي فِي وَصْفِ خَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ مِثْلُ مِثْلِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَّبَعُوهُ ، وَاسْتَحَفَّ قَوْمُهُ فَأَطَاعُوهُ ، وَاشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ أَخِرَتَهُ بِذُنُوبِهِ وَدَعَاهُ إِلَى وَلَايَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ. وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ، وَأَتَّبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لِيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عِشْرُونَ أَلْفَ فَارِسٍ. فَضَيَّقُوا عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ. مسلك دوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یاران با وفایش ترجمه : راوی گوید: عبیدالله زبان به دعوت اصحاب خویش برگشود که با نور چشم رسول الله صلی الله علیه و آله ، ستیزند و خون آن مظلوم را بریزند. آن بدنهادان نیز متابعت کردند و حلقه فرمانش در گوش نهادند و آن شیطان مردود از قوم خود طلب نمود که در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بردایند. آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تبهکار، آخرت را به دنیای خود خریدار شد. آن غدار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکند، عمر سعد نیز لیبکی بگفت و کفر باطنی را نتوانست نهفت . با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سید ابرار و نور دیده حیدر کَرَّار را

مصمم گردید. پس از آن ، عبیدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدبنیاد روانه نمود تا آنکه در روز ششم محرم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السلام تنگ گرفتند تا به حدی که تشنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت . متن عربی : فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاءْتَكِي عَلَي قَائِمٍ سَيْفِهِ وَنَادِي بِأَعْلِي صَوْتِهِ ، فَقَالَ : (إِنُّنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْرِفُونَنِي ؟) . قَالُوا : اءَلَلَّهُمْ نَعَمْ ، اءَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَسَيْطِهِ . قَالَ : (إِنُّنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؟) . قَالُوا : اءَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (إِنُّنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ اَبِي طَالِبٍ ؟) . قَالُوا : اءَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالُوا : (إِنُّنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ جَدَّتِي خَدِجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ اءَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْاُمَّةِ اِسْلَامًا ؟) . قَالُوا : اءَلَلَّهُمْ نَعَمْ . ترجمه : نخستین سخنرانی امام علیه السلام در کربلا پس از آن ، امام مظلوم برپاخواست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این کلمات را ادا فرمود: ای مردم ! شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا مرا می شناسید و عارف به حق من هستید؟ در جواب آن جناب همگی گفتند: بلی تو را می شناسیم ، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است . پس تویی سیبط آن جناب . امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که جد بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است ؟ گفتند: خدا شاهد است که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند ، آیا می دانید که جدّه من خدیجه بنت خویلد است و او اوّل زنی بود در این اُمت که اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود؟ گفتند: خدایا تو گواهی که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است ؟ گفتند: خدایا شاهی که این را هم می دانیم ! متن عربی : قَالَ : (إِنُّنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ حَمَزَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَمَّ اَبِي ؟) . قَالُوا : اءَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (إِنُّنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي ؟) . قَالُوا : اءَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (إِنُّنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اءَنَّا مُتَقَلِّدُهُ ؟) . قَالُوا : اءَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (إِنُّنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اءَنَّا لَا يَسُهَا ؟) . قَالُوا : اءَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (إِنُّنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ اءَوَّلُ النَّاسِ اِسْلَامًا وَاَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَاَعَظَمَهُمْ جِلْمًا وَاَءْتَهُ وَلِيٌّ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ؟) . قَالُوا : اءَلَلَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (قِيمَ تَسْتَجِلُّونَ دَمِي وَاَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ ، يَذُوذُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُنَادِ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَلَي الْمَاءِ ، وَلِوَاءُ الْحَمْدِ بِيَدِ اَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟)!! . ترجمه : امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم ، آیا می دانید که جعفر طیار در بهشت عنبر سرشت ، عموی من است ؟ گفتند: خداوندا ما می دانیم که چنین است ! باز آن امام برگزیده خداوند بی نیاز به آن گروه ستم پرداز، فرمود: شما را به خدا سوگند که می دانید این شمشیری که در میان بسته ام همان شمشیر سیّد ابرار است ؟ گفتند: بلی ، به خدا این را هم می دانیم ! امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم ، اطلاع دارید که عمامه ای که بر سر من است همان عمامه احمد مختار صلی الله علیه و آله و رسول پروردگار است ؟ گفتند: به خدا که این را هم می دانیم ! حضرت فرمود: به خدا که می دانید شاه ولایت علی علیه السلام اول کسی بود که قبول دعوت اسلام از سیّد آتام نمود و او است آن کس که پایه علمش والا و درجه حلمش از همه کس اَرْفَع و اَعْلٰی است و اوست ولی هر مؤ من و مؤ منه ؟ گفتند: به خدا که این فضیلت را هم می دانیم ! اباعبدالله علیه السلام فرمود: پس به چه جهت ریختن خون مرا حلال شمردید و حال آنکه پدرم در روز رستاخیز مردمانی را

از حوض کوثر دور خواهد نمود چنانکه شتران را از سر آب برانند ولواء حمد در آن روز به دست اوست . متن عربی : قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَتَحْنُ غَيْرُ تَارِكٍ بِكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشَانًا!!! فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَسَمِعَ بَنَاتُهُ وَأَخْتُهُ زَيْتُبُ كَلَامَهُ بَكَيْنَ وَنَدْبَنَ وَلَطْمَنَ وَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ. فَوَجَّهَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ الْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا ابْنَهُ وَقَالَ لَهُمَا: (سَكِّتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ). قَالَ الرَّاوي : وَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَلَي عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحْتُثُّهُ عَلَي تَعْجِيلِ الْقِتَالِ، وَيَحْذَرُهُ مِنَ التَّأَخِيرِ وَالْأَهْمَالِ، فَرَكِبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام . وَأَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَنَادَى : أَيْنَ بَنُو أَخْتِي عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : (أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ أَهْوَالِكُمْ). فَقَالُوا لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي أَخْتِي أَيْتُمُّ أَيْمُونٌ، فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَهْلِكُمْ الْحُسَيْنِ، وَأَلْزَمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. ترجمه : گفتند: همه این فضایل که شمردی بر آنها علم و اقرار داریم و با وجود این دست از تو بر نمی داریم تا آنکه تشنه کام شربت مرگ را بجشی؟! چون آن سید مظلومان و آن امام انس و جان ، خطبه خویش را اتمام نمود خواهران و دخترانش استماع کلام او را کردند، صداها به گریه و ندبه برآوردند و سیلی به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند. امام علیه السلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علی اکبر علیهما السلام را به سوی اهل حرم فرستاد و فرمود: ایشان را ساکت نمایید، به جان خودم قسم که آنها گریه های بسیار در پیش دارند. جواب دندان شکن عباس علیه السلام به شمر لعین راوی گوید: فرمان عبیدالله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس ، به این مضمون رسید که او را تحریص می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تأخیر و اهمال . پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان ، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمردی الجوشن ، آن سرور اهل فتن ، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من : عبدالله ، جعفر ، عباس ، و عثمان ؟ امام حسین علیه السلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دائی های شماست . آن جوانان برومند حیدر کرار به آن کافر غدار، فرمودند: تو را با ما چه کار است ؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت : ای نوردیدگان خواهرم ! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادران حسین ، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین (!؟) باشید تا به سلامت برهید. متن عربی : قَالَ: فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ: تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَيْتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرَكَ إِخْوَانَنَا وَسَيِّدَاتِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ وَنَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ أَهْوَالِ اللُّعْنَاءِ. قَالَ: فَرَجَعَ الشِّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا. قَالَ الرَّاوي : وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جِرْصَ الْقَوْمِ عَلَي تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقَلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِالْمَوَاعِظِ الْفِعَالِ وَالْمَقَالِ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ: (إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ، لَعَنَّا نُصَلِّي لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّي أَهْبُ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ). قَالَ الرَّاوي : فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ، فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ. فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِي : وَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ الثُّرَاكِ وَالذَّلِيلِ وَسَاءَ لَوْ مِثْلَ ذَلِكَ لَاجْتَنَابَهُمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ أَلْ مُحَمَّدٍ، فَأَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ. ترجمه : پس حضرت عباس علیه السلام به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کناد مر اماننامه ترا! ای دشمن خدا! ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه علیهما السلام را وابگذاریم و بنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام ، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید آنانام ، حسین علیه السلام ، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریص اند که به زودی نائره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال پردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق ، اصلا بر دل های سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده

و اقوال جميله آن جناب براي ايشان انتفاعي حاصل است ، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در اين روز، شرّ اين آشقيا را از ما بگردان و ايشان را باز گردان که شايد امشب را از براي رضي پروردگار نماز بگزارم ؛ زيرا خداي متعال مي داند که نماز از براي او و تلاوت کتاب او را بسيار دوست مي دارم . راوي گويد: حضرت عباس عليه السلام از آن گروه حق شناس مهلت يك شب را درخواست کرد. عمرسعد لعين تاءمل کرد و جواب نداد. عمرو بن حجاج زبدي به سخن آمد و گفت : به خدا سوگند که اگر به جاي ايشان ، ترکان و ديلمان مي بودند و اين تقاضا را از ما مي کردند، البته ايشان را اجابت مي نموديم ، حال چه شده که آل محمد صلي الله عليه و آله را مهلت نمي دهيد؟! پس آن مردم بي حيا، يك شب را به متن عربي : قَالَ الرَّاوي : وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقَدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَطَ وَقَالَ: (يا اءُخْتاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبِي عَلِيًّا وَآءُمِّي فَاطِمَةَ وَآءُخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ: يا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ). وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: (عَدَا). قَالَ الرَّاوي : فَلَطَمَتِ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (مَهْلًا، لَا تُشْمِيتِي الْقَوْمَ بِنَا). ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَآءُثْنِي عَلَيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: (إِنَّمَا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصْلَحَ مِنْكُمْ، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبَدَنٍ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، وَتَعَرَّفُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَذَرُونِي وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي). ترجمه : خامس آل عبا، مهلت دادند. راوي گويد: امام حسين عليه السلام بر روي زمين بنشست و لحظه اي او را خواب ربود، پس بيدار شد و به خواهر خود فرمود: اي خواهر! اينك در همين ساعت جدّ بزرگوار خود حضرت محمد مصطفي صلي الله عليه و آله و پدر عالي مقدار خويش علي مرتضي و مادرم فاطمه و برادرم حسن عليهم السلام را در خواب ديدم که فرمودند: اي حسين ! عنقریب نزد ما خواهي بود. و در بعضي روايات چنين آمده است که فردا به نزد ما خواهي بود. راوي گويد: علياي مخدّره زينب خاتون پس از شنيدن اين سخنان از آن امام انس و جان ، سيلبي به صورت خود نواخت و صيحه کشيد و گريه نمود. امام حسين عليه السلام فرمود: اي خواهر مهربان ، آرام باش و ما را مورد شتمانت دشمن مساز. آخرين شب زندگي امام حسين عليه السلام چون شب عاشورا در رسيد، حضرت سيّد الشهداء عليه السلام ، اصحاب و ياران خود را جمع نمود و شرايط حمد و ثناء الهي را به جا آورد و رو به ياران خود نمود و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ،...)؛ يعني من هيچ اصحابي را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بيتي را فاضل تر و شايسته تر از اهل بيت خويش نمي دانم . خدا به همگي شما جزاي خير دهد. اينك تاريخي شب شما را فرا گرفته است ؛ پس اين شب را مرکب خويشتن نماييد و هر يك از شما دست يكي از مردان اهل بيت مرا بگيريد و در اين شب تار از دور من ، متفرّق شويد و مرا به اين گروه دشمن وا بگذاريد؛ زيرا ايشان را اراده اي بجز من نيست . متن عربي : فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَآءُبْنَاؤُهُ وَآءُبْنَاؤُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ: وَلِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ لِيَبْقِيَ بَعْدُكَ! لَا أَرَاكَ اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا، وَبَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: (حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِأَصْحَابِكُمْ مُسْلِمٍ، إِذْهَبُوا فَقَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ). وَرَوِيَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ: فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَاذَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَ مَاذَا نَقُولُ لَهُمْ، نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَإِمَامَنَا وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّنَا، لَمْ تَزِمْ مَعَهُ بِسَهْمٍ وَلَمْ تَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمَحٍ وَلَمْ تَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ. لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُفَارِقُكَ أَبَدًا، وَلَكِنَّا نَقِيكَ بِأَنفُسِنَا حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ. ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَنَتَصَرِّفُ عَنْكَ وَقَدْ آءُحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ، ترجمه : حضرت چون اين سخنان را فرمود، برادران

و فرزندان و فرزندان عبدالله بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم ؛ آیا از برای آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم ؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهاد. و اول کسی که این سخن بر زبان راند عباس علیه السلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند. راوی گوید: سپس از آن ، حضرت نظری به جانب فرزندان عقیل نمود و به ایشان فرمود: مصیبت مسلم شما را بس است ؛ من شما را اذن دادم به هر جا که خواهید بروید. و از طریق دیگر چنین روایت گردیده که چون آن امام انس و جان این گونه سخنان بر زبان هدایت ترجمان ادا فرمود، يك مرتبه برادران و جمیع اهل بیت آن جناب با دل کباب ، در جواب گفتند: ای فرزند رسول خدا، هرگاه تو را واگذاریم و برویم ، مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه پاسخی بگوییم ؟ آیا بگوییم که ما بزرگ و آقاي خود و فرزند دختر پیغمبر خویش را در میان گروه دشمنان تنها گذاشتیم و نه در یاری او تیری به سوی دشمن افکندیم و نه طعن نیزه به اعدای او زدیم و نه ضربت شمشیری به کار بردیم ؛ به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد؛ ما هرگز از تو جدا نمی شویم و لکن خویش را سپر بلا می نماییم و به نفس خود، تو را نگاهداری می کنیم تا آنکه در پیش روی تو کشته شویم و در هر مورد که تو باشی ما هم بوده باشیم . خدا زندگانی را بعد از تو زشت و قبیح گرداند! در این هنگام مُسْلِم بن عَوْسَجَه از جای برخاست با دل محزون این گونه متن عربی : لا وَاللّٰهِ لَا يَرَانِي اللّٰهُ اَبَدًا وَاَنَا اَفْعَلُ ذَلِكَ حَتّٰى اَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمَحِي وَاَعْصِرُ بِهِمْ بِسَيْفِي مَا اَثْبَتَ قَائِمُهُ بِيَدِي ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ اِذْ قَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ ، وَلَمْ اُفَارِقْكَ اَوْ اَمُوتَ مَعَكَ . قَالَ : وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ : لا وَاللّٰهِ يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ لَا تُخَلِّيكَ اَبَدًا حَتّٰى يَعْلَمَ اللّٰهُ اَنَا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ ، وَلَوْ عَلِمْتَ اَنِّي اَفْقُلُ فِيكَ ثُمَّ اُخَيِّ ثُمَّ اُخْرِجُ حَيًّا ثُمَّ اُذْرِي - يَفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً - مَا فَارَقْتُكَ حَتّٰى اَلْفِي حِمَامِي دُونَكَ ، فَكَيْفَ وَاِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاَحَدَةٌ ثُمَّ اَنَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَ اِلَيْهَا اَبَدًا ! ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ : وَاللّٰهِ يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ لَوَدِدْتُ اَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ تُشِيرُ اَلْفَ مَرَّةٍ وَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ اِخْوَانِكَ وَاَهْلِ بَيْتِكَ . قَالَ : وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ اَصْحَابِهِ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَقَالُوا : اَتُنْفُسُنَا لَكَ الْفِدَاءَ نَقِيكَ بِاَيْدِينَا وَوُجُوهِنَا ، فَاذَا تَرَجَمَ : دُرّ مکنون بسفت ، گفت : آیا همین طور تو را بگذاریم و از تو بر گردیم و برویم با آنکه این همه دشمنان اطراف تو را فرا گرفته باشند؟! هرگز! به خدا سوگند! چنین نخواهد شد؛ خدا به من چنین امری را نشان ندهاد؛ من خود به یاریت می کوشم تا آنکه نیزه خود را در سینه اعداء بزنم ، تا شکسته گردد و تا قائمه شمشیر به دست من است ایشان را ضربت می زنم و اگر مرا سلاحی نباشد که با آن مقاتله کنم ، سنگ به سوی آنها پرتاب خواهم کرد و از خدمت شما جدا نمی شوم تا با تو بمیرم . راوی گوید: سعید بن عبد الله حنفی برخاست و عرض نمود: نه والله ، ما تو را هرگز تنها نمی گذاریم و ملازم رکاب شما هستیم تا خدا بداند که ما در حقّ تو وصیت محمد پیغمبرش را محافظت کردیم و اگر بدانم که من در راه تو کشته می شوم ، پس مرا زنده می کنند و بعد از آن می سوزانند و خاکستر مرا بر باد می دهند و تا هفتاد مرتبه چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا آنکه مرگ خودم را در پیش روی تو ببینم چگونه یاری تو نکنم و حال آنکه يك مرتبه کشته شدن بیش نیست و بعد از آن به کرامتی خواهم رسید که هرگز انتها ندارد. پس از آن زُهیر بن قین برپای خاست و گفت : يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ ! دوست می دارم که کشته شوم و بعد از آن دوباره زده شوم تا هزار مرتبه چنین باشم و خدای متعال کشته شدن را از تو و این جوانان و برادران و اولاد و اهل بیت تو بردارد. و گروهی از اصحاب آن امام بر حقّ بر همین تَسَقّ ، سخنان گفتند متن عربی : نَحْنُ قُتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ تَكُونُ قَدْ وَقَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا . وَقِيلَ لِمُحَمَّدٍ بْنِ بَشِيرٍ

الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ، قَدْ أُسِّرَ إِبْنُكَ يَتَغَرَّ الرَّيِّ . فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ إِحْسَابُهُ وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ أَجِبُ أَنْ يُوسَرَ وَأَنَا أَبْقِي بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ: (رَحِمَكَ اللَّهُ، أَأَنْتَ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَأَعْمَلْ فِي فَكَائِكَ إِبْنُكَ). فَقَالَ: أَعَلَّانِي السِّبَاغَ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ. قَالَ: فَأَعْطِ إِبْنُكَ هَذِهِ الْأُتُوبَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ. فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَلْفِ ثَوْبٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ. قَالَ الرَّاوي : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ. فَعَبَّرَ إِلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ تَرْجَمَهُ : وَ عَرَضَهُ هَا دَاشْتَنْدَ كِه جَانِهَائِي مَا بَه فَدَائِي تُو باد، مَا تُو رَا بَه دَسْتَهَا وَ رَوِي هَائِي خَوْبِش حِرَاسْت مِي كَنِيم تَا أَنْكِه دَر حَضُور تُو كَشْتِه شَوِيم وَ بَه عَهْدِ پَرُورْدِگَار خُود وَفَا نَمُودِه وَ آنچِه بَر دَمْتِ مَا وَاجِبِ اسْتِ بَه جَائِ آورْدِه باشِيم . وَ دَر اَيْنِ حَالِ ، مُحَمَّدِ بْنِ بِشِيرِ حَضْرَمِي رَا گُفْتَنْدَ كِه فَرْزَنْدِ تُو دَر سِرْحَدِّ رِي اسِيرِ كَقَّارِ گَرْدِيدِه . حَضْرَمِي گُفْت : اُو رَا وَ خُود رَا دَر نَزْدِ خُدا اِحْتِسَابِ مِي كَنَم وَ مَرَا مَحْبُوبِ نِیْسْت كِه اُو اسِيرِ بَاشَد وَ مَن بَعْدِ اَز اُو زَنْدِگَانِي نَمَائِم . چُون اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَيْنِ سَخْنِ رَا اَز اُو بَشْنِيدِ فَرمود: خُدا تُو رَا رَحْمَتِ كَنَاد؛ تُو رَا اَز بَيْعَتِ خُود، حِلَالِ نَمُودَم بَرُو وَ كُوشَشِ نَمَا كِه فَرْزَنْدَتِ رَا اَز اسِيرِي بَرِهَانِي . اَنْ مَوْ مَن پَاكِ دِینِ بَه خِدْمَتِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَرَضِ كَرْد: جَانُورَانِ صَحْرَا مَرَا پَارِه پَارِه كَنْنَدِ بَهْتَرِ اسْتِ اَز اَيْنَكِه اَز خِدْمَتِ مَفَارَقَتِ جَوِيم . اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرمود: پَسِ اَيْنِ چَنْدِ جَامِه بُرْدِ یَمَانِي رَا بَه فَرْزَنْدِ دِیگَرِ بَدِه كِه اُو بَه وَسیلِه اَنُهَا بَرَادَرِ خُود رَا اَز اسِيرِي نَجَاتِ دَهْد. پَسِ پَنْجِ جَامِه قِیْمَتِي كِه هَزَارِ اشْرَفِي بَهَائِي اَنُهَا بُوْد بَه اُو عَطَا فَرمود. رَاوِي گُویْد: اِمَامِ مَظْلُومَانِ بَا اَصْحَابِ سَعَادَتِ اِتْتِسَابِ ، اَنْ شَبِ رَا بَه سِرِ بَرْدَنْدِ دَر حَالَتِي كِه مَانَنْدِ زَنْبُورِ عَسَلِ زَمْزَمِه دَعَا وَ نَالِه وَ عِبَادَتِ اَز ایشَانِ بَلَنْدِ بُوْد؛ بَعْضِي دَر رُكُوعِ وَ بَرُخِي دَر سَجُودِ وَ پَارِه اِي دَر قِیَامِ وَ قَعُودِ بُوْدَنْد. پَسِ دَر اَنْ شَبِ سِي وَ دُو نَفَرِ اَز لَشْكِرِ پَسَرِ سَعْدِ لَعِينِ بَر اَنْ قَوْمِ سَعَادَتِ آئینِ عُبُورِ نَمُودَنْد. ظَاهِرِ اَز عِبَارَتِ اَنْ اسْتِ كِه بَه ایشَانِ مَلْحَقِ شَدَنْدِ وَ حَالِ حَضْرَتِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ هَمِیْشِه دَر كَثْرَتِ مَتْنِ عَرَبِي : سَعْدُ إِثْنَانٍ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ. وَذَكَرَ (ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْجُرُءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ (الْعَقْدِ) قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : مَا أَقَلُّ وَلَدًا أَبِيكَ؟ فَقَالَ: أَلْعَجَبُ كَيْفَ وَلِدْتُ لَهُ، كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ، فَمَتِي كَ أَنْ يَتَقَرَّغَ لِلنِّسَاءِ. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاؤُ أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضَرَبَ وَأَمَرَ بِجَفَنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجَعَلَ فِيهَا نُورَةً، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِي. فَرَوِيَ: أَنَّ بُرَيْرَ بْنَ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِي وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِي وَفَقَا عَلِيَّ بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطْلِيَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ أَلَتَضَحَّكَ! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضَحْكٍ وَلَا بَاطِلٍ. فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنَّنِي مَا أَحَبَّبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلًا وَلَا شَبَابًا، وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِثْشَارًا يَمَا تَرْجَمَهُ : صَلَاتِ وَ دَر صِفَاتِ كَمَالِيهِ اَنْ فَرْزَنْدِ سُرُورِ كَايِنَاتِ ، بَرِ اَيْنِ مَنُوالِ بُوْدِه اسْتِ . اَيْنِ عَبْدَ رَبِّهِ اَز عِلْمَائِي عَامَّةِ دَر جُزْوَ چَهَارَمِ اَز كِتَابِ (عَقْدِ الْفَرِيدِ) خُودِ ذَكْرِ نَمُودِه كِه خِدْمَتِ اَفْضَلِ الْمُتَهَجِّدِينَ اِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَرَضِ نَمُودَنْد كِه چَقْدَرِ پَدَرِ بَزْرِگُوارِ تُو رَا اُولَادِ اَنْدَكِ بُوْدِه ؟ دَر جَوَابِ فَرمود: عَجَبِ دَارَمِ كِه مَن چَكُونِه اَز اُو مَتُولِدِ گَرْدِيدَم ؛ زِيْرَا كِه اَنْ حَضْرَتِ دَر هَرِ شَبَانِه رُوزِي ، هَزَارِ رَكْعَتِ نَمَازِ مِي خُوانْد! پَسِ بَا چَنِینِ حَالِ چَكُونِه فَرَاغَتِ دَاشْتِ كِه بَا زَنَانِ مَجَالِسْتِ نَمَائِد. رَاوِي گُویْد: چُونِ صَبْحِ رُوزِ دَهْمِ گَرْدِيدِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الشَّهْدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرْمَانِ دَادِ كِه خِيْمِه بَرِ پَا نَمُودَنْد وَ اَمَرِ فَرمود كِه كَاسِه بَزْرِگِي كِه عَرَبِ اَنْ رَا (جَفْنِه) مِي گُویَنْد، پَرِ اَز مُشْكِ فَرَاوَانِ وَ نُورِه كَرْدَنْد. پَسِ اَنْ جَنَابِ دَاخِلِ اَنْ خِيْمِه گَرْدِيدِ اَز بَرَايِ اَنْكِه نُورِه بَكَشْد. شُوخِي وَ شَادْمَانِي اَصْحَابِ دَر شَبِ عَاشُورَا چَنِینِ رَوَايَتِ اسْتِ كِه بُرَيْرِ بْنُ خُصَيْرٍ هَمْدَانِي وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِي بَرِ دَر هَمَانِ خِيْمِه اِیْسْتَادِه بُوْدَنْد تَا اَنْكِه بَعْدِ اَز اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، اَنُهَا نِيزِ نِظَافَتِ نَمَائِنْد. دَر اَنْ

حال (بریر) با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبد الرحمن به او گفت : ای بریر! این ساعت ، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست ، در این حالت چگونه می خندی؟! بریر گفت : کسان من همه می دانند که من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری ، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه که به سویی آن خواهیم رفت ؛ به خدا سوگند، نیست متن عربی : نَصِيرُ إِلَيْهِ، قَوْلَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا فَتَعَالِجَهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ تُعَانِقُ الْحَوْرَ الْعَيْنَ. قَالَ الرَّاوي : وَرَكِبَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، قَبَعَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرًا بْنَ خُضَيْرٍ فَوَعَّظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَتَنَفَّعُوا. فَارْتَكَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ: فَارْسَهُ- فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا. فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَصَلَّى عَلَي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَي الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ. ثُمَّ قَالَ: (تَبَّ لَكُمْ أَيْتَهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّا حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالْهَيْنَ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ. سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي إِيْمَانِكُمْ. ترجمه : مگر آنکه يك ساعت به شمشيرهاي خويش با اين قوم به كار جنگ كوشش بياوريم و بعد از آن با حور العين هم آغوش خواهيم بود. سخنراني امام عليه السلام در صبح عاشورا راوي گويد: لشكر عنيد عمر نحس پليد سوار شدند، پس حضرت امام عليه السلام ، برير بن خضير را اشقيا را موعظه نمايد و آن مؤمن ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصيحت را به جا آورد ولي آنها گوش به نصايح او ندادند و ايشان را متذکر ساخت ولي نفعي نبردند؛ پس خود آن حضرت به نفس نفيس مقدس بر شتر خويش و به قولي بر اسب خود سوار گرديد و از ايشان بخواست که ساکت شوند، پس ساکت شدند. آنگاه امام عليه السلام حمد و ثنای الهي نمود و ذکر خدا به آنچه که ذات مقدس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائکه و انبيا و مرسلين ، درود فرستاد و در گفتار و طلاقت لسان شرط بلاغت بيان را به نهايت رسانيد سپس اين کلمات را فرمود: اي مردم! زبان و سختي بر شما باد! هر آينه آن هنگام که سرگردان و حيرانيد از ما طلب فيادرسي كرديد (شايد مراد آن حضرت طغيان معاويه لعنه الله باشد در زمان خلافت علي عليه السلام که اهل کوفه مبتلا به طغيان و فساد او بودند و محتمل است که زمان کفر و جاهليت باشد که در تيه ضلالت همه خلق ، حيران بودند و به شمشير علي عليه السلام به شاهراه هدايت رسيدند). پس ما مرکب هاي خود را رانديم و با شتاب به سويتان آمديم از براي آنکه به فياداتان برسيم (يعني از مذلت کفر يا از قيد طغيان معاويه ، شما را خلاص نماييم) ولي شما بر روي ما شمشير متن عربي : وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِفْتَدَحْنَاهَا عَلَي عَدُوِّنَا وَعَدُوْكُمْ. فَأَصْبَحْتُمْ أَهْلًا لِّأَعْدَائِكُمْ عَلَي أَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلٍ إِفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ. مَهْلًا - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مِشِيمٌ وَالْجَاءُشُ طَائِمٌ وَالرَّأْيُ لَمَّا يَسْتَحْصِفُ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الدُّبَابِ، وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْقَرَّاشِ . فَسُخِفَا لَكُمْ يَا عَبِيدَ الْأُمَمَةِ، وَشِذَازَ الْأَحْزَابِ، وَتَبَدَّدَ الْكِتَابِ، وَمُخَرَّفِي الْكَلِمِ، وَعَصَبَةِ الْأَنْثَامِ، وَنَفَثَةِ الشَّيْطَانِ، وَمُطْفِئِي الشُّنَنِ. أَهْؤُلَاءِ تَعْصُدُونَ، وَعَنَّا تَتَخَذُلُونَ؟! أَجَلَ وَاللَّهِ عَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ. وَشَجَّتْ إِلَيْهِ أَسْوُلُكُمْ. وَتَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ قُرُوعُكُمْ. ترجمه : مي كشيديد كه آن شمشير از خود ما در دست شما بود و شعله ور نموديد بر سوزانيدن ما آتشي را كه ما خود بر سوزانيدن دشمنان خود و دشمنان شما، افروخته بوديم . اي مردم ! شما جمع شده ايد براي ياري و نصرت آنانكه اعداي شمايند (بنبي أميه) و همراه شديد بر ضرر و هلاكت آن كساني كه في الحقيقه دوستان و خير خواهان شما بودند (اهل بيت عليهم السلام) با آنكه بنبي أميه هيچ عدل و دادي در ميان شما واقع نساختند و هيچ گونه آرزوي شما را بر نياوردند؛ آرام باشيد و پا از گلیم خود بيرون نگذاريد. چندين واي بر شما باد! ما را فرو گذاشتيد و ياري ما را ترك نموديد در حالي كه هنوز شمشيرها

از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راءِی ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سوي فتنه شتافتید مانند مگسِی که پرواز کند و از هر کرانه بر فساد گرد آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه که بر آتش فرو ریزد. خدایان از رحمت دور کناد، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به کتاب خدا و تحریف کنندگان کلمات حق و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش کنندگان چراغهای سنت و هدایت ؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددکارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جویید؟ همانا کار شما همین است . به خدا سوگند که عَدُو و مَكْر شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر عَدَّاری بسته شده و بر مَكَّاری شاخه برآورده است ؛ همانا آن درخت پلیدی را مانند که چون باغبان و آن کس متن عربی : فَكُنْتُمْ اَعْخَبَ شَجَرٍ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَاُكْلَةً لِلْغَاصِبِ. اِءَلَا وَاِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السِّلَّةِ وَالذِّلَّةِ. وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ. يَاءَبِي اللّٰهَ لَنَا ذَلِكْ وَرَسُوْلُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَخَجُوْرٌ طَابَتْ وَطَهْرَتْ وَاُتُوْفٌ حِمِيَّةٌ وَنُفُوْسٌ اَعْيَبَةٌ: مِنْ اَنْ تُوْتِرَ طَاعَةُ اللِّثَامِ عَلَي مَصَارِعِ الْكِرَامِ. اِءَلَا وَاِنِّي رَاحِفٌ بِهَذِهِ الْاُسْرَةِ مَعَ قَلَّةٍ الْعَدَدِ وَخَذَلَةُ النَّاصِرِ). ثُمَّ اَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاَبْيَاتِ قُرُوَّةِ بِنِ مُسِيكٍ الْمُرَادِي : (فَاِنْ تَهْزِمُ فَهَزَامُوْنَ قِدْمًا وَاِنْ تُغْلَبُ فَغَيْرُ مُغْلِبِيْنَا وَمَا اِنْ طُبْنَا جُبْنٌ وَلَكِنْ مَنَايَا وَدَوْلَةً اٰخِرِيْنَا ترجمه : که آن را پرورش داده ، از آن تناول کند گلویش را سخت فرو گیر و اگر ستمکار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اینک عبید الله زنا زاده فرزند زنا زاده پا استوار نموده که من یکی از دو مطلب را اختیار نمایم : یکی کشته شدن و دیگری ذلیل او بودن ؛ اختیار ذلّت و خواری از سَجِيّه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤ منان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوث دنائت پاکیزه است و نه صاحبان هَمّت عالیّه و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ هَمّت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم ، برای جنگ با شما آماده ام ؛ پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کرّار وصل نمود کلام خود را به ابیات فروّۀ بن مسیک مرادی : (فَاِنْ تَهْزِمُ...!) یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم ، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم ، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جُبْن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرخواست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنهای دیرین نیز مردم متن عربی : اِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ اِنْسَانٍ كَلَاكِلَهُ اِنَّا نَحْ اٰخِرِيْنَا فَاَفْنِيْ ذَلِكُمْ سَرَواتِ قَوْمِيْ كَمَا اَفْنِي الْقُرُوْنَ الْاَوَّلِيْنَا فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوْكَ اِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ اِذَا بَقِيْنَا فَقُلْ لِلشَّامِتِيْنَ بِنَا: اَفَيَقُوْا سَيَلْقِي الشَّامِتُوْنَ كَمَا لَقِيْنَا) ثُمَّ قَالَ: (اَيُّمُ وَاللّٰهِ لَا تَلْبَثُوْنَ بَعْدَهَا اِلَّا كَرِيْثٌ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتّٰى يَدُوْرَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحِي وَتَفْلُقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمَحَوْرِ، عَهْدٌ عَهْدُهُ اِلَيَّ اَبِي عَنْ جَدِّي ، فَاَجْمَعُوْا اَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ اَفْضُوْا اِلَيَّ وَلَا تُنْظَرُوْنَ. اِنِّيْ تَوَكَّلْتُ عَلَيَّ اللّٰهِ رَبِّيْ وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا، اِنَّ رَبِّيْ عَلَيَّ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ. اِءَلَلّٰهُمَّ اَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ ترجمه : دچار مرگ گردیده اند. اگر پابندگی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی ، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را ممکن باشد، ما نیز در دنیا باقی بودیم ؛ پس به شماتت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شماتت ما خود داری نمایند؛ زیرا مرگی که ما را در بر گرفته ، آنها را نیز در بر خواهد گرفت . امام حسین علیه السّلام پس از خواندن این اشعار، فرمود: به خدا سوگند! پس از این فتنه که

انگیزید و خون مرا به ناحق بریزید، کامران نخواهید بود الا به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند، که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند چرخي باشید که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم ، عهد و پیمان پدر بزرگوارم امیرمؤمنان علیه السلام است که از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فراگرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السلام را که به قوم خود می گفته ، آن گروه را به همان کلمات مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید، فراهم آورید. پس از این ، بدی و شئامت کارتان بر خودتان مخفی نخواهد ماند. سپس حکم خویش بر من جاری نمایید و مرا چنانکه نمی خواهید مهلت دهید، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شماست و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است . خداوند، باران رحمت را از ایشان بازگیر و سالهای متن عربی : سِنِينَ كَسَيْتِي يُوسُفَ. وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً. فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا. وَأَنْتَ رَبَّنَا عَلَيْنَا تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَهْبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ). ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِقُرْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِمُرْتَجَزٍ، فَرَكِبَهُ وَعَبَّيَ أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ. فَرُويَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (أَتَتْهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا). وَرُويَ غَيْرُ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ وَقَالَ: اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ: أَتَيْتِي أَوَّلُ مَنْ رَمَى ، وَأَقْبَلَتِ السِّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: (قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَيَّ الْمَوْتُ، إِلَيَّ الْمَوْتُ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السِّهَامُ رَسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ). ترجمه : قحط و خشکسالی را مانند سالهای خشکسالی عصر حضرت یوسف علیه السلام بر این مردم بگمار و جوان بنی ثقیفی را بر آنها مسلط کن (مراد (مُختار) یا (حجاج) است) که شرب ناگوار مرگ را به آنها بچشانند؛ زیرا این مردم به ما دورغ گفتند و ترک یاری ما نمودند و تویی پروردگار ما و بر تو توکل کردیم و به تو رو آورده ایم و بازگشت هر بنده ای به سوی تو خواهد بود. امام حسین علیه السلام پس ادای این کلمات از مرکب پیاده شد و اسب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله را که مسمی به (مرتجز) بود طلب فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال وعزم قتال قلیل ، لشکر خود را بیاراست . و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اصحاب آن جناب ، چهل و پنج نفر سواره بودند و يك صد نفر پیاده و بجز این خبر، روایات دیگر هم وارد است . راوی گوید: عمر سعد لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ در پیشاپیش لشکر بی دین آمده و تیری به جانب اصحاب فرزند خیر المرسلین ، رها کرد و به اهل کوفه خطاب نمود که شما در نزد ابن زیاد، گواهی دهید که اوّل کسی که تیرانداخت به سوی حسین ، من بودم . در آن هنگام تیرها از آن ناکسان ، مانند قطرات باران به سوی لشکر امام حسین علیه السلام باریدن گرفت . حضرت امام علیه السلام به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست ؛ زیرا این تیرها پیام آوران این گروه بی دین است به سوی شما. پس نائره قتال مشتعل گردید و ساعتی از روز با هم در آویختند متن عربی : فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ. قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: (إِسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيَّ الْيَهُودَ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَيَّ النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَيَّ الْمَجُوسَ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَيَّ قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَيَّ قَتْلِ ابْنِ بَنِي نَبِيِّهِمْ. أَمَا وَاللَّهِ لَا أَجُيْئُهُمْ إِلَيَّ شَيْءٌ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقِيَ اللَّهَ تَعَالَى وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي). وَرُويَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا اتَّفَقَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَقَامَتِ الْحَرْبُ

عَلِي سَاقٍ، أُنْزَلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَ عَلَي رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ خَيَّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَي أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ. (رواه اَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنٍ التَّرْسِي فِي كِتَابِ (مَعَالِمِ الدِّينِ). قَالَ الرَّائِي : ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ترجمه : و به قتال و جدال مشغول گردیدند و حمله پس از حمله می نمودند تا آنکه جماعتی از اصحاب سعادت انتساب آن جناب به درجه رفیع شهادت فائز گشتند. راوی گوید: در آن هنگام امام آنام علیه السلام دست برده محاسن شریف را گرفت و فرمود: غضب خدا بر جماعت یهود شدید شد آن هنگام که فرزند از برای خدا قرار دادند که گفتند عَزِيز پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر گروه نصرانیان آن زمان که قائل شدند بر آنکه خدا (ثالث ثلاثه) است و همچنین غضب خدا سخت شد بر طائفه مجوسان که آفتاب و ماه را پرستش کردند بدون آنکه خدا را به وحدانیت پرستش نمایند و غضب الهی شدت خواهد گرفت بر گروهی که قول ایشان متفق گردیده بر کشتن پسر دختر پیغمبر. آگاه باشید که اجابت این مردم نخواهم نمود در آنچه اراده کرده اند که با یزید عنید بیعت نمایم تا آنکه خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به خون خود آغشته باشم . ابوطاهر محمد بن حسین بُرُسی در کتاب (معالم الدین) روایت نموده که حضرت امام به حق ناطق امام صادق علیه السلام فرمود که از پدر بزرگوار خود امام باقر شنیدم که فرمود: در آن هنگام که حضرت امام با عمر سعد لعین ملاقات نمود و نائره قتال مشتعل گردید خدای متعال س نصرت از آسمان نازل فرمود تا آنکه مانند مرغ بر بالای سر امام مظلوم علیه السلام پرباز نمود و آن جناب مخیر گردید میان آنکه بر لشکر دشمنان ، مظفر و منصور باشد و یا آنکه ملاقات پروردگار نماید و به درجه رفیع شهادت نائل شود. متن عربی : (اَمَّا مِنْ مُعِيْثٍ يُغِيْثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ، اَمَّا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ). قَالَ: فَإِذَا الْخُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّيَّاحِي قَدْ أَهْقَلَ عَلَي عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: اءَمْقَاتِلْ اءَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ؟ فَقَالَ: إِيَّيْ وَاللَّهِ قِتَالًا اءَنِّيَسِرُّهُ اءَن تَطِيرَ الرُّؤُوسُ وَتَطِيحَ الْأَيْدِي . قَالَ: فَمَضَى الْخُرُّ وَوَقَفَ مُوقِفًا مِنْ اَصْحَابِهِ وَاَعَدَّه مِثْلُ الْأَفْكَلِ. فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ اءَوْسٍ: وَاللَّهِ إِنْ اءَمَرَكَ لَمُرِيْبٌ، وَلَوْ قِيلَ: مَنْ اءَشَجَعَ اءَهْلَ الْكُوفَةِ لَمَّا عَدُوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي اءَرَاهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ اءُخَيَّرْتُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالتَّارِ، فَوَاللَّهِ لَا اءُخْتَارُ عَلَي الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَاُخْرِقَتْ. ثُمَّ صَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَدَّه عَلَي رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ: اءَلَلَّهُمَّ إِنِّي ثُبْتُ إِلَيْكَ قَنْبٌ عَلَيَّ، فَقَدْ اءَزَعَبْتُ قُلُوبَ اءَوْلِيَائِكَ وَاَوْلَادِ بَنَتِ بَيْتِكَ. ترجمه : پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را نپذیرفت . راوی گوید: پس از آن ، امام حسین علیه السلام در مقابل لشکر کوفیان ، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ ، شر دشمنان را دفع نماید؟ راوی گوید: در این هنگام خُر بن یزید ریاحی رو به سوی عمرسعد پلید آورد و فرمود: آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد؟ عمرسعد گفت : به خدا قسم ، جنگی خواهم نمود که آسانترین مرحله اش این باشد که سرها از بدنها به پرواز در آید و دستها از تن ها بیفتند. راوی گفته که حرّ بعد از شنیدن این سخن ، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد. یکی از مهاجرین اَوْس او را گفت : به خدا قسم کار تو مرا به شک و تردید انداخته ، اگر از من بپرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست ، من از نام تو نمی گذرم ؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم ؟! حرّ در جواب او گفت : به خدا که خود را میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند که هیچ چیز را بر بهشت ، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند! توبه حر رضی عنده الله سپس حرّ نامدار بعد از این گفتار، مرکب جهانید با نیتي صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و آلِهِ نمود و دست را بر سر نهاده و می

گفت : (اَللّٰهُمَّ...)؛ یعنی خداوند! به سویی تو انابه نمودم و از درگاه احدیت مسئلت می نمایم که توبه مرا قبول فرمایی ؛ متن عربی : وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنَّا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، مَا ظَنَنْتُ اَنَّ الْقَوْمَ يَنْلُغُونَ بِكَ مَا اَعْرَى ، وَاِنَّا تَائِبٌ اِلَى اللّٰهِ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (نَعَمْ يَتَوَبُّ اللّٰهُ عَلَيْكَ فَاَنْزِلْ). فَقَالَ: اِنَّا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، وَاِلَى النُّزُولِ يَصِيرُ اَخْرَ اَمْرِي . ثُمَّ قَالَ: فَاِذَا كُنْتُ اَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَاَذَنْ لِي اَنْ اَكُونَ اَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي اَكُونُ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَدَا فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ: اِنَّمَا اَرَادَ اَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ، لِاَنَّ جَمَاعَةً قُتِلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ. فَاَذَنْ لَهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ اَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَاَبْطَالٍ. ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحَمِلَ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ الثُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: ترجمه : زیرا دلهاي اوليائي تو و اولاد دختر پيغمبر تو را به رُعب و خوف افكنده ام . به خدمت امام حسين عليه السلام عرضه داشت : فدایت گردم ! منم آن كسي كه ملازم خدمت بودم و تو را از برگشتن به سوي مكه يا مدينه مانع گرديدم و كار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود كه اين گروه بي دين ظلم را به اين اندازه كه ديدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوي خدا نمودم ، آيا توبه من پذيرفته است ؟ امام عليه السلام فرمود: بلي ، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود، حال از مَرَكَب خود فرود آي . حرّ عرض نمود: چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است ؛ پس سواره بودم بهتر از پياده شدنم است تا اينكه به ميدان بشتابم و در راه شما كشته شوم . حرّ پس از آن ملاطفت و محبّت كه از آن سرور مشاهده نمود، عرضه داشت : چون من اول كسي بودم كه بر تو خروج كردم و در مقابل تو ايستادم ، پس اذن عطا فرما كه اول كسي باشم كه در حضور تو كشته مي شود، شايد در فداي قيامت يكي از اشخاصي باشم كه با جدّ بزرگوار صلّي الله عليه و آله مصافحه مي نمايند. مؤ لف كتاب گويد: مراد حرّ اين بود كه اول كسي كه همان آن كشته مي شود او باشد و الاّ قبل از شهادت حرّ، جماعتي از لشكر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند؛ چنانكه اين مطلب در اخبار ديگر هم وارد است . پس آن حضرت اذن جهاد به حرّ سعادتمند داد و آن شير بيشه هيچا به چالاكي ، خود را به دريائي لشكر در انداخت و بازوي مردانگي برنواخت و نبردي نمود كه بهتر از آن متصوّر نبود. متن عربی : (اِنَّتَ الْحُرُّ - كَمَا سَمَّيْتُكَ اَمُّكَ حُرًّا- فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ). قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَ بُرَيْرٌ بَنُ خُصَيْرٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ اِلَيْهِ يَزِيْدُ بَنُ مَعْقِلٍ وَاتَّفَقَا عَلَي الْمُبَاهَلَةِ اِلَى اللّٰهِ: فِي اَنْ يَقْتُلَ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ، فَتَلَاقِيَا، فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ. وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رَضَوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَ وَهْبٌ بَنُ حُبَابٍ (جَنَاحِ) الْكَلْبِيِّ ، فَاَحْسَنَ فِي الْجَلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ، وَكَانَ مَعَ امْرَأَتِهِ وَوَالِدَتِهِ، فَارْجَعَ اِلَيْهِمَا وَقَالَ: يَا اُمَّاهُ، اَعْزَيْتِ اَمْرًا؟ فَقَالَتْ: لَا، مَا رَضَيْتُ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ترجمه : در آن گيرو دار، گروهی از شجاعان و دليران اهل كوفه را به خاك هلاكت انداخت تا آنكه شربت شهادت نوشيد و روح پاكش با حورالعین هم آغوش گرديد. چون بدن مجروح حرّ را خدمت امام حسين عليه السلام آوردند، سيّط خواجه لَوَلَاك باكمال راءفت و ملاطفت ، خاك را از صورت او پاك نمود و فرمود: (اِنَّتَ الْحُرُّ...)؛ تويي آزادمرد، چنانكه مادرت تو را (حرّ) نام نهاده و تويي جوانمرد آزاد در دنيا و آخرت ! راوي گويد: بُرَيْر بن خُصَيْر به قصد جهاد با اهل عناد، بيرون دويد و او مردي پارسا و از جمله از زُهّاد و عُبّاد بود. پس يزيدين مَعْقِل بدآيين ، براي مبارزه حرّ، از لشكر عمرسعد لعين ، بيرون آمد. پس از ملاقات ، هر دو اتفاق بر اين كردند كه مباهله نمايند بر اين نيّت كه هر يك از ايشان كه بر باطل است به دست آنكه بر حق است كشته شود. با همين تصميم با هم در آويختند و مشغول مقاتله گرديدند، آخر الامر آن ملعون به دست (بُرَيْر) جان به مالك دوزخ بداد و (برير) آن يزيدين مَعْقِل پليد را به دَرَك فرستاد. باز آن مؤ من پاك

دین مشغول مقاتله با آن قوم بد آیین گردید تا شربت شهادت نوشید. راوی گوید: و به جناح (یا) حباب (کلبی طالب نوشیدن جام شهادت گردید و به طرف میدان آمد و نیکو جلادتی نمود و مبالغه در جهاد و کوشش بسیار در جنگ با اهل عناد فرمود و زوجه و مادرش هر دو در کربلا با او بودند. پس از ادای شرایط جوانمردی و اظهار جلادت خویش ، از میدان نبرد به نزد ایشان شتافت و به مادر متن عربی : وَقَالَتْ إِمْرَأَتُهُ: يَا لِلَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي نَفْسِكَ. فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: يَا بُنَيَّ اءَعُزُّبَ عَنْ قَوْلِهَا وَارْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بَنِي تَيْيَكَ تَنْلُ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَرَجَعَ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَخَذَتْ إِمْرَأَتُهُ عَمُودًا، فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ: فِدَاكَ أَيْبَى وَأَمَمِي قَاتِلُ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَقْبَلَ لِيُرِدَّهَا إِلَيَّ النِّسَاءِ، فَأَخَذَتْ يَتُوبِهِ، وَقَالَتْ: لَنْ أَعُودَ دُونَ أَعَنَ أَمُوتَ مَعَكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (جَزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَنِي خَيْرًا، إِرْجِعِي إِلَيَّ النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ)، فَأَنْصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ. وَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بَنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ، وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ، حَتَّى سَقَطَ إِلَيَّ تَرْجَمَهُ : خود گفت : آیا تو از من راضی شدی ؟ مادرش گفت : من از تو راضی نخواهم شد تا آنکه در حضور امام علیه السلام کشته شوی . زوجه اش نیز گفت : تو را به خدا سوگند می دهم مرا به عزای خودت منشان . مادرش گفت : ای فرزندم ! به سخن او گوش مده و از راءِ همسرت کناره جستن را اولی بدن و به سوی میدان برگرد تا در حضور پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شوی که در روز قیامت به شفاعت جد بزرگوار او برسی ؛ پس (و هب) رو به میدان بلا آورده و جنگ جانانه نمود تا آنکه دستهایش از بدن جدا گردید. در این هنگام همسر او عمودی برداشت و به یاری (و هب) شتافت در حالی که می گفت : پدر و مادرم فدایت باد! تو همچنان در حضور اهل بیت عصمت و طهارت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ و جلادت نما. و هب برگشت تا او را به خیمه زنان برگرداند، همسرش گفت : برنمی گردم مگر آنکه با تو بمیرم ! حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آن عفیغه ، فرمود: خدا تو را رحمت کند و در عوض احسان تو به ما اهل بیت ، جزای خیرت دهد، برگرد. پس آن زن اطاعت کرد و برگشت . و هب دوباره مشغول جنگ شد تا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پس از او، مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ رحمه الله قدم به میدان مردی نهاد و مهیا گردید که تا جان خود را نثار قدم فرزند سید آبرار نماید. او با کمال جهد و مبالغه ، کوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختی های بلا، صبر بی منتها نمود تا متن عربی : الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبٌ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا). وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ! أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْ لَا أَنَّنِي أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَثَرِ لَا حَبِيبَ إِذْ أَنْ تُوَصِّيَ إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِهَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَا نَعْمَتَكَ عَيْنًا. ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْطَةَ الْأَنْصَارِيِّ ، فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَذِنَ لَهُ. تَرْجَمَهُ : آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤ تمن بر بالین آن مؤ من ممتحن ، پیاده قدم رنجه فرمود و حبیب بن مظاهر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبدالله علیه السلام به او فرمود: خداتو را رحمت کند. آنگاه امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: (فَمِنْهُمْ...) (۱۷) ؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظارند و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حبیب بن مظاهر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت : ای مُسْلِمُ بن عوسجه ! بر من دشوار است تو

را به این حال بر روی زمین ببینم ؛ ای مسلم ! بشارت باد تو را به بهشت عنبر سرشت . مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت : خدا تو را بشارت دهد به جنت . حبیب گفت : اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم ، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایي و آنچه که در نظرت مهم است وصیت کنی . مسلم بن عوسجه گفت : وصیت من به تو، خدمت به این بزرگوار است - و اشاره به سوي امام علیه السلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوي . حبیب بن مظاهر گفت : دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار، چشمتم را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جنان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرظه (۱۸) انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان ، متن عربی : فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَاقِينَ إِلَيَّ الْجَزَاءَ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ. وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَيَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُحْجَتِهِ. فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَيَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءٌ، حَتَّى أَتُخِّنَ بِالْجِرَاحِ. فَالْتَقَتَ إِلَيَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَءُوقِيتُ؟ قَالَ: (نَعَمْ، أَءَأْتِ؟) أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلَمْ أَنِّي فِي الْأَثَرِ. فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : پس (عمرو) همچون شیرشکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک ، مردانه و چالاک ، به امید ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذاری سلطان سماء، يك و تنها، خویش را به دریای لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهای ابن زیاد غدار را به دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان ، زیان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوي امام فرود نمی آورد مگر آکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات ، ضعف بدن آن بزرگوار مستولی گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت : یابن رسول الله ! آیا خدمت من قبول و وفای به عهد خویش ، مقبول درگاه است ؟ امام حسین علیه السلام به منطق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مژده به بهشت داد و فرمود: فردای قیامت چون به سوي من شتابی ، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودی به نزد شما می آیم . متن عربی : ثُمَّ بَرَزَ جَوْنٌ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (أَأَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي ، فَإِنَّمَا تَبَعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَاقِبَةِ، فَلَا تَبْتَلُ بِطَرِيقِنَا. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا فِي الرَّخَاءِ إِذْ لَحَسُّ قِصَاعَكُمُ وَفِي الشِّدَّةِ إِذْ خَذَلَكُمُ. وَاللَّهِ إِنِّي رِيحِي لَمَنْتَنُ وَإِنَّ حَسْبِي لِلنَّيْمِ وَلَوْ نِي لَأَسْوَدُ، فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبَ رِيحِي وَيَشْرُفَ حَسْبِي وَيَبِيضَ وَجْهِي ، لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خَالِدٍ الصَّيْدَاوِي ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَعْرَاكَ وَحِيدًا قَرِيدًا بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ترجمه : عمرو بن قرظه جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سرای دیگر پرکشید. پس از او، (جون) مولای ابوذر که غلامی سیاه بود شرفیاب حضور سیدالشهداء گردید و اذن جهاد طلبید. آن حضرت فرمود: به هر جا که خواهی برو؛ زیرا تو با ما آمده ای برای طلب عافیت ، چون قدم در میدان جنگ نهادی حالا در راه ما خود را در آتش بلا میفکن . (جون) عرض نمود: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! من در زمان خوشی و هنگام آسایش ، کاسه لیس خوان نعمت بودم اکنون که هنگام سختی و دشواری است چگونه توانم

شما را تنها گذاشته و بروم؟! به خدا سوگند که رایحه من بد و خَسَبِمْ پست و رنگم سیاه است ، اینکه بر من مَتّ گذار تا من نیز اهل بهشت شوم و رایحه ام نیکو و جسمم شریف و روی من هم سفید گردد. به خدا که هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنکه این خون سیاه خود را با خونهای شما مخلوط نسازم . سپس همچون نهنگ خود را به دریای لشکر زد و جنگ نمایان بود که تا به امتیاز خاص شهادت ممتاز و مرغ روحش به دُرّوه اعلیٰ پرواز نمود. راوی گوید: پس از آن ، عمرو بن خالد صیداوی قصد جان باختن کرد و خواست که مردانه به میدان محاربه مبادرت نماید. پس به خدمت سیدالشهداء آمد عرض نمود: یا ابا عبد الله ، جانم به فدایت باد! همت بر آن گماشته ام که به اصحاب حضرت ملحق گردم و مرا ناگوار است که زنده باشم و تو را تنها و بی کس بینم یا آنکه در حضور اهل بیت ، شما را مقتول مشاهده نمایم . متن عربی : (تَقَدَّمَ قَاتَا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ). فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي : وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدٍ الشَّيْبَانِي ، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السِّهَامَ وَالسُّيُوفَ وَالرِّمَاحَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ. وَاعْتَدَّ يُنَادِي : يَا قَوْمِ إِنِّي أَعَاخُفُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ ذَا عِيبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ، وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ. وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَعَاخُفُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ التَّنَادِ، يَوْمَ تَوَلَّوْا مُدِيرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْجُنَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى . ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: أَعَفَلَا تَرْجُوهُ إِلَيَّ رَبَّنَا وَتَلْحَقُ بِأَصْحَابِنَا؟ ترجمه : حضرت سیدالشهداء علیه السلام به او فرمود: قدم به میدان ینه که ما نیز پس از ساعتی دیگر، به شما ملحق خواهیم شد. پس آن مخلص پاک دین در مقابل لشکر کین ، آمد و جهاد نمود تا گوی شهادت ربود. رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. راوی گوید: حنظله بن اسعد شامی - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مقابل نور دیده رسول الله صلی الله علیه و آله و قرّة العین بتول ، بایستاد و هر چه تیر و نیزه و شمشیر به سوی آن حضرت می آمد، صورت و گردن خود را در مقابل باز می داشت و آنها را به دل و جان در راه حسین علیه السلام خریدار بود و به آواز بلند فریاد می زد و آیات قرآن را تلاوت می نمود: (... یا قَوْمِ إِنِّي ... (۱۹) ؛ ای قوم من ! بر شما می ترسم از روزی همانند روزهای امت های پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند و کافر شدند، خدای تعالی عذاب بر شما نازل کند (همانطور که بر آنها نازل کرده بود) و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ ای گروه ! می ترسم بر شما از عذاب روز قیامت ، و آن روزی است که روی می گردانید و فرار می کنید اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ کننده ای برای خود نخواهید دید. (ای مردم ! حسین را به شهادت نرسانید که خدای متعال شما را هلاک خواهد نمود و از رحمت خدا نومید خواهد شد آن کسی که به خدا افترا ببندد. متن عربی : فَقَالَ لَهُ: بَلَي رُحُ إِلَيَّ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَيَّ مُلْكٌ لَا يَبْلَى . فَتَقَدَّمَ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَبْطَالِ، وَصَبَرَ عَلَى احْتِمَالِ الْأَهْوَالِ، حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَحَصَرَتْ صَلَاةُ الطُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرًا بْنُ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ أَنْ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ يَنْصِفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ. فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ، وَوَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ، وَلَا تَخْطِي حَتَّى سَقَطَ إِلَيَّ الْأَرْضُ وَهُوَ يَقُولُ: اَللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنًا عَادٍ وَثَمُودًا. اَللَّهُمَّ اءْبُلْغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَاَبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنْ أَلَمِ الْجِرَاحِ، فَإِنِّي أَعَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نُصْرَةِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ. ترجمه : پس از موعظه ، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم ؟ سیدالشهداء علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی ، برو به سوی آنچه که از دنیا ومافیها برای تو بهتر است و به سوی سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در

مِضْمَار کارزار نهاد و جنگ پهلوانان را پیشنهاد خاطره های سعادت مند خود ساخت و شکیبایی را بر ترسهای بلا، شعار خویش نمود تا آنکه به دست فرقه آشقیای به شهادت نائل آمد. برگزاری نماز ظهر عاشورا راوی گوید: وقت نماز ظهر رسید، حضرت امام علیه السلام زُهر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را به فرمان خاص، عزّ اختصاص داد که در پیش روی آن کعبه مقصود عالمیان به عنوان جانبازی بایستند و آنگاه امام حسین علیه السلام با جمعی از یاران باقیمانده خود نماز خوف را خواندند، در این حال، تیری از جانب اهل و بال به سوی فرزند ساقی آب زلال، آمد. سعید بن عبدالله قدم جانبازی پیش نهاد و آن تیر بلا را به دل و جان بر تن خود قبول نمود. به همین منوال پای مردانگی استوار شد و قدم از قدم بر نمی داشت تا خود هدف آنچه جراحات به سوی آن حضرت رسیده بود، گردید و از بسیاری زخم ها که بر بدن آن عاشق باوفاء، وارد شده بود، بر روی زمین غلطید و در آن حال می گفت: خدایا! این گروه بی حیا را، لعنت کن چون قوم عاد و ثمود. متن عربی: ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ سَهْمًا سَوِيًّا مِنْ صَرْبِ الشُّيُوفِ وَطَعْنِ الرِّمَاحِ. قَالَ الرَّاوي: وَتَقَدَّمَ سُويْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ إِدْرِيسِ الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ أَتُخَنَ بِالْحِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حِرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَأَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سِكِّينًا، وَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَجَعَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيلَ: ١ - قَوْمٌ إِذَا تُودُوا لِدَفْعِ مُلَمَّةٍ وَالْخَيْلُ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَمُكَرِّسٍ تَرْجَمَهُ: خدایا! سلام مرا به پیغمبر و دود خود، برسان و آنچه که از درد زخم ها بر من رسیده، ایشان را آگاه ساز؛ زیرا قصد و نیت من، یاری دُریه پیغمبر تو بود تا به ثوابهای تو نائل گردم. این کلمات را بگفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. راوی گوید: (سويد بن عمرو بن ابی مطاع) خریدار متاع جانبازی گردید و به قدم شجاعت راه کعبه شهادت پیمود و او مردی شریف بود و نماز بسیار می خواند - پس مانند شیر خشنمناک در میان آن روباه صفتان ناپاک، درافتاد و جنگ مردانه نمود و پیه صوری بر تحمل صدمات وارده از گروه بی دین، گوی سعادت ربود. تا آنکه از جهت ضعف و سستی که از زخم های بی شمار بردن آن شجاع نامدار رسیده بود در میان کشته شدگان بر زمین افتاد و به همین منوال بود و قدرت بر هیچ حرکتی نداشت تا زمانی که شنید مردم همی گفتند: حسین مقتول آشقیای گشت. پس با همان حال ناتوانی، با مشقت بسیار بر آن گروه نابکار، حمله آورد و از میان کفش خویش کاردی را بیرون آورد و با آن حربه بالشکر کوفه، قتال نمود تا به درجه شهادت مفتخر گشت. راوی گوید: یکایک یاران و جان نثاران آن امام مظلومان، در حضورش به سوی مرگ شتابان می دویدند؛ چنانکه شاعر در وصف حال ایشان گفته: ١ - یعنی یاران باوفای سیدالشهداء علیه السلام کسانی اند که وقتی کسی آنها را به یاری طلبد، دفع سختی دشمن از او نمایند. متن عربی: ١ - لَيْسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَاوَتُونَ إِلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلَيْهِ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام - وَكَانَ مَنْ أَصْبَحَ النَّاسَ وَجْهًا [وَأَخْسَنِهِمْ خُلُقًا] - فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ. ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ تَطَرَّأْسِي مِنْهُ، وَأَعْرَخِي عَلَيْهِ عَيْنَيْهِ وَبَكَى. ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهُمْ أَشْهَدُ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَيْ نَبِيِّكَ تَطَرُّنَا إِلَيْهِ). فَصَاحَ وَقَالَ: (يَا بَنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي). فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَام نَحْوَ الْقَوْمِ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا. ترجمه: ١ - در حالتی که لشکر دشمن دو فرقه باشند، فرقه ای با نیزه های افراشته روی آورند و فرقه ای دیگر صف آراسته شده بایند، آن یاران با وفا بدون هیچ واهمه و خوف، دل های قوی را چو آهن گویا که بر

روي زره مي پوشند، و مانند پروانه ، خود را بر آتش بلا مي افکنند و در دادن جانهاي خويش بي اختيارند. خلاصه ، چون همه ياران و اصحاب امام شريعت شهادت نوشيدند و مقتول اشقيا گشتند و کسي از اصحاب باقي نماند مگر اهل بيت و خويشان آن حضرت ، پس فرزند دلبد امام مستمند و نوجوان رشيد آن مظلوم وحيد که نام ناميش علي بن الحسين بود و در صباحت منظرگوي سبقت از همه خلق ريوه و در زمانه بي عدیل و بي نظير بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نیز اذنش بداد؛ پس نظر حسرت و ماءيوسي به سوي جوان خود نمود و سيلاب اشک از دیدگان فرو ريخت و گفت : پروردگارا! بر اين گروه شاهد باش که جواني به جنگ آنان مي رود که شبیه ترين مردم است در خلقت ظاهري و اخلاص باطني و سخن سرايي به پيامبر تو و ما هرگاه مشتاق ديدار پيغمبر تو مي شديم ، به سوي اين جوان نظر مي نموديم ، سپس صيحه اي کشيد و به آواز بلند فرمود: اي ابن سعد! خدا رحم تو را قطع کند چنانکه رحم مرا قطع کردی . جهاد و شهادت حضرت علي اکبر عليه السلام آن شبیه رسول ، قدم شجاعت در ميدان سعادت نهاد و با آن گروه بي باک به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناک گردانيد و نوزها بويستان امامت جنگي کرد به غايت سخت و جمعي کثير از آن اشقياء متن عربي : ثُمَّ رَجَعَ إِلَىٰ آبِيهِ وَقَالَ: يَا أَبَتِي، أَلْعَطِشُ قَدْ قَتَلَنِي ، وَثَقُلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي ، فَهَلْ إِلَيَّ شَرِبَةٌ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: (وَأَعُوذُ، يَا بَنِي قَائِلٍ قَلِيلًا، فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْفِي جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا). فَرَجَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَىٰ مَوْقِفِ النَّزَالِ، وَقَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْفِذٌ بِنُ مَرَّةٍ الْعَبْدِي بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ، فَنَادَى : يَا أَبَتَاهُ عَلِيَّكَ مَيِّ السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَقْرُوكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ: عَجِّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَقَّ شَهْقَةً فَمَاتَ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَاءَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَىٰ انْتِهَاكِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ). ترجمه : نگونبخت را به خاک هلاک انداخت . سپس به خدمت پدر بزرگوار آمد و گفت : اي پدر! تشنگي مرا کشت و سنگيني اسلحه آهني مرا به تعب افکند، آيا راهي به سوي حصول شريعتي از آب هست ؟ حضرت سيدالشهداء عليه السلام هم به گريه افتاد و فرياد و آه برآورد و فرمود: اي فرزند عزيزم ! اندکي ديگر به کار جنگ باش که به زودي جدت حضرت محمد صلي الله عليه و آله را ملاقات خواهي نمود و ايشان از جام سرشار کوثر شريعتي به تو خواهد داد که پس از آن هرگز روي تشنگي نبيني و احساس عطش نمايي . حضرت علي اکبر به سوي ميدان برگشت و جنگي عظيم نمود که بالاتر از آن تصور نتوان کرد و داد شجاعت بداد در آن حال (مُنْفِذ بن مُرَّة عبدي) تيري به جانب آن فرزند رشيد سيدالشهداء، افکند که از صدمه آن تير بر روي زمين افتاد و فرياد برآورد: (يا أَبَتَاهُ! عَلِيَّكَ...!)؛ يعني پدر جان ، سلام من بر تو باد! اينک جدّم رسول خدا صلي الله عليه و آله است که به تو سلام مي رساند و مي فرمايد: زود به نزد ما بيا. علي اکبر اين بگفت و فرياد زد و جان برجان آفرين تسليم نمود. چون آن جوان اين دنياي فاني را مشتاقانه وداع نمود، حضرت سيدالشهداء عليه السلام بر بالين ايشان آمد و گونه صورت خود را برگونه صورت او گذارد و فرمود: خدا بکشد آن کساني را که تو را کشتند، چه بسيار جرات و گستاخي نمودند برخداي متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلي الله عليه و آله ، (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ)؛ پس از تو، خاک بر سر اين دنيا! متن عربي : قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنَادِي : يَا حَبِيبَاهُ يَابْنَ إِخَاهُ، وَجَاءَتْ فَأَعْكَبَتْ عَلَيْهِ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ. ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي ، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، قَوْلًا لَا رَأْيَ لَكُمْ هَوَانًا

بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا. قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شَيْقَةَ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ، فَضْرَبَهُ ابْنُ فَضِيلٍ الْأَزْدِي عَلَى رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوْجِهِ وَصَاحَ: يَا عَمَّاهُ. فَجَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجَلَّى الصَّغَرُ، وَشَدَّ شِدَّةَ لَبِثٍ اءُغْضِبَ، فَضْرَبَ ابْنَ فَضِيلٍ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا بِسَاعِدِهِ فَأَظْطَحَهَا مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ، فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهَا أَهْلُ الْعَسْكَرِ، فَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوهُ، فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ. ترجمه : راوي گوید: در این هنگام زینب خاتون صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون دوید در حالتی که ندا می کرد: یا حَبِيبَاهُ يَا بَنَ اءَاخَاهُ! پس آن مخدّره آمد و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السّلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید. پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به درجه رفیع شهادت رسیدند. پس حضرت سیدالشهداء علیه السّلام آواز به صیحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من ! و ای اهل بیت من ! صبري و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمل بار محنت ، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوي گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حُسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین ، به کار جنگ پرداخت . ابن فضیل آزدي میثوم ضربتی بر فرق آن مظلوم ، زد که فرق او راشکافت و آن جوان از مرکب به صورت ، روی زمین افتاد و فریاد یا عَمَّاهُ برآورد. پس امام علیه السّلام مانند باز شکاری ، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشنماک بر آن لعین بی باک ، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک ، فرود آورد و آن وَلَدُ الزَّنا بازوي خود را سپر شمشیر امام علیه السّلام نموده و دست نحس اش از مِرْفَق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند. متن عربي : قَالَ: وَانْجَلَتْ الْعُبْرَةُ، فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَي رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَقْضُصُ بِرِجْلِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: (بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جَذَكُ). ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَي عَمِكَ اِنَّ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، اَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ، هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاثْرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ). ثُمَّ حَمَلَ الْغُلَامَ عَلَي صَدْرِهِ حَتَّى اَلْقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلِيِّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ الرَّاوي : وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَاَءَحْبَتِهِ، عَزَمَ عَلَي لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُحْجَتِهِ، وَنَادَى : (هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَجِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِغَاثَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَاثَتِنَا؟). فَأَرْتَقَعَتْ اَصْوَاطُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَيَّ ترجمه : کوفیان بی دین بر امام مبین ، حمله آوردند تا آن لعین را از چنگال شیر بیشه هیجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سُمّ اسبان گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوي گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السّلام بر بالاي سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جدّ و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم ! گران است بر عموي تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزي است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی ، اندک است . سپس حضرت سیدالشهداء علیه السّلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوي گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان ، دفع شرّ یاعیان و ظالمان

نماید؟ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؟ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؟ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما، به ما متن عربی : بابِ الْخِمَةِ وَقَالَ لَزَيْنَبَ: (ناولینې وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أَوَدِّعَهُ). فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقِيلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً بَنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ قَذْبَحَهُ. فَقَالَ لَزَيْنَبَ: (خُذِيهِ). ثُمَّ تَلَفِّي الدَّمَ يَكْفِيهِ حَتَّى إِمْتَلَأَتْ، وَرَمِي بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: (هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي، إِنَّهُ يَعْينُ اللَّهَ). قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (قَلَمَ يَسْقُطُ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَيَّ الْأَرْضِ!). قَالَ الرَّاوي: وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَبَّ الْمُسْتَأْثِرُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ، وَالْعَبَّاسُ أَعْوَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَعْتَرَضَتْهُمَا حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ. فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ الشَّرِيفِ. فَانْتَزَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنْكِهِ حَتَّى إِمْتَلَأَتْ رِاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: ترجمه : امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است ؟ شهادت حضرت علی اصغر پس زنان حرم و دختران محترم رسول اکرم صداها به ناله و گریه بلند نمودند. آن حضرت با دل پر از حسرت ، به سویی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیها السلام را فرمود که فرزند دلبند صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه راءفت و کمال مرحمت خم شده او را ببوسد، حرمه بن کاهل اسدی پلید - لَعَنَهُ اللَّهُ - از خدا حیا ننمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدی انداخت که تیر به گلوی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند، گوش تا گوش پاره نمود. پس آن حضرت با کمال غم و حسرت ، به زینب خاتون ، فرمود: این طفل را بگیر؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلوی طفل گرفت چون پر از خون شد به سویی آسمان پاشید، آنگاه فرمود: آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید، حتی يك قطره هم روی زمین نیفتاد! راوی گوید: تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید، آنحضرت خود را به بلندی مُشْرِف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس ، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد. در این هنگام لشکر ابن سعد تبهکار سر راه بر فرزند احمد مختار، گرفتند متن عربی : (اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَشْكُوْ اِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ). ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ، وَاَعْرَضُوا عَنْهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدْ سَلَ اللَّهُ رُوحَهُ، فَكَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: اَعَقَّ النَّاسُ اِنَّ يُنْكِي عَلَيْهِ فَتِي اَبْكِي الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ اَعْوَهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ اَبُو الْفَضْلِ الْمُصَرَّجُ بِالْإِمَاءِ وَمَنْ وَاَسَاهُ لَا يَنْتَبِهَ شَيْءٌ وَجَادَلَهُ عَلِي عَطَشٍ بِمَاءٍ قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ اَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ اِلَى الْبِرَارِ، قَلَمَ يَزَلُ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ اِلَيْهِ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: اءَلْقَيْتُ اءَوَّلِي مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارِ اَوَّلِي مِنْ دُخُولِ النَّارِ(ترجمه : مردی از قبیله (بنی دارم) تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست . پس تیر را بیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح نگاه داشت و چون پر از خون شد، به سویی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات ، مَرَّهَم دل مجروح ساخت که الها! به سویی تو شکایت می آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا می آورند. شهادت حضرت عباس علیه السلام پس از آن ، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب ، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گردآمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر کزّار،

عباس نامدار را مقتول و قره العین بتول را در مصیبت برادر، ملول نمودند. امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود، دُرّهای سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت ، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید، نمود. (۲۰)

راوی گوید: امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی ، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن روباه صفتان آشرا در مقابل فرزند اسدالله حیدر کُزار، می آمد، امام آبرار به ضربت شمشیر آتشبار، او را به یُسّ القرار، می فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کُزار، مقتول عظیمی در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویا بود:

(الْمَوْتُ... (۲۱) متن عربی : قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْتُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ وَاهْلُ بَيْتِهِ وَاصْحَابُهُ اَرْبَطَ جَاءَ شَا مِنْهُ، وَإِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ لَتَشِيدُ عَلَيْهِ فَيَشِيدُ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنْكَشِفُ عَنْهُ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الذَّنْبُ. وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَ قَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ اَلْفًا، فَيَهْزَمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُنتَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). قَالَ الرَّاوي : وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ. فَصَاحَ بِهِمْ: (وَبِحَكْمٍ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فِكُونُوا اءِخْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا إِلَيَّ اءِخْسَايَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ). ترجمه : خلاصه ، بعضی از راویان اخبار در بیان شجاعت آن فرزند حیدر کرار، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند، هرگز ندیدم کسی را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بی شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمن مقتول گردیده باشند که قوی دل تر باشد از حسین بن علی علیه السلام . در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود، چنان حمله ای که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روی هم می ریختند و صف ها را می شکافتند مانند آنکه گرگی بی باک در میان گله بزها، به خشمناکی در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل ، آورد هنگامی که سی هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روی آن حضرت ، مانند انبوه ملخ ها فرار را بر قرار اختیار می نمودند. سپس آن امام بی یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله (. امام ع همچنان با آنها جنگید تا آنکه لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه ها و سرپرده ها رسیدند، پس آن معدن غیرت الله ، فریاد بر گروه دین تباه ، زد که : (ویحکم ...): ای پیروان آل ابوسفیان ! اگر شما ر دین نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید، پس در دنیا خود از جمله آزاد مردان باشید. و رجوع به حسب های خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید. متن عربی : قَالَ فَنَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا بَنَ فَاطِمَةَ قَالَ: (اِقُولُ: اِنَّا الَّذِي اءِثْمَلُكُمْ وَ تَقَاتِلُونَنِي وَ النَّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاَمْنَعُوا عُنَاتَكُمْ وَ جُهَالَكُمْ وَ طُعَاتَكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا) فَقَالَ شِمْرٌ: لَعْنَةُ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ وَ قَصْدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرَبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَفَ يَسْتَرِ بِحُ سَاعَةٍ وَ قَدْ صَغَفَ عَنِ الْقِتَالِ قَبَيْتَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَنَا هَاجِرٌ، فَوَقَعَ عَلَيَّ جَنْبَتِي فَأَخَذَ الثَّوْبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَنْبَتِي فَأَنَا هَاسِمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثَ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَيَّ قَلْبِي، فَقَالَ عَلَيْهَا السَّلَامُ :

(بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَيَّ مِلَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ص) ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إ لَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (اَللَّهُمَّ إِنَّكَ زَعَلَمَ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهٌ اَلْأَرْضِ إِنْ بَنِي نَبِيٍّ غَيْرُهُ) ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ، فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ، فَصَغَفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ، ترجمه : راوی گوید: شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السلام چه می گویی ؟ امام علیه السلام فرمود: می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست ، پس این سر کشان و جاهلان و

یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفتم : این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه ! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله برگروه اشقیا، نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربت از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نپسندید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید. امام علیه السلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال ، ضعف بر جنبش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت ، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست ! حضرت فرمود: (بسم الله ...). سپس مبارک به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوند! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او. پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود و از کثرت متن عربی : فَكَلَّمَا أَنَا رَجُلٌ انْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ يَدِمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ - لَعَنَهُ اللَّهُ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ عَ وَضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَ الْبُرْسَ وَ وَصَلَ ز السَّيْفِ إِلَى رَأْسِهِ وَ امْتَلَأَ الْبُرْسُ دَمًا. قَالَ الرَّاوي فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ عَ بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَ اسْتَدْعَى يَفْلَسُوهُ فَلَيْسَهَا وَ اعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلَبِثُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحَاطُوا بِهِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي ع - وَ هُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاقَ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَ ، فَلَجِئَتْهُ زَيْبُ ابْنَتِهِ عَلِي عَ لِتَحْيَسَهُ، فَأَبَى وَ امْتَنَعَ إِمْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ: وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّي ! فَأَهْوَى (أَبْحَرُ) بَنُ كَعْبٍ وَ قِيلَ: حَرَمَلُهُ بَنُ الْكَاهِلِ - إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَبِيئَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي ؟! ترجمه : زخمها و جراحات ، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبادا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه (کنده) آمد که نام نحسش مالک بن یسر بود آن زنزاده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت . شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام راوی گوید: امام علیه السلام از اهل حرم دستمالی را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را (قلنسوه) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نا بالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان ، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود حسین مظلوم بایستاد زینب خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت : به خدا قسم ! هرگز از عموی خویش جدایی اختیار نمی کنم و از او تنها نمی گذارم ! در این هنگام ، (بحر بن کعب) (یا بنابر قول دیگر (حرمله بن کاهل) همین که خواست شمشیر بر امام علیه السلام فرود آورد، عبدالله خطاب به او گفت : وای بر تو! ای زنزاده بی حیا! متن عربی : فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَّاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَاطَنَهَا الْإِلَى الْجُلْدِ قَاذَا هِي مُعَلَّقَةٌ. فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَّاهُ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ: (يَا بَنَ أَخِي ، اصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِكَ وَ اخْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُجِزُّكَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ). قَالَ: قَرَمَاهُ حَرَمَلَةُ بَنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَذَبَحَهُ وَ هُوَ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَ . ثُمَّ إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَيَّ فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ فَطَعَنَهُ

بِالرَّمْحِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ بِالنَّارِ أُحْرِقُهُ عَلَيَّ مَنْ فِيهِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع : (يَا بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، اءَنْتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَيَّ اَهْلِي، اءَحْرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ). وَ جَاءَ شَيْثٌ قَوْبَحَهُ، فَاسْتَحْيِي وَأَنْصَرَفَ. قَالَ الرَّاوي : وَ قَالَ الْحُسَيْنُ ع : اَيْتُونِي يَثُوبُ لَا يُرْعَبُ فِيهِ اءَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي، لَيْلًا اءَجَرَدَ مِنْهُ). فَأَيْتِي يَثْبَانِ، فَقَالَ: (لَا، ذَاكَ لِبَاسٌ مَنْ ضَرَبْتُ تَرْجَمُهُ : تو مي خواهي عمويم رابه قتل رساني ولي آن ولدالزنا بي حيا، از خدا و رسول پروا ننمود و شمشير را فرود آورد و آن كودك دستش را در پيش شمشير سپر ساخت و دستش به پوست آويخت و فرياد وا امام بر آورد. حضرت امام او را گرفت و بر سينه خود چسانيد و فرمود: اي فرزند برادر! بر اين مصيبت شكيبايي نما و آن را در نزد خدای عزوجل به خير و ثواب احتساب دار كه خدا تو را به پدر گرامي ات ملحق خواهد فرمود: راوي گويد: در اين اثناء حمله كاهل حرام زاده تيري به جانب آن امام زاده معصوم انداخت كه آن تير گلوي آن يتيم را كه در آغوش عموي بزرگوارش بود، بريد و او جان بر جان آفرين تسليم نمود پس از آن شمر پليد به خيمه هاي حرم مطهر حمله نمود نيزه خود را به خيمه ها فرو برد و گفت : آتش بياوريد تا خيمه ها را با هر كس كه در آن است به شعله آتش سوزانم آن معدن غيرت الله ، حضرت امام فرمود: اي پسر ذي الجوشن ! ايا تو مي گويي آتش آورند كه خيمه ها را بر سر اهل بيت من بسوزاني ، خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند. در اين هنگام (شيث) پليد آمد و آن شمر عنيد را از اين كار سرزنش نمود كه آن سگ بي حيا اظهار شرم نموده بر گشت . راوي گويد: امام به اهل بيت خود فرمود: جامه كهني اي براي من بياوريد كه كسي در آن رغبث نكند، مي خواهم آن جامه را در زير لباسهايم بپوشم تا اينكه دشمنان بدنم را برهنه نسازند. متن عربي : عَلَيْهِ الدَّلِيلُ). فَأَخَذَ ثُوبًا خَلِيقًا، فَحَرَقَهُ وَ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، فَلَمَّا قُتِلَ ع جَرَدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ اسْتَدْعَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَقَرَزَهَا وَ لَبَسَهَا، وَ إِنَّمَا قَرَزَهَا لَيْلًا يَسْلُبُهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - لعنه الله - وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ ع مُجَرَّدًا، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَ تَتَرَطَّبَانِ فِي الشَّيْءِ فَتَنْصَحَانِ قَيْحًا وَ دَمًا إِلَى إِيَّاهُ اءَهْلَكَهُ اللَّهُ تَعَالَى. قَالَ: وَ لَمَّا اءُتِخِنَ الْحُسَيْنُ ع بِالْجِرَاحِ، وَ بَقِيَ كَالْقُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُزْنِي عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ ع عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْاَيْمَنِ. ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي : ترجمه : پس چنين جامه اي آوردند كه عرب آن را (تبان) مي گویند امام حسين عليه السلام آن لباس را نپذيرفت و فرمود: نمي خواهم ، اين لباس كسي است كه داغ ذلت و خواري به او زده شده باشد سپس جامه كهني اي آوردند امام عليه السلام آن را پاره نمود و در زير جامه هاي خود پوشيد و علت پاره كردن آن لباس اين بود تا آن را از بدن شريف آن جناب بيرون نياورند و چون به درجه شهادت رسيد، آن را از بدن شريفش بيرون آوردند سپس آن حضرت لباسي كه نام آن در ميان عربا معروف به (سراويل) است و از جنس حبره بود، طلب داشت و آن را پاره نمود و بر تن خود پوشيد و علت پاره كردن آن لباس ، اين بود تا آن را از بدن آن جناب بيرون نياورند ولي وقتي شهيد شد، (بحرين كعب) آن جامع را به غارت در ربود و امام عليه السلام را برهنه از آن لباس رها كرد و از اعجاز آن حضرت اين بود كه دستهاي نحس بحر بن كعب ولدالزنا در فصل تابستان مانند دو چوب ، خشك مي گرديد و در زمستان چنان تر مي بود كه خون و چرك از آنها جاري مي شد و به همين درد مبتلا بود تا اينكه جان به مالك دوزخ سپرد. راوي گويد: چون حضرت امام در اثر زخمها و جراحتات بسيار كه در بدن مباركش وارد گرديده بود ضعف و سستي بر حضرتش مستولي شد و از اثر اصابت تيرهاي بسيار بر بدنش ، مانند خارپشت به نظر مي آمد در اين موقع ، صالح بن وهب مري (يا مزني) بي دين با نيزه بر تهيهگاه امام مبين زد كه آن مظلوم از بالاي اسب بر زمين افتاد و بر گونه راست متن عربي : وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ

الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي : وَاءَاخَاهُ، وَ سَيِّدَاهُ، وَاءَاهْلَ بَيْتِنَاهُ، لَيْتَ السَّمَاءَ أَطِيقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضِ، وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَكْتَ عَلَيَّ السَّهْلِ. قَالَ: وَصَاحَ شِمْرٌ بِأَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ. قَالَ: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. فَضَرَبَتْهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَيَّ كَتِفِهِ الْيُسْرَى، فَضَرَبَ الْحُسَيْنُ عَ زُرْعَةَ فَضَرَعَهُ. وَ ضَرَبَهُ آخَرُ عَلَيَّ عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً كَبَا عَ بِهَا عَلَيَّ وَجْهَهُ، وَ كَانَ قَدْ أَعْيَى، فَجَعَلَ يَنْوُوءُ وَ يَكْبُ. فَطَعَنَهُ سَيْنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِي فِي تَرْفُوتِهِ. ثُمَّ انْتَزَعَ الرُّمْحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ. ثُمَّ رَمَاهُ سَيْنَانُ أَيْضًا بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ. ترجمه : صورت بر روی خاک کربلا قرار گرفت . درباره آن غیرت الله از روی خاک برخاست و چون کوه استوار بایستاد روای گوید: علیای مکرمه زینب خاتون علیه السلام در آن حال از خیمه های حرم بیرون دوید در حالتی که ندا می داد: ای وای برادرم ، وای سید و سرورم وای اهل بیتم ! ای کاش آسمان بر زمین می افتاد و کوهها بر روی سطح زمین ریزیز می گردید روای گوید: شمر پلید به آن گمراهان عنید صیحه کشید که در حق این مرد چه انتظار دارید، چرا کارش را تمام نمی کنید؟ در این هنگام يك مرتبه گروه بی دین از هر طرف بر امام تشنه جگر، حمله ور گردیدند و او را محاصره نمودند (زرعت بن شریک (مشرک ، ضربتی بر شانه مبارک امام علیه السلام زد و حضرت سیدالشهدا نیز ضربتی بر او زد و او را بر روی زمین انداخت و به جهنم و اصل گرداند. والدلزنای دیگر، ضربت شمشیری بر دوش مقدس آن حضرت آشنا نمود که از صدمه شمشیر آن زده سر، حضرت اباعبدالله علیه السلام آن آسمان وقار، به روی خود که بر آینه انوار جمال پروردگار بود بر زمین افتاد و در چنین احوال آن مطهر جلال ایزد متعال ، از حال رفته و خسته و ضعیف گردیده بود و گاهی بر می خاست و زمانی می نشست ؛ در این هنگام سنا، بن انس بی دین ، نیزه بر چنبره گردن آن سر فراز ملک یقین ، شهنسوار میدان شهادت و نور چشم حضرت رسالت ، آشنا نمود به همین مقدار اکتفا ننمود، بار دیگر نیزه را بیرون کشید و بر استخوان های سینه اش که متن عربی : فَسَقَطَ عَ ، وَ جَلَسَ قَاعِدًا. فَتَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَ قَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعًا. وَ كَلَّمَا امْتَلَأَ تَا مِنْ دِمَائِهِ خَصَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: (هَكَذَا آَلَفَيَّ اللَّهَ مَخْضَبًا يَدْمِي مَعْصُوبًا عَلَيَّ حَقِّي) فَقَالَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ: إِنِّزِلْ وَ يَحْكُ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَ فَأَرْحَهُ. فَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلِي بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِي - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَا جَتْرَ رَأْسِكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ خَيْرَ النَّاسِ أَبَا وَ أُمًّا!!! ثُمَّ اجْتَرَّ رَأْسَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: ترجمه : صندوق علوم لدنی بود فرو برد سپس اشقی الاولین و الاخرین ، سنان مشرک لعین ، آن نقطه دایره بلا را نشان تیر جفا نمود و آن تیر بلا بر گلوئی آن زیب سینه و آغوش سید دو سرا، وارد آمد و از صدمه آن ، گوشواره عرش رب الارباب بر فرش تراب قرار گفت . باز از غایت غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و آن تیر را از گلو بیرون کشید و هر دو دستش را در زیر گلوئی مبارک می گرفت و چون پر از خون می گردید بر سر و محاسن شریف می مالید و می فرمود: که به همین حال خدا را ملاقات می نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا غصب نموده باشند پس عمر بن سعد نحس لعین به خبیثی که در طرف یمین او بود، گفت : وای بر تو! از مرکب فرود آی و حسین را راحت کن روای گوید: خولی بن یزید اصبحی سرعت نمود که سر مطهر امام علیه السلام را از بدن جدا نماید ولی لرزه بر بدن نحس نجسش افتاد و از آن فعل قبیح اجتناب نمود آنگاه سنان بن انس نخعی از اسب پیاده شد و قصد قتل فرزند رسول و نور دیده زهراي بتول سلام الله علیها - را نمود، شمشیر ظلم و جفا بر خلق خامس ال عبا، فرود آورد و به زبان بریده همی گفت : به خدا سوگند که سر از بدنت جدا می کنم و حال آنکه می دانم تویی فرزند رسول الله صلی الله علیه واله و بهترین مردم از جهت پدر و مادر! پس آن شقی نا

امید از رحمت عام یزدانی سر مقدس آن بنده خاص حضرت سبحانی را از بدن شریف جدا نمود. (۲۲) خدا بر (سنان) لعنت کنان و انا فانا عذابش را مضاعف متن عربی : فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا عِدَاةَ ثَبِيرُهُ كَقَا سِنَانٍ وَ رَوَى أَبُو طَاهِرٍ مَذْهَمُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبُرْسِيُّ فِي كِتَابِهِ (مَعَالِمِ الدِّينِ)، عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: (لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ، صَحَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَيَّ اللَّهُ بِالْبُكَاءِ وَ قَالُوا: يَا رَبِّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ ع وَ قَالَ: بِهَذَا آءِ تَنْقِمُ لِهَذَا) وَ رَوَى: أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ أُنَامِلَةً أَنْمَلَةً نَذَمَ قَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ أَعْلَى لَهُ قِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَ رَمَاهُ فِيهَا وَ هُوَ يَضْطَرِبُّ. قَالَ الرَّوَايُ : وَ ارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَ لَا أَثَرٌ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، وَ تَرْجَمَهُ : گردانند. در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان ، شاعر چنین گفته : (فای رزیه ... یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری نماید؛ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت ، جدا نمود ابوطاهر محمد بن حسن برسی در کتاب (معالم الدین) ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظمای شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را اقامه نمود آن جناب را در حالتی که ایستاده بود به فرشتگانش نشان داد و فرمود: به این شخص انتقام خواهم کشید از برای این مقتول ! و در خبر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بندند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگی از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون ، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اضطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید. راوی گوید: در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان ، باد سرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند. لشکر متن عربی : فَلْيَتُوبُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ. وَ رَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ؛ أَبْشِرْ أَيُّهَا أَلَا مِيرٌ فَهَذَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ ع . قَالَ: فَخَرَجَتْ بَيْنَ الصَّقَيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ عَ لَيَجُودُ يَنْفُسِهِ، فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ قَلِيلًا مُضْمَخًا يَدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أَثَوْرَ وَجْهًا، وَ لَقَدْ شَغَلَنِي ثَوْرٌ وَجْهَهُ وَ جَمَالَ هَيَأَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقِي فِي تَرْكِ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ: وَ اللَّهُ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا وَيْلَكَ! آتَا لَا أَرُدُّ الْحَامِيَةَ وَ لَا آءَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا، بَلْ أَرُدُّ عَلَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ص وَ آءَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ، وَ آءَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِينٍ، وَ آءَشْكُو آءِلِيهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي (.) ترجمه : دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آنان نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت . هلال بن نافع روایت کرده که می گفت : من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند: ایها الامیر! تو را بشارت باد که اینک شمر بن ذی الجوشن ، حسین را به قتل رسانید. هلال گفت : من در میان دو صف لشکر آمدم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه ، بهتر از حسین علیه السلام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جرعه آبی می نمود، شنیدم که کافری بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السلام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ

گرمی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی ! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود: وای بر تو باد! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوارم و رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوار در منزلگاه صدق در نزد ملک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گندیده و ناگوار نمی شود، خواهم آشامید و به خدمتش متن عربی : قَالَ: فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ، حَتَّى كَاَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا، فَاجْتَرُّوا رَأْسَهُ وَاءْتَهُ لِيُكَلِّمَهُمْ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قِلَّةِ رَحْمَتِهِمْ وَ قُلْتُ: وَ اللَّهُ لَا أَرْجُو أَنْ يَجْعَلَ عَلَيَّ أَمْرًا أَبَدًا. قَالَ : ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَيَّ سَلْبِ الْحُسَيْنِ ع فَأَخَذَ قَمِيصَهُ اسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْحَضْرَمِي ، فَلَيْسَهُ قَصَارٌ أَبْرَصٌ وَأَمْتَعَطَ شَعْرُهُ. وَ رُوي: إِنَّهُ وَجِدَ فِي قَمِيصِهِ مَاءَهُ وَ يَضَعُ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَ ضَرْبَةٍ وَ طَعْنَةٍ. قَالَ الصَّادِقُ ع : وَجِدَ بِالْحُسَيْنِ ع ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً. (وَ أَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ التَّيْمِي - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ رُوي: إِنَّهُ صَارَ زَمِنًا مُقْعَدًا مِنْ رِجْلَيْهِ. ترجمه : شکایت می کنم از آنکه دست خود را به خون من آلودید و از کردار زشت که به جا آوردید هلال گفت : آن بدکیشان همگی آن چنان به خشم و طغیان آمدند که گویا خدای عزوجل در قلب یکی از آن بی دینان رحم فرار نداده است ؛ پس سر مطهر نور دیده حیدر و پاره جگر پیغمبر را از بدن جدا نمودند در حالتی که با ایشان به تکلم مشغول بود - لعنهم الله و خذلهم الله - پس من از بی رحمی آن گروه به شگفت آمدم و گفتم : به خدا سوگند که من هرگز در هیچ امری با شما اتفاق نخواهم نمود راوی گوید: پس از آنکه آن گروه لعین ، سبط سیدالمرسلین علیه السلام را به تیغ ظلم مقتول کردند و سر از بدن مطهر آن جناب جدا نمودند، لشکر شقاوت آثار و آن جماعت قساوت کردار روی آوردند برای غارت لباسها و السلحه امام مظلومان و سرور شهیدان ، پیراهن آن یوسف زندان محنت و ابتلاء را اسحاق بن حویه حضرمی پرجفا، ربود و آن را به قامت نارسای نحس خود پوشانید و از اعجاز آن شهید راه بی نیاز، بدن نحس آن روسپاه به مرض برص سفید مبتلا شد، به قسمی که جمیع موهای بدن آن بدبخت پلید فرو ریخت و در روایت است که دو پیراهن آن عزیز مصر شهادت ، جای زیاده از يك صد و ده جراحت از زخم تیر و نیزه و شمشیر، یافتند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در جسد مطهر آن سرور جای سی و سه طعنه نیزه و سی چهار ضربت شمشیر یافتند. بحربن کعب تیممی بد نهاد، شلوار حضرت را به غارت برد و هم متن عربی : وَ أَخَذَ عِمَامَتَهُ أَخْنَسُ بْنُ مُرْتَدٍ بْنُ عُلْقَمَةَ الْحَضْرَمِي فَأَعْتَمَ بِهَا قَصَارَ مَعْنُوهَا. وَ أَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ. وَ أَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سَلِيمٍ الْكَلْبِي ، فَقَطَعَ إِصْبَعَهُ ع مَعَ الْخَاتَمِ. وَ هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ تَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ. وَ أَخَذَ قَطِيفَةً لَهُ ع كَانَتْ مِنْ خَزٍّ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَ أَخَذَ دِرْعَهُ الْبِثْرَاءُ، عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَ هَبَّهَا الْمُخْتَارُ لِأَبِي عُمَرَ قَاتِلِهِ. وَ أَخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الْخَلِيقِ الْأَوْدِي . وَ قِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْأَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ. وَ فِي رِوَايَةٍ ابْنِ سَعْدٍ إِنَّهُ: أَخَذَ سَيْفَهُ الْقَلَافِسُ النَّهْشَلِي . ترجمه : در روایت است که آن کافر شریر از معجزه فرزند بشیر و نذیر، پاهای نحسش فلج شد و خود نیز زمین گیر گردید عمامه آن سرور را که رشک خورشید انور بود ملعونی که او را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی ابتر می گفتند از سر آن سرفراز منصب شهادت و فرزند ساقی کوثر برداشت و بعضی گفتند که جابر بن یزید اودی ، عمامه امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضیای آن عمامه مهر آسا، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد، نعلین بیضی آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود، از پای حضرت برپود. انگشتر سلیمان ملک شهادت را به جدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن

ظالم یهودی ، انگشت مبارک حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشت قطع نمود!

مختار بن ابی عبیده ، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نحسش را برید و آن سگ پلید در خون خود می غلطید تا روح جبینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود، قیس بن اشعث ظالم جحود ربود. زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به (بترء) بد، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سگ بدکردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید، همان زره را به (ابی عمره) (قاتل آن لعین ، بخشید. شمشیر آن یکه تاز میدان شفاعت را، (جمیع بن خلق اودی (شقاوت انباز، باز نمود و بعضی گفته اند که متن عربی : وَ زَادَ مُحَمَّدٌ بْنُ زَكَرِيَّا: اِنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ اِلَيَّ بِنْتُ حَبِيبٍ بِنِ بَدِيلٍ. وَ هَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ، فَانَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَ مَصُونًا مَعَ اَمْثَالِهِ مِنْ دَخَائِرِ الثُّبُوتِ وَ الْاِمَامَةِ، وَ قَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَاهُ وَ صُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ. قَالَ الرَّاوِي : وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا اَمَمَةَ اللَّهِ اِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ. قَالَتْ الْجَارِيَةُ: فَأَسْرَعْتُ اِلَي سَيِّدَاتِي وَ اَنَا اَصِيحُّ، فَقُمْنَ فِي وَجْهِ وَ صَحْنٍ. قَالَ: وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَي تَهْبِئُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّةِ عَيْنِ الْبَتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَقَةَ الْمَرَاءَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَرِيمِهِ يَتَسَاعَدْنَ عَلَي الْبُكَاءِ وَ يَنْدَبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاةِ وَالْاِحْبَاءِ. فَرَوَى حُمَيْدٌ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي تَرْجَمَهُ : مردی از بنی تمیم که نام آن روسیاه (اسود بن حنظله) (دین تباه بود شمشیر را از میان فرزند صاحب ذوالفقار باز نمود و به روایت ابن بی سعد، شمشیر را (فلافس نهشلی (برداشت و محمد بن زکریا گفته که عاقبت آن شمشیر به دختر حبیب بن بدیل رسید. البته شایان ذکر است که آن شمشیری که از جناب سیدالشهداء - علیه الاف التحية والثناء - در کربلا به غارت رفت سواي ذوالفقار حیدر کرار است ؛ زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در خدمت امام زمان علیه السلام مصون و محفوظ است و تصدیق این مدعا و صورت ما حکیناه را راویان اخبار و آثار بیان نموده اند. راوی گوید: کنیزکی از ناحیه خیمه های حرم محترم امام حسین علیه السلام بیرون آمد. مردی به او رسید گفت : یا امة الله ! اقای کشته شد! آن کنیزک گفت : من صیحه زنان به سرعت نزد خانم خود رفتم و این خبر وحشتناک را به ایشان دادم پس همه زنان برخاستند و در مقابل من آغاز ناله و فریاد بر آوردند. راوی گوید: لشکر اشقیاء، مسارعت در غارت اموال آل رسول و قرت العین بتول نمودند و کار غارت به جایی رسید که از سر زنها، چادر می ربودند دختران آل رسول و حریم آن جناب به اتفاق هم به گریه و ناله مشغول شدند و گریه در فراق کسان و احبا و دوستان خود می نمودند حمید بن مسلم گوید: دیدم زنی از قبیله بکر بن وائل که با همسر خود در میان اصحاب عمر سعد لعین بود، وقتی دید که متن عربی : بَكَرُ بْنُ وَائِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي اَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ افْتَحَمُوا عَلَي نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع فِي فُسْطَاطِهِنَّ وَ هُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، اءَخَذَتْ سَيْفًا وَ اءَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَ قَالَتْ: يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ اءُتْسَلَبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ؟! لَا حُكْمَ اِلَّا لِلَّهِ، يَا لَثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَاَخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا اِلَي رَحْلِهِ. قَالَ الرَّاوِي : ثُمَّ اُخْرِجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَاَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسْلَبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي اَسْرِ الذَّلَّةِ. وَ قُلْنَ: يَحْقِ اللَّهُ اِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَي مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ النِّسْوَةُ اِلَي الْقَتْلَى صَحْنًا وَ صَرْبَنَ وَجُوهَهُنَّ. قَالَ: قَوْلَ اللَّهِ لَا اَنْتَسِي زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَنِيبٍ: ترجمه : لشکریان بر سر زنان و حرم حسین علیه السلام هجوم آورده اند و در خیمه ها داخل شده اند و به غارت اهل بیت مشغولند، شمشیری برداشته و به جانب خیمه ها شتافت و فریاد استغاثه بر آورد که ای آل بکر بن وائل ! آیا سزاوار است که دختران رسول صلی الله علیه و اله را برهنه نمایند؟! غیرت شما کجاست؟! (لا حکم الا

الله ، یالثارات رسول الله (!! شوهر این زن او را گرفته و به خیمه اش برگردانید. راوی گوید: پس از غارت خیمه ها طاهرات ، آن گروه شقاوت سمات ، زنان آل طاهرا را از خیمه ها بیرون نمودند و آتش ظلم و عدوان بر آن خیمه ها که مهد امان و پناهگاه عالمیان بود، بر افروختند و زنان با سر و پای برهنه و غارت زده گریه کنان بیرون آمدند و در حالی که با خواری به اسارت گرفته شده بودند می گفتند: شما را به خدا قسم می دهیم که ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام بگذرانید، دشمنان نیز این تقاضا را قبول کردند و چون چشم زنان به آن شهیدان افتاد، فریاد صیحه بر آوردند و سیلی به صورت خود زدند راوی گوید: به خدا سوگند که فراموش نمی کنم که علیا مکرمه زینب خاتون علیه السلام دختر علی مرتضی را که بر حسین علیه السلام ندبه می نمود و به آواز حزین و قلبی غمگین صدا می زد: ای خواجه کائنات که پیوسته هد آیه ها و تحفه ها با درود نامحدود فرشتگان آسمان تقدیم سده جلالت می گردد، اینک این حسین است که به خون خود آغشته شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است و اینها دختران تو هستند که اسیر شده اند از این ظلم متن عربی : **وَأُمَحْمَدَا، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مَرْمَلٌ بِالْإِمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَائْتِكَلَا، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، أَلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ أَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ أَلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَ أَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ أَلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَأُمَحْمَدَا، وَ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْفِي عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَاحْزَنَاهُ، وَاكْرَبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِيَّاكَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ . يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَوْلَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. وَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: وَأُمَحْمَدَا، بَنَاتُكَ سَبَايَا، وَ ذُرِّيَّتُكَ مُقَتَّلَةٌ تَسْفِي عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَاءِ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَحْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ. يَا بَيْتِي مَنْ أَصْحَابِي عَسَكَرُهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ نَهَتْ. يَا بَيْتِي مَنْ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى . يَا بَيْتِي مَنْ لَا غَائِبَ فَيُرْتَجَى ، وَ لَا جَرِيحَ فَيُدَاوَى . يَا بَيْتِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ. يَا بَيْتِي الْمَهْمُومُ حَتَّى قَضَى . يَا بَيْتِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى . ترجمه : و ستم ها به خداوند و به خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء علیه السلام شکایت می برم ، یا محمد! این حسین است که در گوشه بیابان افتاده و باد صبا بر او می گذرد و او به دست زنزادگان کشته شده است ای بسا حزن و اندوه من ! امروز احساس می کنم که جد بزرگوارم احمد مختار از دنیا رحلت نمود! کجا باید ای اصحاب محمد صلی الله علیه و اله !؟ اینک این بی کسان ، ذریه مصطفی را به اسیری می برند و در روایت دیگر وارد شده است که می گفت : یا محمد! اینک دختران تو اسیر و ذریه تو کشته شده اند و باد صبا بر اجساد ایشان می وزد و اینک حسین سر از قفا جدا گردیده عمامه و ردایش را از سر دوشش کشیده اند. پدرم فدای آن حسین که در روز دوشنبه لشکرش به تاراج رفت . شاید این کلمه اشاره باشد به روز سقیفه بنی ساعده . پدرم به فدای آن حسین که طناب خیمه های حرمش را بریدند. پدرم به فدای آن حسین که به سفر نرفته تا امید بازگشتش را داشته باشم و زخم بدنش طوری نیست که مداوا توانم نمود جانم به فدایش که با بار غم و اندوه از دنیا رفت . پدرم به فدای او که با لب تشنه از دار دنیا رفت . پدرم به فدای او که جدش محمد مصطفی است . متن عربی : **يَا بَيْتِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالْإِمَاءِ، يَا بَيْتِي مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ السَّمَاءِ، يَا بَيْتِي مَنْ هُوَ سَيِّدُ نَبِيِّ الْهُدَى ، يَا بَيْتِي مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى ، يَا بَيْتِي عَلِيُّ الْمُرْتَضَى ، يَا بَيْتِي خَدِجَةُ الْكُبْرَى ، يَا بَيْتِي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ، يَا بَيْتِي مَنْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى . قَالَ الرَّاوي : فَأَبْكْتَ وَ اللَّهُ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ! ثُمَّ أَعَنَّ سَكِينَةً اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ ع ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَتَنَدَّبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُؤْطَى الْخَيْلَ طَهْرَةً؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَ هُمْ اسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنِ ع قَمِيصَهُ، وَأَخْنَسَ بْنُ مَرْثَدٍ، وَ حَكِيمُ بْنُ****

طَفِيلُ السَّنْسِي، وَ عُمَرُ بْنُ صُبَيْحٍ الصِّدَاوِي، وَ رَجَاءُ بْنُ مُنْفِذٍ الْعَبْدِي، وَ سَالِمُ بْنُ خَثِيمَةَ الْجُعْفِي، وَ وَاحِظُ بْنُ نَاعِمٍ، وَ هَانِي بْنُ شَبِثٍ الْحَضْرَمِي، وَ أَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ لَعْنَهُمُ اللَّهُ، فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ ع بِخَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُّوا ظَهْرَهُ وَ صَدْرَهُ.

ترجمه: پدرم به فدای او که فرزند زاده رسول الله آسمانهاست. پدرم به فدای او که سبط نبی هدی است جانم به فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان. جانم به فدای آن کس که آفتاب بر او از مغرب بازگشت و طلوع دیگر نمود تا او نماز گزارد. راوی گفت: به خدا سوگند! زینب کبری علیه السلام با این سخنان سوزناک دوست و دشمن را بگریاند سپس سکینه خاتون، جنازه پدر خود حسین علیه السلام را در آغوش کشید، پس گروهی از اعراب جمع شدند و آن مظلومه را از روی نعش پدر جدا نمودند. راوی گوید: پس از شهادت امام مبین، عمر سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد: کیست که اجابت کند دعوت امیر خود ابن زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و نامهای نحس آن ملعونها عبارت است از: اسحاق بن حویه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از بدن شریف امام علیه السلام، بیرون آورد؛ اخنس بن مرثد بدائین؛ حکیم بن طفیل سنسبی لعین؛ عمرو بن صبیح صیداوی کافر؛ رجاء بن منفذ عبیدی؛ سالم بن خثیمه جعفی پلید؛ واحظ بن ناعم شقی، صالح بن وهب جعفی جفاگر، هانی بن شبت حضر می عنید و اسید بن مالک هالک - لعنهم الله اجمعین - پس آن لعینان، سینه و پشت فرزند رسول را به سم اسبها خود پایمال کردند و در هم شکستند. متن عربی: قَالَ الرَّاوي: وَ جَاءَ هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ أَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ إِعْزِزْ أَعْدَاءَ الْعَشْرَةِ: نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَتَبُوبٍ شَدِيدٍ الْأَسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ أَعْتَمْتُ؟ قَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ وَطَّنَا بِخَيْلِنَا ظَهَرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَنَّا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ. قَالَ: فَأَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةِ يَسِيرَةٍ. قَالَ: أَبُؤُ عُمَرَ الرَّاهِدُ: فَتَنَطَرْنَا إِلَى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا أَوْلَادَ زَنَا. وَ هَوْلَاءِ أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَشَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَ أَعْرَجَلَهُمْ بِسُكِّ الْحَدِيدِ، وَ أَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا. وَ رَوَى ابْنُ رِبَاحٍ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ ع. فَسُئِلَ عَنْ ذِهَابِ بَصَرِهِ؟ فَقَالَ: كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ، غَيْرَ أَنِّي تَرَجَمَهُ: رَاوِي گويد: ده نغري كه جرات نموده و اسب بر بدن مطهر نور چشم حيدر تاختند به نزد ابن زياد بدنهاد آمدند و در بارگاه آن لعين ايستادند يكي از آن روسياهان كه نام نحسش اسيد بن مالك بود اين بيت را بخواند: (نحن رضنا...)؛ يعني مايم آن ده نفر كه اول پشت حسين و سپس سينه اش را به وسيله اسبهاي تيزرو، بلند قامت و قوي هيكل، در هم شكستيم و خرد ساختيم ابن زياد پرسيد: شما چه كسانيد؟ گفتند: مايم آن كساني كه اسبها را بر بدن حين تاختيم و او را پايمال مركبهاي خود نموديم به حدي كه استخوانهاي سينه اش را نرم و خرد كرديم راوي گويد: عبيدالله بن زياد حكم نمود كه جايزه اي ناچيز به آنها دادند از ابو عمرو زاهد مروي است كه گفت: آن ده نفر ملعون را چون نيك نظر نموديم همه آنها را حرام زاده يافتيم و وقتي مختار اين ده نفر را دستگير نمود، امر كرد تا دست و پاي آنها را با ميخهاي آهنين به زمين فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالك دوزخ سپردند. از ابن رباح روايت است كه گفت: مرد كوري را ديدم كه در روز شهادت حضرت سيد الشهداء عليه السلام در لشكر ابن زياد حضور داشت، از او سؤ ال مي كردند از سبب نابينا شدنش، او در جواب گفت: من با نه نفر ديگر از لشكريان در روز عاشورا در كربلا حاضر بودم جز آنكه من ته شمشير زدم نه تير انداختم و چون آن حضرت به شهادت رسيد من به سوي خانه خود برگشتم و نماز عشا را به جاي متن عربي: لَمْ أَعْطَنْ وَ لَمْ أَعْصِرْ وَ لَمْ أَعْرِمْ، فَلَمَّا قُتِلَ رَجَعْتُ إِلَى مَثَرَتِي وَ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ تَمُتُ. فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنَامِي، فَقَالَ: إِعْجَبْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عليه و آله ! فَقُلْتُ: ما لي وَلَهُ؟ فَأَخَذَ يَتَلَابِيبي وَ جَرَنِي إِلَيْهِ، فَأَذَا النَّبِيَّ ص جَالِسٌ فِي صَحْرَاءَ، حَاسِرٌ عَن ذِرَاعِيهِ، أَخِذُ بِحَرْبَةٍ، وَ مَلِكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِي يَدِهِ سَيْفٌ مِّن نَّارٍ فَقَتَلَ أَصْحَابِي التَّسْعَةَ، فَلَمَّا ضَرَبَ ضَرْبَةَ التَّهَبَّتِ أُنْفُسُهُمْ نَارًا. فَذَنُوتُ مِنْهُ وَ جَثُوتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قُلْتُ: أَلَسَلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، وَ مَكَثَ طَوِيلًا. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ إِنْتَهَكْتَ حُرْمَتِي وَ قَتَلْتَ عِزَّتِي وَ لَمْ تَرَعْ حَقِّي وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ اللَّهُ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفِي، وَ لَا طَعَنْتُ. بِرُمُحٍ وَ لَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ. ترجمه : آوردم و به خواب رفتم پس در عالم رویا شخصی به نزد من آمد و به من گفت : رسول خدا علیه السلام تو را طلب نموده ، به نزد پیامبر بیا. گفتم : مرا با رسول چه کار است؟! پس آن شخص گریبان مرا گرفت و کشان کشان تا به خدمت پیامبر آورد. پس آن جناب را دیدم در صحرایی نشسته و آستین های خود را تا مرفق بالا زده و حربه ای در دست دارد و فرشته ای در پیش روی آن حضرت صلی الله علیه و اله ایستاده و شمشیری از آتش در دست دارد و آن نه نفر دیگر هم حاضر بودند. آن فرشته آن نه نفر را به این کیفیت به قتل رسانید که هر يك را ضربتی که می زد شعله آتش او را فرو می گرفت و به درك می رفت . پس من نزدیک خدمت شدم و در حضور آن جناب به دو زانو نشستم و گفتم : (السلام عليك يا رسول الله!) آن حضرت جواب سلام مرا نفرمود. مدتی دراز سر مبارك را به زیر افکند سپس سرش را بالا نمود و فرمود: ای دشمن خدا! حرمت مرا شکستی و عترت مرا به قتل رسانیدی و رعایت حق را ننمودی و کردی آنچه کردی!!! پس من گفتم : یا رسول الله! به خدا سوگند که من نه شمشیر زدم و نه نیزه به کار بردم و نه تیر انداختم . متن عربی : فَقَالَ: صَدَقْتَ، وَ لَكِنَّ كَثَرَتِ السَّوَادُ، إِذْ ذُنُ مَيِّ فَذَنُوتُ مِنْهُ، فَإِذَا طَشْتُ مَمْلُوءًا. فَقَالَ لِي : هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْحُسَيْنِ ع ، فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ، فَانْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةِ لَا أَبْصُرُ شَيْئًا. وَ رُوي عَنِ الصَّادِقِ ع ، يَرْفَعُهُ إِلَيَّ النَّبِيُّ ص إِنَّهُ قَالَ: (إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفاطمةَ ع قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ، وَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنُ ع وَ رَأْسُهُ فِي يَدِهِ. فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلِكٌ مُّقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ إِلَّا بَكَى لَهَا. فَيَمِثُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ (۲۳) وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتَلَتَهُ بِلا رَأْسٍ. فَيَجْمَعُ اللَّهُ لِي قَتَلَتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرَكَ فِي دَمِهِ، فَأَقْتُلُهُمْ حَتَّى آتِيَعَلِي آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص . ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع ترجمه : رسول خدا فرمود: راست می گویی و لکن سیاهی لشکر بودی و بر تعداد آنها افزودی آنگاه فرمود: به نزدیک من بیا و چون نزدیک شدم در خدمتش طشتی پر از خون دیدم ، پس حضرت فرمود: این خون فرزندم حسین است و سپس از آن خون مانند سرمه در چشمانم کشید و وقتی از خواب بیدار گشتم ، دیدم دیگر چشمم جایی را نمی بیند از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مرفوعا از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده که چون روز قیامت شود از برای فاطمه زهرا قبه ای از نور نصب می نمایند و حسین علیه السلام به محشر می آید در حالتی که سر خود را بر روی دست گرفته و سر بر بدن ندارد و چون فاطمه علیه السلام او را به این شکل ببیند يك نعره می زند که هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل نمی ماند مگر آنکه همی به گریه می افتند. سپس خدای عزوجل ، حسین علیه السلام را به بهترین صورتهای از برای فاطمه زهرا علیه السلام مثل می نماید و در آن حال ، حسین علیه السلام در حالی که سر بر بدن ندارد به قاتلان خود مخاصمه می کند سپس خداوند، کشندگان او را و آنانکه سر از بدن اطهرش جدا نمودند و یا به نحوی در ریختن خون آن مظلوم شرکت داشته اند در مکانی جمع می کند و من همه آنان را به قتل می رسانم . سپس خدای عزوجل آنان را زنده می کند باز جناب امیر مؤمنان علیه السلام همه ایشان را مقتول می نماید؛ باز زنده می شوند و امام حسن علیه السلام آن آشقی را به قتل می رساند و باز خدا ایشان را زنده می کند پس

امام متن عربی : ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ دُرِّيَّتِنَا أَحَدٌ إِلَّا قَتَلَهُمْ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشَفُ الْعَيْظُ وَ يُنْسَى الْحُزْنُ). ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع : (رَجِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا، هُمْ وَ اللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُمْ الْمُشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ) وَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: (إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتِي فَاطِمَةُ ع فِي لَمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا. فَيَقَالُ لَهَا: اءْذْخُلِي الْجَنَّةَ. فَتَقُولُ: لَا اءْذْخُلُ حَتَّى اءْءَلَمَ مَا صَنَعَ يَوْلَدِي مِنْ بَعْدِي. فَيَقَالُ: لَهَا اءْءُظْرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ، فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرَحُ لِصِرَاحِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا). وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : (وَ تُنَادِي وَاءِلَدَاهُ، وَائِمْرَةً فَوْاءِلَدَاهُ). ترجمه : حسین علیه السلام آنان را به قتل می آورد و باز زنده می گردند پس احادی از ذریه ما باقی نمی ماند مگر آنکه هر کدام یک مرتبه آنها را به قتل می رساند در این هنگام غیظ و خشم ما فرو می نشیند و اندوه و مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خاطرها رفته و به فراموشی سپرده می شود(۲۴) پس از آن ، امام جعفر علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا سوگند که ایشان مؤمنان بر حق اند به خدا قسم ! آنها به واسطه درازی حزن و اندوه و حسرتشان ، در مصیبت با ما شریکند و از رسول خدا علیه السلام مروی است که فرمود: چون قیامت شود فاطمه زهرا علیه السلام در حالی که زنان اطرافش را گرفته اند، می آید، پس به او گفته می شود داخل بهشت شو! فاطمه علیه السلام می گوید: من داخل بهشت نمی شوم تا آنکه بدانم بعد از رحلت من از دنیا، با فرزندم حسین علیه السلام چگونه رفتار کرده اند. پس به او گفته می شود: (انظري في قلب القيامة ؛) یعنی به وسط صحرائ محشر نظر نما! چون نظر نماید حسین علیه السلام را می بیند ایستاده و سر در بدن ندارد. در این هنگام فریاد بر می آورد و من نیز از فریاد او به فریاد می آیم و فرشتگان هم به فریاد می افتند. و در روایت دیگر چنین وارد شده که فاطمه زهرا علیه السلام ندای (واولاده ، وائمره فواداه) بر می آورد. متن عربی : قَالَ: (فَيَعْصِبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبْهِبْ قَدْ اءَوْقَدَ عَلَيْهَا اءَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ، لَا يَدْخُلُهَا رَوْحٌ اءَبَدًا وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ اءَبَدًا. فَيَقَالُ لَهَا: اَلْتَقَطِي قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ ع ، فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَأَذا صَارُوا فِي حَوْصَلِهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرُوا وَ زَفَرُوا بِهَا. فَيَنْطَقُونَ بِأَلْسِنَةٍ دَلِقَةٍ نَاطِقَةٍ: يَا رَبِّ يَمْ اءَوْجَبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عِبْدَةِ الْاَوْثَانِ؟ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: لَيْسَ مَنْ عِلِمَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ). رَوَى هَذِهِ الْحَدِيثَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهِ فِي كِتَابِ (عِقَابِ الْأَعْمَالِ). وَ رَأَيْتُ فِي الْمَجْلَدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ (تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بَيْعَادَ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَبِي الْعَبَّاسِ الْأَزْدِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ : إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ فَأَغْفِرْ لَهُ ترجمه : در آن هنگام خدای عزوجل از برای داد خواهی فاطمه علیه السلام ، به غضب می آید، پس امر می کند آتشی را که نام او (هب هب) است و هزار سال افروخته شده تا آنکه به غایت سیاه گردیده که هرگز نسیم روحی در آن داخل نمی گردد و هیچ غم و اندوهی از درون آن خارج نمی شود پس خطاب به آن آتش می رسد که به مانند دانه ، آن کسانی را که حسین علیه السلام را کشتند، بر چین ؛ آتش آنان را از میان مردم بر می چیند و چون در میان آتش هَبْ هَبْ جای گرفتند، آن آتش مانند اسب شیهه می کشد و ایشان نیز به شیهه او، شیهه می کشند و (هَبْ هَبْ) به نعره می آید و آنان هم به نعره او، نعره می کشند و (هَبْ هَبْ) به شعله خویش به فریاد می آید و آنها نیز به فریاد او، فریاد می کنند. پس ایشان به زبان گویا به سخن می آیند که پروردگار را، به چه علت ما را قبل از بت پرستان (۲۵) ، مستوجب آتش نمودی ؟ از جانب رب العزة جواب به ایشان می رسد که آن کس که می داند مانند کسی که نمی داند، نیست . سید ابن طاووس - اعلي الله مقامه - می گوید: این

خبر را ابن بابویه در کتاب (عقاب الاعمال) ذکر نموده و فرموده که آن را در مجلد سوم کتاب (تذیل) شیخ محدثین بغداد محمد بن نجار، که در شرح حالات فاطمه بنت ابی العباس ائزدي است ، دیده ام سیخ مزبور به اسناد خود از طلحه روایت نموده که او گفت : شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله می فرمود: موسی بن عمران - علی نبینا و علیه السلام - متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-. ترجمه : از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرز پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران ! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-. ترجمه : از پروردگار خود سوال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرز. پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران ! اگر از من در خواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی ابی طالب علیه السلام . المسلك الثالث في الأمور الممتأخرة عَنْ قَتْلِهِ ع وَ هِيَ تَمَامٌ مَا أَشْرْنَا إِلَيْهِ. متن عربی : قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاء - مَعَ خَوْلِي بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَ حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَزْدِيِّ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَنُطِّقَتْ وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ. وَ أَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ، ثُمَّ رَحَلَ يَمُنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ، ع وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ ص عَلِيٍّ إِخْلَاصَ إِفْتَارِبِ الْجَمَالِ بِغَيْرِ وَطْءٍ ترجمه : مسلك سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسآل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء واقع گردیده و در این قسمت مدعاها از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید روای گوید: عمر سعد لعین پس از قتل فرزندان خاتم النبیین ، سر مطهر امام شهید را در همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدي - لعنهما الله - به نزد عبیدالله بن زیاد بد نهاد، روانه داشت و نیز حکم داد که سرهای انور سایر شهداء - رضوان الله عليهم اجمعين - چه از اصحاب و یاران و چه از اهل بیت و جان نثاران آن حضرت را پاک و پاکیزه نمودند و آنان را با شمر بن ذی الجوشن پلید و قیس بن اشعث با سرهای مطهر به سوی کوفه رفتند و عمر سعد خود نیز روز عاشورا و روز یازدهم را تا هنگام زوال در زمین کربلا اقامت نمود و بعد از زوال ، آن اهل بیت غم آمال و آن کسانی را که از طوفان ستم آن اشقیاء در سرزمین محنت و بلا، باقی مانده بودند از عیالات حسین علیه السلام را بر روی پلاسهای متن عربی : وَ لَا غِطَاءٍ مُكَشَّفَاتٍ الْوُجُوهَ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ، وَ سَافُوهُنَّ كَمَا يُسَافِقُ سَبْيُ التُّرْكِ وَ الرُّومِ فِي أَشَدِّ الْمَصَائِبِ وَ الْهُمُومِ. وَ لِلَّهِ دُرٌّ قَائِلِهِ : يُصَلِّي عَلَيَّ الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُغْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا لَعَجِبُ وَ قَالَ آخَرُ: أَعْرَجُوا أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ رُوِيَ: أَنَّ رُؤُسَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ع كَانَتْ ثَمَانِيَّةً وَ سَبْعِينَ رَأْسًا، فَأَقْتَسَمَتْهَا الْقَبَائِلُ، لِيَقْرَبَ بِذَلِكَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ: فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بَثْلَانَةَ عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَ جَاءَتْ هَوَازُنُ بِأَثْنَيْ عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. لَعَنَهُمُ اللَّهُ. وَ جَاءَتْ تَمِيمُ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا. ترجمه : بی هودج شتران ، سوار نمودند زنان آل عصمت و طهارت را که امانتهای انبیاء بودند مانند اسیران ترك و روم با شدت مصیبت و کثرت

غم و غصه ، به اسیری می بردند. شاعر عرب این مصیبت عظمی را به رشته نظم در آورده : (یصلي علي المبعوث من ...؛ این قضیه بسیار شگفت آور است که مردم بر پیغمبر مبعوث که از آل هشام است ، تحیت و درود بر روح پاکش می فرستند و از طرف دیگر، فرزندان و خاندان او را به قتل می رسانند!! آیا آن امتی که امام حسین علیه السلام را به ظلم و ستم به شهادت رساندند، می توانند در روز قیامت از جد بزرگوارش امید شفاعت داشته باشند؟! روایت است که سرهای مطهر اصحاب امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر نورانی بودند قبیله های اعراب برای تقرب جستن به ابن زیاد پست فطرت و یزید حرام زاده بد طینت ، در میان خود قسمت نمودند به این نحو که طایفه (کنده) سیزده سر مطهر را برداشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث پلید بود قبیله (هوازن) دوازده سر مؤ من ممتحن را گرفتند به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - و گروه تمیم هفده سر عنبر شمیم را برداشتند و بنی اسد شانزده سر از آن بندگان خدای احد، را بردند و قبیله مذحج هفت سر و باقی مردم پرشر سیزده سر انور را قسمت نمودند و با خود به کوفه آوردند. متن عربی : وَ جَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بِسِتَّةَ عَشَرَ رَأْسًا وَ جَاءَتْ سَائِرُ النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا. قَالَ الرَّأْيِي : وَ لَمَّا انْقَضَ ابْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَنْ كَرْبَلَاءَ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَصَلُّوا عَلَى تِلْكَ الْجُثَّةِ الطَّوَاهِرِ الْمُزْمَلَةِ بِالْإِمَاءِ ، وَ دَفَنُوهَا عَلَى مَا هِيَ الْأَنْ عَلَى وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبِي الْمُشَارِ إِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِنَّ. قَالَ الرَّأْيِي : فَأَشْرَفَتْ إِمْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفِيَّاتِ ، فَقَالَتْ: مِنْ أَيْ الْأَسَارِيِّ أَعْتَنَ ؟ فَقُلْنَا نَحْنُ أَسَارِي آلِ مُحَمَّدٍ ص . فَتَزَلَّتْ مِنْ سَطْحِهَا ، فَجَمَعَتْ مَلَاءً وَ أَزْرًا وَ مَقَانِعَ ، فَأَعْطَتْهُنَّ فَتَغَطَّيْنَ. قَالَ الرَّأْيِي : وَ كَانَ مَعَ الْبَيْسَاءِ عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ ع ، قَدْ نَهَكَتْهُ الْعِلَّةُ ، وَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنِّي ، وَ كَانَ قَدْ وَاسِيَ عَمَّهُ وَ إِمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلَى ضَرْبِ السُّيُوفِ وَ طَعْنِ الرَّمَاكِ ، وَ إِنَّمَا أُرِثْتُ وَ قَدْ أُتُخِنَ بِالْجِرَاحِ. ترجمه : به خاکسپاری شهدای گلگون کفن راوی گوید: چون ابن سعد لعین بیرون آمد از آن سرزمین ، رفت به سوی کوفه با دستهای خونین ، جماعتی از طایفه بنی اسد از خانه های خود بیرون آمدند و بر آن اجساد طایفه و طاهره ، نماز گزارند و آن شهدا را به خاک سپردند در همان مکانی که اینک قبرهای آنهاست ابن سعد لعین ، اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و قبه همراه خود به کوفه رسانید و چون اهل بیت نزدیک کوفه رسیدند، مردم برای تماشای اسیران به اطراف شهر آمدند در این هنگام زنی از زنان کوفه بر پشت بام آمد و فریاد زد: (من ای الاساری انتن؟) شما اسیران از کدام قبیله و خاندانید؟ اسیران گفتند: (نحن اساری آل محمد!) ما اسیران از آل محمد هستیم ! در این موقع آن زن از پشت بام پائین آمد و چندین قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقدیمشان نمود آنان آن لباس و پوشاکها را پذیرفتند و آنها را حجاب و پرده خویش نمودند. راوی گوید: امام سجاد علیه السلام هم همراه زنان اهل بیت ، اسیر اشقیاء لثام ، بود، در حال یکه مرض او را ضعیف و ناتوان ساخته بود و حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نیز با زنان اسیر بود و او شرط مواسات در خدمت عموی بزرگوار و امام عالی قدر خود به جای آورده و صبر بسیار بر ضربت شمشیر و زخم نیزه نموده بود و در اثر زخمهای بسیار که بر بدن شریفش رسیده بود، ضعیف و ناتوان گردید. متن عربی : وَ رَوَى مُصَيِّفُ كِتَابِ (الْمَصَابِيحِ): أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُثَنِّي قَتَلَ بَيْنَ يَدَي عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ أَصَابَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ جِرَاحًا ، فَأَخَذَهُ خَالُهُ أَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ ، فَحَمَلَهُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرَأَ ، وَ حَمَلَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ. وَ كَانَ مَعَهُمْ أَيْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَلَدَا الْحَسَنِ السَّبِيطِ ع . فَجَعَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَنْوَحُونَ وَ يَبْكُونَ. فَقَالَ عَلَى بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (أَتَتَوَخَّوْنَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا؟! قَمَنْ الَّذِي قَتَلَنَا. قَالَ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمِ الْأَسَدِيِّ وَ نَظَرْتُ إِلَى زَيْتَبَ ابْنَةِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ ، فَلَمْ

أَرْ حَفِرَةً قَطُّ أَتَنطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفَرِّغُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ، وَ قَدْ أَوْمَأَتْ أَلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا، فَأَرْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَيَّ جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ. أَمَّا بَعْدُ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخُتَلِ وَ الْعَدْرِ، ترجمه : مصنف کتاب (مصابیح) روایت کرده که حسن مثنیٰ فرزند امام حسن علیه السلام در آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقیا را به جهنم فرستاد و هیجده زخم بر بدن شریفش وارد آمد و در آن حال ، دایمی او اسماء بن خارجه او را از میان معرکه برداشت و به سوی کوفه آورد و زخمهای بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود یافت و او را روانه مدینه ساخت همچنین در میان اسیران ، زید و عمرو، فرزندان امام حسن علیه السلام بودند هنگامی که اهل کوفه اهل بیت را دیدند، شروع به گریه و زاری نمودند امام زین العابدین علیه السلام فرمود: (اتنوحون و تبكون...) (ای اهل کوفه ! در اینجا اجتماع نموده اید و بر حال ما گریه می کنید؟ و چه کسی عزیزان ما را به قتل رسانیده؟! سخنرانی زینب علیه السلام در کوفه بشیر بن حدلم اسدی می گوید: در آن روز به سوی زینب دختر امیر المومنین علیه السلام متوجه شدم ، به خدا سوگند! در عین حال که سخنوری توانا و بی نظیری بود، حیا و متانت سراپای او را فرا گرفته بود و گویا سخنان گهربار علی علیه السلام از زبان رسای او فرو می ریخت و او علی وار سخن می راند به مردم اشاره نمود سکوت را مراعات نمایند در این هنگام نفسها در سینه ها حبس گشت و زنگهای شتران از صدا افتاد پس زینب کبری علیه السلام شروع به سخنرانی نمود: (الحمد لله....) (اما بعد، ای مردم کوفه ! ای اهل خدعه و غدر! آیا برای گرفتاری ما گریه می کنید؛ پس اشک چشمانتان خشک مباد! متن عربی : اَتَبْكُونَ؟ فَلَا رَقَاةَ الدَّمْعَةِ، وَ لَا هَدَاةَ الرَّثَةِ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النَّبِيِّ النَّقْصَتِ عَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَتْنُكَا، تَتَّخِذُونَ إِيمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ. أَلَا وَ هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَ النَّطْفُ، وَ الصَّدْرُ الشَّيْفُ، وَ مَلَقَ الْأَمَاءِ، وَ عَمَزَ الْأَعْدَاءِ؟ أَوُ كَمَرَعِي عَلَي دِمْنَةٍ. أَوُ كَفِصَّةٍ عَلَي مَلْخُودَةٍ، أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَوُ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. اَتَبْكُونَ وَ تَتَّحِبُونَ؟ أَيْ وَ اللَّهُ قَابُكُوا كَثِيرًا، وَ أَصْحَكُوا قَلِيلًا. فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ شَنَارِهَا، وَ لَنْ تَرَحُّوْهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا أَبَدًا. وَ أَتَيْ تَرَحُّوْنَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ، وَ مَفْزَعِ نَارِ لَيْتِكُمْ، وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ، وَ مِدْرَةِ سُنَّتِكُمْ. أَلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ، وَ بُعْدَا لَكُمْ وَ سُخْخَا، فَلَقَدْ تَرْجَمَهُ : و ناله های تان فرو منشیناد! جز این نیست که مثل شما مردم مثل آن زن است که رشته خود را بعد از آنکه محکم تابیده شده باشد تاب آن را باز گرداند شما ایمان خود را مایه دغلی و مکر و خیانت در میان خود می گیرید؛ آیا در شما صفتی هست الا به خود بستن بی حقیقت و لاف و گزاف زدن و به جز الایش به آنچه موجب عیب و عار است و مگر سینه ها مملو از کینه و زبان چاپلوسی مانند کنیزکان و چشمک زدن مانند کفار و دشمنان دین .(۲۶) یا گیاهی را مانید که در منجلاها می روید که قابل خوردن نیست یا به نقره ای مانید که گور مرده را به آن آرایش دهند. ظاهرت چون گور کافر پر حلل باطنت قهر خدا عزوجل (۲۷) آگاه باشید که بد کاری بوده آنچه را که نفس های شما برای شما پیش فرستاد که موجب سخط الهی بود و شما در عذاب آخرت ، جاویدان و مخلد خواهید بود. آیا گریه و ناله می نمایید، بلی به خدا که گریه بسیار و خنده کم باید بکنید؛ زیرا به حقیقت که به ننگ و عار روزگار آلوده شدید که این پلید را به هیچ آبی نتوان شست ؛ لوث گناه کشتن سلیل خاتم نبوت و سید شباب اهل جنت را چگونه توان شست؟! کشتن همان کسی که در اختیار نمودن امور، او پناه شما بود و در هنگام نزول بلا، فریاد رس شما و در مقام حجت با خصم ، رهنمای شما و در آموختن سنت رسول الله صل الله علیه و اله را، بزرگ شما بود.(۲۸) متن عربی : خَابَ السَّعْيُ، وَ تَبَّتِ الْأَيْدِي ، وَ خَسِرَتِ الصِّقَّةُ، وَ بُؤِثُ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلَيكُمْ الذِّلَّةُ

وَالْمُسْكَنَةُ. وَيَلْكُمُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، أَتَدْرُونَ أَيْ كَيْدَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرِيتُمْ؟! وَ أَيْ كَرِيمَةَ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟! وَ أَيْ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟! وَ أَيْ حُرْمَةَ لَهُ أَنْتَهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلَءَاءَ عَنَاءٍ سَوْدَاءَ فَقْمَاءَ. وَ فِي بَعْضِهَا: حَرْقَاءَ شَوْهَاءَ، كَطِلَاعِ الْأَرْضِ وَ مِلَاءِ السَّمَاءِ. أَفَعَجَبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ إِخْزِي وَ أَنْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ، فَلَا يَسْتَخِفُّكُمْ الْمَهْلُ، فَأَنْتُمْ لَا يَحْفَظُهُ الْيَدَارُ وَ لَا يَخَافُ قُوَّةَ النَّارِ، وَ أَنَّ رَبَّكُمْ لِبِالْمَرْصَادِ. قَالَ الرَّاوي : قَوْلَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حِيَارِي يَبْكُونَ، وَ قَدْ وَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ. ترجمه : آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید، هلاکت و دروئی از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به نومیدی کشید کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله شما؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت ؛ وای بر شما باد، ای اهل کوفه ! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه ، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهی ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید. آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یآوری نخواهد بود؛ پس به واسطه آنکه خدایتان مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید؛ زیرا عجله در انتقام ، خدای را به شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که بیر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود. به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است (تا داد مظلوم از ظالم ستاند). راوی گوید: به خدا سوگند! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حران ، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند. متن عربی : وَ رَأَيْتُ شَيْخًا وَاقِفًا إِلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَبِي أَيْنَ أَنْتُمْ وَ أَيْنَ كُهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ، وَ شَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَ نِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَ نَسْلُكُمْ خَيْرُ النَّسْلِ، لَا يُخْزِي وَ لَا يُبْزِي . وَ رَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ جَدِّي ع قَالَ: خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصُّغْرَى بَعْدَ أَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَتْ: رَأَيْتُ لِحْمًا لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَزَيْتَةُ الْعَرْشِ إِلَى الشَّرَى ، أَعْجَبْتُ بِهِ وَ أَعْتَوَّلْتُ عَلَيْهِ. وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ دُرَيْتَهُ دُيُخُوا بِشَطِّ الْفُرَاتِ بِغَيْرِ دَحْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكُذْبَ، وَ أَنَّ أَعُولَ عَلَيْكَ خِلَافَ مَا أُنْزِلَتْ مِنْ أَعْزِ الْعُهُودِ لَوْصِيَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع ، الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ، أَلَمْقُولِ بِغَيْرِ ترجمه : پیر مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت : پدر و مادرم به فدای شما باد؛ پیران شما از بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد. سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها زید بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت : پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود: فاطمه صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید، خطبه ای به این مضمون خواند: (الحمد لله)؛ حمد و سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش خداوند مهربان ، تا سطح زمین و آسمان ! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را به او می سپارم و شهادت می دهم که بجز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک ، است و گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود، و بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگارا، به تو پناه می برم از اینکه بر تو

دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی بر پیغمبر که از امت ، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام ، متن عربی : ذَنْبٌ كَمَا قُتِلَ وَلَئِذَا يَأْتِيهِ مِنَ الْمَوْتِ يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَعْشَرٌ مُسْلِمٌ يَأْتِسُّرُهُمْ ، تَعَسَا لِرُءُوسِهِمْ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضِمَامًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ مَخْمُودٌ النَّقِيبَةُ طَيِّبُ الْعَرِكَةِ ، مَعْرُوفُ الْمَنَاقِبِ ، مَشْهُورُ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا عَذْلٌ عَازِلٌ. هَدَيْتُهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا ، وَ حَمِدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا ، وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَلِرَسُولِكَ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا ، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ رَضِيئَةً فَآخَرْتَهُ وَ هَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. اءَمَّا بَعْدُ ، يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ ، يَا اَهْلَ الْمَكَّةِ وَالْعَدْرِ وَالْخَبَلَاءِ. فَإِنَّ اَهْلَ بَيْتٍ ابْتَلَانَا اللَّهُ بِكُمْ ، وَ ابْتَلَاكُمْ بِنَا ، فَجَعَلَ بَلَاءَنَا حَسَنًا ، وَ جَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَ فَهْمَهُ لَدَيْنَا. فَتَحْنُ عَيْنَهُ عِلْمِهِ وَ وَعَاءُ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى اَهْلِ الْاَرْضِ فِي يَلَدِهِ لِعِبَادِهِ. ترجمه : آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را بی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در روز گذشته کشته اند ، به قتل رسانیدند. (قتل علی علیه السلام) در خانه ای از خانه های خدا (یعنی مسجد کوفه) واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع ننمودند و نه آن هنگام که از این دنیای فانی به سرای جاودانی رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور بود. خداوند، او چنان بود که هیچ گاه ملامت ملامت کنندگان او را در حق بندگی ات و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خشنودی پیغمبرت ، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی . او لذا در دنیای فانی را پشت پا زده و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود. تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی ، (اما بعد...)؛ ای جماعت کوفه ! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ما ییم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل متن عربی : اءَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا بَيْنًا. فَكَذَّبْتُمُونَا ، وَ كَفَرْتُمُونَا. وَ رَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَ اَمْوَالَنَا نَهَبًا. كَانَتْ اَمْوَالُكُمْ تَرْكًا وَ كَانَتْ اَمْوَالُكُمْ جَدًّا بِالْاُمَمِ ، وَ سَيُوفُكُمْ تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ لِجَفْدٍ مُتَقَدِّمٍ. قَرَّتْ لِدَيْكَ عُيُونُكُمْ ، وَ فَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ. اِفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ مَكْرًا مَكْرُومًا وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. فَلَا تَدْعُوَكُمْ اَنْفُسُكُمْ إِلَى الْجَدَلِ بِمَا اَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالْتُمْ اَبْدَانَكُمْ مِنْ اَمْوَالِنَا. فَإِنَّ مَا اَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَبْرَأَهَا اَنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. ترجمه : ما را (به تحمل و صبور و ظلم های شما) مبتلا ساخت و شما را به وجود ما (که جز حق گفتار و کردار نداریم) امتحان نمود و امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ما ییم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باری تعالی و ما ییم حجت حق بر روی زمین در بلاد او از برای بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واطسه محمد مصطفی صل الله علیه و اله بر بسیاری از مخلوقات فضیلت داد به فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است ، مصل آنکه ما از اسیران ترك و تاتاریم همچنان که در روز گذشته جد ما علی علیه السلام را کشتید و هنوز خونهای ما اهل بیت ، از دم شمشیرهای شما می چکد به واسطه عدوات و کینه دیرینه که از زمان جاهلیت داشتید و برای همین نیز چشمانتان و

دل‌هایتان شاد رديه از روي افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مكری كه انگيختيد و خدا بهترين مكر كنندگان است ؛ پس نشايد كه نفس شما دعوت كند شما را به سوي فرح و سرور به واسطه رسيدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ريختيد و دست شما به اموال ما رسيد به درستي كه اين مصيبت هاي بزرگ كه به ما رسيده است خداند متعال پيش از خلفت در كتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن مي فرمايد: (ما اصاب من مصيبة....)؛ يعني هيچ مصيبتی در زمين و نه در وجود شما روي نمي دهد مگر اينكه همه آنها قبل از متن عربي : تَبَا لَكُمْ، فَانْتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ، وَ تَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ تَقِمَاتٌ، فَيُسْجِئُكُمْ بِعَذَابٍ وَ يَذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْالِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، اِءَلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. وَلَكُمْ، اءَتَذَرُونَ اءَيَّةً يَدِّ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ؟ وَ اءَيَّةُ نَفْسٍ نَزَعَتْ اِلَي قِتَالِنَا؟ اءَمْرٌ بِاءِيَّةِ رَجُلٍ مَشَيْتُمْ اِلَيْنَا تَبْعُونَ مَحَارِبَتَنَا؟ قَسَتْ وَ اللَّهُ قُلُوبُكُمْ، وَ غَلَطَتْ اءَكْبَادُكُمْ، وَ طُيَعَ عَلَي اءَفْدِيَتِكُمْ، وَ خُتِمَ عَلَي اءَسْمَاعِكُمْ وَ اءَبْصَارِكُمْ (سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَ اءَمْلَى لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلَي بَصَرِكُمْ) عِشَاوَةً فَاءَتْتُمُ لَا تَهْتَدُونَ. فَتَبَا لَكُمْ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، اءَيُّ تِرَاتٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قَبْلَكُمْ وَ دُخُولٍ لَهُ لَدَيْكُمْ بِمَا عَدَرْتُمْ بِاءِخِيهِ عَلَيِّ بْنِ اءَبِي طَالِبٍ جَدِّي وَ بَنِيهِ وَ عِترَةِ النَّبِيِّ الْاَخْبَارِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ، وَ افْتَحَرَ بِذَلِكَ مُفْتَحِرُكُمْ فَقَالَ: ترجمه : آنكه زمين را بيافرينم در لوح محفوظ ثبت است و اين امر براي خدا آسان است اين به خاطر آن است كه براي آنچه از دست داده ايد تاءسف نخوريد و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمانه نباشيد و خداوند هيچ متكبر فخر فروشي را دوست ندارد! زيان و هلاكت بر شما باد! منتظر باشيد لعنت و عذاب الهي را چنان عذابى كه گويا الان بر شما رسيده و نعمت هايي را كه گويا پي در پي از آسمان نازل مي شود؛ پس ريشه وجود شما را به تيشه هاي عذاب بيرون خواهد افكند و گروهى از شما خواهد كه مسلط شود بر گروهى ديگر (كه سختى عذاب را براي همدىگر بچشانيد) از آن پس همگى در عذاب دردناك جاويدان خواهيد بود؛ زيرا بر ماستم كرديد و لعنت خدا مرا ستمكاران راشته و اى بر شما باد! ايا مي دانيد كه چه دستى از شما و چه نفسى شايق گرديده كه با ما قتال كنيد و با کدام پا به جنگ ما آمديد؟ به خدا سوگند قلبهايتان سخت و جگرهايتان پر غيظ و كينه گشته و مهر ظلاليت بر دلهايتان و بر گوشها و ديدگانتان زده شده و شيطان با وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان كشيده ؛ پس هرگز هدايت نخواهيد شد اى اهل كوفه ! زيان و هلاكت بر شما باد! آيا مي دانيد چند خون از رسول خدا صلي الله عليه و آله و فرزندان و عترت پاك او را در دل داريد تا به حدى كه به كشتن ما اهل بيت ، فخر و مباهات مي كنيد! و به اين مضمون گويا هستيد كه : متن عربي : نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفٍ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحٍ وَ سَبَيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبْيِ ثَرْكِ وَ نَطَخْنَاهُمْ فاءِيَّ يَطَاحُ بِفِيكَ اءِيَّهَا الْفَائِلُ الْكَنْكَتُ وَ الْاَثْلُبُ، افْتَحَرْتَ يَقْتُلُ قَوْمَ رِكَاهُمْ اللَّهُ وَ اءَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فاءَ كُظِمَ وَ افْعَ كَمَا اءَفْعَى اءَبُوكَ، فاءَ مَا لِكُلِّ امْرِءٍ مَا اَكْتَسَبَ وَ مَا قَدَمَتْ يَدَا. اءَحَسَدْتُمُونَا - وَيَلَا لَكُمْ - عَلَي مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ. شِعْرُ: فَمَا دَبْنَا اَنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَ بَحْرُكَ سَاحٍ لَا بُوَارِي الدَّعَامِصَا (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.) قَالَ: وَ ارْتَفَعَتِ الْاَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ، وَ قَالُوا: حَسْبُكَ ياءَبْنَةُ الطَّيِّبِينَ، فَقَدْ اءَحْرَقَتْ قُلُوبُنَا وَ اءَنْصَحَتْ نُحُورُنَا وَ اءَضْرَمَتْ اءَجْوَأَنَا، فَسَكَنْتَ. ترجمه : (نحن قتلنا...) يعني ما كشتيم علي و فرزندان علي را با شمشيرهاي هندي و نيزه ها و زنان ايشان را اسير نموديم مانند اسيران ترك و ايشان را شكست داديم چه شكستي ! اى گوينده چنين سخنان ، خاك بر دهانت باد! اى بخر مي كني به كشتن گروهى كه خداوند تعالي ايشان را پاك و پاكيژه گردانيده است و رجس و پليدي را از ايشان برداشته اى شخص پليد! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر

دم خود بنشین چنانکه پدرت نشست . همانان برای هر کی همان جزای است که کسب نموده و به دست خویش به سوي قیامت پیش فرستاده است آیا بر ما حسد می بردید؟ وای بر شما به واسطه آنچه که خدای تعالی ما را فضیلت داده و این شعر را ذکر فرمود: (فما ذنبنا....)؛ یعنی ما را چه گناه است اگر چند روزی (به امر الهی) دریای شوکت و جلال و فضیلت ما به جوش آید و دریای اقبال تو آرام باشد به قسمی که که کفچلیز (دعموص) (۲۹) در آن نتواند پنهان بماند. (ذللك فضل) (۳۰) (و من لم) (۳۱) ؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است و هر کسی که خدا نوری برای او قرار نداده ، نوری برای او نیست راوی گوید: چون آن مخدره مکرمه این کلمات را ادا فرمود، صداها به گریه بلند شد و اهل کوفه عرضه داشتند: کافی است این فرمایشات ای دختر طیبین ! به تحقیق که دلهاي ما را کباب نمودی و گردنهای ما را نرم کردی و آتش اندوه به اندرون و باطن ما افروختی . متن عربی :

قَالَ: وَ حَطَبْتُ اِئْمُرَ كَلْثُومٍ اِنَّهُ عَلَيَّ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَّرَاءِ كَلْبَتِهَا، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ، فَقَالَتْ: يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءًا لَكُمْ، مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ اَنْتُمْ اَمْوَالُهُ وَ وِرْثَتُمُوهُ وَ سَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَكَبْتُمُوهُ؟ قَتَبًا لَكُمْ وَ سُخْفًا، وَ لَكُمْ، اَعْتَدَرُونَ اَيَّ دَوَاقٍ دَهْتَكُمْ؟ وَ اَيَّ وَزِرٍ عَلَي طُهْرِكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ اَيَّ دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رَجَالٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ص ، وَ نَزَعَتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ اِلاَّ اِنَّ حَزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. ثُمَّ قَالَتْ: قَتَلْتُمْ اَخِي صَبْرًا قَوِيلًا لَمْ يَكُنْ سَتَجَزُونَ نَارًا حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكَهَا وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ اِلاَّ قَاءَ بَشِيرُوا بِالنَّارِ اِنَّكُمْ عَدَا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تَخَلَّدُوا ترجمه : پس آن مخدره مکرمه خاموش گردید. سخنرانی ام کلثوم علیه السلام راوی گوید: علیا مکرمه ام کلثوم دختر امیر مومنان علی علیه السلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در حالتی که صدا به گریه بلند کرده بود فرمود: ای اهل کوفه ! رسوایی بر شما باد! چه شد که حسین علیه السلام را خوار ساختید و او را بکشتید و اموالش را به غارت بردید و آن را متصرف شدید مانند تصرف میراث و زنان او را اسیر نمودید و ایشان را به رنج و سختی افکندید؛ پس زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چه داهی و جنایت بزرگی مرتکب شدید و چه بارگناه بر دوش گرفتید و چه خونها که ریختید و چه حرمی را مصیبت زده نمودید و چه دخترانی را غارت نمودید و چه اموالی را به تاراج بردید، کشتید آن مردان را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین خلق بودند و ترحم از دلهایتان کنده شده آگاه باشید که رستگاری برای لشکر خدای ست و لشکر شیطان خاسر و زیانکارند انگاه این ابیات را خواند: (قتلتم اخی)؛ برادر عزیزم را بی تقصیر با ازار و شکنجه کشتید همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزایان واویلا گوید! زود است که جزای شما آتش جهنم خواهد بود؛ آتشی که شعله اش فرو نمی نشیند و خونهای را ریختید که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن مجید و رسول حمید صلی الله علیه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت باد شما را به آتش جهنم که در فردای متن عربی :

وَ اَنَّنِي لَا بُكَى فِي حَيَاتِي عَلَي اَخِي عَلِي خَيْرٍ مَن بَعْدَ النَّبِيِّ سَيُولَدُ بِدَمْعٍ غَرِيظٍ مُسْتَهْلٍ مُكْفَكَفٍ عَلَي الْخَدِّ مَنِّي دَائِمًا لَيْسَ يُحْمَدُ قَالَ الرَّاوي : فَضَحَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ التَّوَجُّعِ، وَ تَشَرَّ النِّسَاءُ شُعُورَهُنَّ وَ وَضَعْنَ الثَّرَابَ عَلَي رُؤُوسِهِنَّ، وَ حَمَسْنَ وُجُوهَهُنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ، وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَ التُّبُّورِ، وَ بَكَى الرِّجَالُ وَ تَنَفَّوْا لِاحَاهُمْ، فَلَمْ يَرِ بَاكِئَةً وَ بَاكِ اَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ. ثُمَّ اَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع اَمَوا اِلَي النَّاسِ اِنَّ اسْكُتُوا، فَسَكُتُوا، فَقَامَ قَائِمًا، فَحَمَدَ اللَّهَ وَ اَنَّنِي عَلَيهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا هُوَ اَهْلُهُ فَصَلَّى عَلَيهِ، ثُمَّ قَالَ: (اَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَاعِنَا اَعْرِفْهُ بِنَفْسِي : اَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. اَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَ لَا تَرَاتٍ. ترجمه : قیامت در دوزخ

سقر، به یقین و حق ، جاویدان خواهید بود و اینک من در مدت زندگانی خود گریانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسین علیه السلام اشک خواهم ریخت ، بر آن کس گریه می کنم که پس از رسول صل الله علیه و اله بهترین مردم روی زمین بود پیوسته از چشمانم اشک مانند باران بر گونه هایم جاری است که آن را تمامی نیست . راوی گوید: مردم همگی صداها به گریه و نوحه بلند نمودند و زنان کوفه موها پریشان و خاک مصیبت بر سر ریختند و صورتهای خراشیدند و لطمه بر روی خود زدند و فریاد و اویلا بر آوردند و مردان کوفی نیز به گریه افتادند و ریش ها را کردند هیچ روزی به مانند آن روز در گریه و ناله نبودند. سخنرانی امام سجاد علیه السلام سپس امام سجاد علیه السلام به اهل کوفه اشاره نمود که ساکت باشید. پس همه ساکت شدند پس امام سجاد علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورد و نام نامی رسول گرامی صلی الله علیه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلی الله علیه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: ای مردم ! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد حسب و نسب مرا، پس من خود را برای او معرفی می کنم : منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ! منم فرزند آن کسی که او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنکه گناهی مرتکب شده باشد یا آنکه سبب قتل کسی گردیده باشد؛ منم فرزند کسی که هنک حرمت او را نمودند متن عربی : **إِنَّا ابْنُ مَنِ انْتَهَكَ حَرِيمَهُ وَ سَلَبَ نَعِيمَهُ وَ انْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَيَّ عِيَالَهُ. إِنَّا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفِيَ بِذَلِكَ فَخْرًا. إِنِّيهَا النَّاسُ، نَاشَدْتُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعْتَكُمُ كَتَبْتُمْ إِلَيَّ أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَعْنُفِيكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَذَلْتُمُوهُ؟ قَتَبًا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءَ لِرَأْيِكُمْ بِأَيَّةٍ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِزَّتِي وَ انْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي؟ قَالَ الرَّاوي : فَأَرْتَفَعْتُ أَصْوَاتٌ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ. فَقَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَأَ قَبْلَ نَصِيحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ص أَسْوَأَ حَسَنَةٍ). فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: نَحْنُ كُلُّنَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِإِمَامِكَ غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكَ وَ لَا رَاغِبِينَ عَنْكَ، فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَإِنَّا تَرْجَمُهُ : وَ حَقَّ نَعْمَتُش رَا نَاسِپَاسِي كَرَدَنَد وَ اَمَوَالِش رَا بَه غَارَت بَرَدَنَد وَ عِيَالِش رَا اَسِير نَمُودَنَد؛ منم فرزند آن کسی که به شکل (صبر) او را کشتند. این قدر زخم بر بدنش زدند که طاقت و توانایش برفت و همین شهید شدنش با ظلم و ستم در خفیه ما اهل بیت کفایت می کند. ای مردم ! شما را به خدا سوگند که آیا بر این مدعا آگاه و معترفید که نامه ها به پدرم نوشتید و با او غدر کردید و مکر نمودید و عهد و میثاق با به او دادید (که او را یاری کنید و با دشمنانش جنگ نمایید) و در عو، با او قتال کردید تا او را شهید نمودید پس بدی و زیان باد مرا آنچه را که از برای آخرت خود از پیش فرستاید و قبیح باد رأي شما! به کدام دیده به سوي رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خواهید نمود، که در روز قیامت به شما خواهد گفت : شما عترت ما را کشتید و هتک حرمت من نمودید؛ پس شما از امت من نیستید. راوی گوید: از هر جایی صدای ناله بلند شد و گروهی از کوفیان به گروهی دیگر همی گفتند که هلاک شدید و خود نمی دانید. پس آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند آن مرد را که اندرز مرا بپذیرد و وصیتم را در راه رضای خدا و رسولش و اهل بیتش قبول نماید؛ زیرا ما را در تاسی به رسول صلی الله علیه و آله کردار نیکو است . مردم کوفه همگی گفتند: ای فرزند رسول ! ما همه گوش به فرمان تویم و حرمت تو را نگهبانیم و از خدمت رو بر نمی گردانیم ؛ آنچه امر است رجوع بفرما، خدایت رحمت کند؛ ما با دشمنانت متن عربی : **حَرَبُ لِحَرْبِكَ وَ سِلْمٌ لِسِلْمِكَ، لَنَاءُ خُذَنَّا بَزِيدَ وَ تَبْرَأُ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا. فَقَالَ ع : (هِيَ هَاتِ هَيْهَاتَ، أَيْتُهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ، أَتُرِيدُونَ إِنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَيَّ****

أَبِي مِنْ قَبْلُ؟ كَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ، فَإِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُتِلَ أَبِي ص بِالْأَمْسِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، وَ لَمْ يُنَسَّ تَكُلْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَكُلْ أَبِي وَ بَنِي أَبِي، وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِهَاتِي وَ مِرَارْتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي، وَ غُصَصُهُ تَجَرِّي فِي فِرَاشِ صَدْرِي. وَ مَسَاءَلَتِي إِنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا. (ثُمَّ قَالَ: (لَا غَرَوُ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ إِيَّاكُمْ فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي أَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ إِعْظَمًا قَتِيلٍ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَزْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ) ثُمَّ قَالَ: رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسِي، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا. ترجمه: دشمنیم و با دوستانات دوستیم ما یزید پلید را به فتراک بسته به خدمت آوردیم و از آن کسی که بر تو و در حقیقت بر ما ستم روا داشت از او بیزاری می جویم امام سجاد علیه السلام فرمود: (هیئات هیئات....؟! یعنی هیئات هیئات! ای مردم غدار مکار، آنچه نفس شما به آن میل نموده، نخواهید رسید؛ تصمیم دارید همانطور که به پدرانم ستم نمودید بر من نیز همان سلوک روا دارید؟ (کلا روبرو الراقصات ((۲۳))؛ به پروردگار شتران هروله کننده سوگند! که چنین امری واقع نخواهد شد؛ زیرا هنرم جراحات مصیبت پدر بهبودی نیافته دیروز پدرم با یارانش به دست شما کشته شد هنوز مصیبت شهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرزندان پدرم فراموشم نگردیده و این غم غصه ها هنوز در کام من باقی است و تلخی آن راه نفس و گلویم را گرفته و در سینه ام گره بسته اکنون در خواستم آن است که نه یاور من باشید و نه دشمن ما آنگاه امام سجاد علیه السلام این ابیات را خواند: (لا غرو ان...؟! یعنی عجب نیست اگر حسین علیه السلام را کشتند؛ زیرا پدر او علی علیه السلام را نیز که بهتر از او بود به شهادت رساندند. پس خشنود نباشید ای کوفیان که حسین علیه السلام شهید شد؛ زیرا گناه این خوشحالی و خشنودی بسیار بزرگ است فرزند رسول صلی الله علیه و آله در کنار نهر فرات به شهادت نائل آمد، جانم به فدایش باد! جزای آن کس که او را شهید کرده، آتش جهنم است سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: (رضینا....؟! ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما. متن عربی: قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ، وَ إِذْ دَنَا عَامًّا، وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ إِذْ دَخَلَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَ وَ صِبْيَانُهُ إِلَيْهِ. فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلَيَّ عَ مُتَنَكِّرَةً، فَسَاءَلَ عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلَيَّ عَ. فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَ قَالَ: إِعْظَمُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ أَكْذَبَ إِخْدُوتَكُمْ!!! فَقَالَتْ: إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا، هَوْلَاءَ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَيَّ مَضْجِعِهِمْ، وَ سَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ فَأَنْظُرُ لِمَنِ الْقَلَجُ يَوْمَئِذٍ، هَبْلَتِكَ أُمُّكَ يَابْنَ مَرْجَانَةَ. ترجمه: اهل بیت علیه السلام امام در مجلس ابو زیاد راوی گوید: پس از ورود اهلی بیت علیه السلام، ابن زیاد بد بنیاد در قصر دار الاماره نشست و صلاي عام در داد که در آن مجلس عموم اهل کوفه حاضر گردند حکم نمود که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در پیش روی آن لعین نهادند و زنان و دختران اهلی بیت حضرت امام علیه السلام و کودکان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گردیدند؛ پس علیا مکرمه حضرت زینب خاتون علیه السلام به قسمی که او را شناسند و ملتفت حال او نگردند نشست ابن زیاد شقی از حال آن مخدره سؤ ال کرد، به او گفتند: این علیا مکرمه زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام است ابن زیاد لعین متوجه آن جناب شد و به زبان بریده این کلمات را بگفت: حمد خدا را که شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زینب در جواب ابن زیاد نانجیب، فرمود: روسایي براي فاسقان است و دروغگویی درشان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنین نیستیم باز ابن زیاد گفت: دیدی خدا با برادرت و اهل بیت تو چه کرد! زینب کبری فرمود: من بجز خوبی از پروردگارم ندیدم،

شهادی کربلا گروهی بودند (از بندگان خاص خدا) خدا عزوجل شهادت را برای ایشان مقدر فرموده بود و آنها به سوي آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدای تعالی بین تو و آنها جمع نماید و به حسابرسی پردازد و آنان علیه تو حجت اودند و با تو دشمنی نمایند؛ پس نظر نما که در روز رستاخیز رستگاری و پیروزی از آن کیست ؟ ای ابن مرجانه ! مادرت به عزایت نشیند. متن عربی : قَالَ الرَّاوي : فَغَضِبَ وَ كَأَنَّه هَمَّ بِهَا. فَقَالَ لَهُ عِمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّهَا إِمْرَأَةٌ، وَالْمَرَأَةُ لَا تُؤْخَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنْطِقِهَا. فَقَالَ: لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَى اللَّهَ قَلْبِي مِنْ طَاغِيَتِكَ الْحُسَيْنِ وَ الْعَصَاةِ الْمُرَدَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!!! فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي، وَ قَطَعْتَ فَرْعِي وَ اجْتَرَشْتَ أَصْلِي فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ اسْتَقْبَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَاعَةٌ، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا. فَقَالَتْ: يَابْنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرَأَةِ وَ السَّجَاعَةِ. ثُمَّ التَفَتَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهَ عَلِيًّا بْنُ الْحُسَيْنِ؟! فَقَالَ عَلِيُّ ع : (قَدْ كَانَ لِي آخُ يُسَمِّي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ قَتْلَهُ النَّاسُ). ترجمه : راوی گوید: با شنیدن این گفتار از دختر حیدرکار، ابن زیاد بدرکردار در خشم شد چون مار، چنانکه می نمود که تصمیم به قتل آن مخدره دارد پس عمرو بن حرث به آن ملعون ، گفت : ای ابن زیاد! این زن است و طایفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمی کنند. باز ابن زیاد شقی بی حیا، زبان بریده به این سخنان گویا نمود که به تحقیق که خدا سینه مرا شفا داد با کشتن حسین و سرکشان اهل بیتش زینب کبری علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولای مرا کشتی و شاخ های درخت خاندان مرا بردید و ریشه زندگی مرا قطع کردی ، پس اگر اینها مایه شفای درد تو است ، اکنون شفا یافته ای؟! ابن زیاد پلید گفت : این زنا قافیه گواست ، به جان خود سوگند که پدر او هم شاعر و قافیه ساز بود. زینب کبری علیه السلام فرمود: ای ابن زیاد! زنان را با قافیه سازی و شعرپردازی چه کار است ! سپس ابن زیاد متوجه به جانب امام زین العابدین علیه السلام گردید و گفت : این کیست ؟ گفتند: این علی بن الحسین است . ابن زیاد گفت : مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟ امام زین العابدین علیه السلام فرمود: مرا برادری بود نامش علی بن الحسین که به دست مردم در کربلا کشته شد. متن عربی : فَقَالَ: بَلِ اللَّهَ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ ع : اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جَزَاءُ عَلِيٍّ جَوَابِي إِذْهَبُوا بِهِ فَاصْرُبُوا عُنُقَهُ. فَسَمِعَتْ ط بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنَبٌ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا إِحْدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلِيَّ قَتْلِهِ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ ع لِعَمَّتِهِ: (أَسْكُنِي يَا عَمَّةَ حَتَّى أَكَلِمَهُ) ثُمَّ أَقْبَلَ ع فَقَالَ (أَبِ الْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ. ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَحُمِلُوا إِلَى بَيْتٍ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلِيُّ ع : لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أُمُّ وَلَدٍ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبَّيْنٌ كَمَا سُبَّيْنَا. ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع ، فَطِيفَ بِهِ فِي سُكَّ الْكُوفَةِ. ترجمه : ابن زیاد گفت : چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد. آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (اللَّهُ يَتَوَفَّى)؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد. ابن زیاد گفت : آیا تو را جرات بر جواب من است ، این مرد را ببرید و گردنش را بزنید. زینب خاتون علیه السلام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدي را زنده نداشتی ، اگر می خواهی او را بکشی پس مرا هم به قتل برسان ! حضرت سید الساجدین علیه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: ای عمه ! لحظه ای آرام باش تا با این لعین سخن گویم سپس متوجه ابن زیاد شد و فرمود: ای پسر زیاد! همانا مرا به کشتن می ترسانی ، آیا نمی دانستی کشته شدن برای ما عادت است و کرامت ما در شهادت است ؟ آنگاه ابن زیاد بد بنیاد حکم خود که سید سجاد علیه السلام و سایر اهل بیت

امام عباد را در خانه ای که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون علیه السلام فرمود: هیچ کس از زنان کوفه به نزد ما نمی آمد مگر ام ولد و کنیزکان؛ زیرا ایشان هم مانند ما به بلای اسیری مبتلا شده بودند و به این مرد لعین حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سید المرسلین را در کوچه های شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که اشعار یکی از دانشمندان را که در مصیبت فرزند متن عربی: وَ يَحِقُّ لِي اَنْ اَتَمَثَلَ هُنَا اَبْنَاتًا لِبَعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ، يَرْتِي بِهَا قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص فَقَالَ: رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيٍّ لِلنَّاطِرِينَ عَلَي قَنَاةٍ يُرْفَعُ وَ الْمُسْلِمُونَ يَمَنْظَرُونَ بِمَنْظَرٍ وَ يَمَسْمَعُونَ لَا مُنْكَرَ مِنْهُمْ وَ لَا مُتَفَجِّعٌ كَحَلَّتْ يَمَنْظَرِكِ الْعُيُونُ عَمَائَةً وَ اَصَمَّ رُزْءُكَ كُلِّ اُذُنٍ تَسْمَعُ اَبْقَطْتَ اَعْجَانًا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِي وَ اَتَمَمْتَ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهَجُّعٌ مَا رَوْضَةُ اِلَّا تَمَمْتَ اَنْتَهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَ لِحْطٌ قَبْرِكَ مَضْجَعُ قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعَدَ الْمِنْبَرَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ اَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَعْطَاهُ الْحَقَّ وَ اَهْلَهُ وَ نَصَرَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكَذَّابَ بَنَ الْكَذَّابِ!!! ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم: (راس ابن....); یعنی بسیار شگفت است که سر فرزند دختر پیامبر و نور دیده وصی پیامبر را بر بالای نیزه نمایند تا مردم به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه خود را از اهل اسلام می دانند این داهیه عظمی را ببیند و به گوش خود بشنوند و مع ذلك نه در مقام انکار این امر تشنیع باشند و نه بر این مصیبت عظمی گریه و ناله نمایند ای نور چشم زهرا دیدار رویت چشمان کور را بینا و اندون ذکر مصیبت تو گوشهای شنوا را کر نموده. تو با شهادت چشمان دوستان را که از خیال تو راحت بودند، بیدار کردی و چشمان دوستان را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمی رفت خوابانیدی ای حسین! هیچ بقعه ای در روی زمین نیست مگر آنکه تمنا می کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدی تو باشد. شهادت عبدالله عقیف از دی راوی گوید: سپس ابن زیاد بر بالای منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن، سپاس و حمد الهی را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر زبان بریده براند این بود که حمد خدا را که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امیر المؤمنین یزید و پیروانش را نصرت بخشید و کذاب فرزند کذاب را بکشت. متن عربی: فَمَا زَادَ عَلَي هَذَا الْكَلَامِ شَيْئًا، حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ الْأَزْدِيُّ وَ كَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ وَ زُهَادِهَا وَ كَانَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرَى دَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَ الْأُخْرَى فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَ كَانَ يَلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ فَيُصَلِّي فِيهِ اللَّيْلَ فَقَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، اِنَّ الْكَذَّابَ اِنَّتَ وَ اَبُوكَ وَ مَنِ اسْتَعْمَلَكَ وَ اَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اَتَقْتُلُونَ اَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَي مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ الرَّاوي: فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ: مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ؟ فَقَالَ: اَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اَتَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ اَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ تَزَعُمُ اَنَّكَ عَلَي دِينِ الْأَسْلَامِ. وَاعْوَاثُهُ اَبْنُ اَوْلَادِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاعِنِكَ اللَّعِينِ بَنِ اللَّعِينِ عَلَي لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قَالَ الرَّاوي: فَأَزْدَادَ غَضَبُ ابْنِ زِيَادٍ ترجمه: پس مجال زیاده از این سخنان بر ابن زیاد نماند که عبدالله بن عقیف از دی - رضوان الله علیه - از جای برخاست و او مردی بود از اخیار شیعه شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام و از جمله زهاد بود و چشم چپ او در رکاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل از دستش دفته بود و دیده دیگرش را هم در جنگ صفین تقدیم امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود و پیوسته ایام را در مسجد جامع کوفه تا شب به عبادت مشغول بود - و فرمود: ای ابن زیاد! کذاب تویی و پدر و آن کسی که تو را امیر کرده و پدر آن لعین. همانا ای دشمن خدا، اولاد انبیا را مقتول ساخته و بر بالای منبر مؤمنان این چنین سخنان می رانید؟ راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد در غضب شد گفت: این سخنگو کیست؟ عبدالله فرمود: منم سخنگو ای دشمن خدا، آیا به قتل می رسانی ذریه طاهره رسول صلی الله علیه و آله را که خدای عزوجل رجس و

پليدي را از آنان برداشته و با اين همه گمان داري كه بر دين اسلام هستي و مسلماني ؟ آنگاه عبدالله فرياد و اغوئاه بر آورد كه كجايند فرزندان مهاجرين و انصار كه داد آل رسول را از جبار متكبر لعين يزيدي بن معاويه بي دين ، بستانند انتقام از آن ناستوده بي دين كه رسول رب العالمين او را لعنت كرده است ، بگيرند. راوي گويد: از سخنان آتشين عبدالله عفيف ، رگهاي گردن ابن زياد ملعون باد كرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت : اين مرد متن عربي : حَتَّى انْتَفَخَتْ اَعْوَدُاجُهُ وَ قَالَ: عَلَيَّ يَه قَتَبَدَرَتِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَاْءُخُدُّوْهُ ، فَقَامَتِ الاشْرَافُ مِنَ الْأَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَّصُوْهُ مِنْ اَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ وَ اَخْرَجُوْهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَ انْطَلَقُوْا يَه اِلَي مَنْزِلِهِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اِذْهَبُوا اِلَي هَذَا الْاَعْمِي اَعْمَيِ الْاَزْدِ، اَعْمَيِ اللّٰهُ قَلْبُهُ كَمَا اَعْمَيِ عَيْنَهُ فَأَعْتُونِي يَه. ق ا: فَانْطَلَقُوا اِلَيْهِ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْاَزْدَ اجْتَمَعُوا وَ اجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ. قَالَ: وَ بَلَغَ ذَلِكَ ابْنُ زِيَادٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مُضَرَ وَ صَمَّهْمُ اِلَي مُحَمَّدِ بْنِ الْاَشْعَثِ وَ اَمَرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ. قَالَ الراوي : فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ. قَالَ: وَ وَصَلَ اَصْحَابُ ابْنِ زِيَادٍ اِلَي دَارِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَفِيْفٍ فَكَسَرُوا الْبَابَ وَ افْتَحَمُوا عَلَيْهِ. فَصَاحَتْ اِبْنَتُهُ: اَتَاكَ الْقَوْمُ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ. فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاوليني سَيْفِي ، فَنَاولَتْهُ اِيَّاهُ، ترجمه : جسور را به نزد من بياوريد! در اين هنگام مأموران ابن زياد از هر جاني ديديدند كه عبدالله را بگيرند و از سمت ديگر بزرگان و اشراف قبيله بني ازد كه عمو زادگان وي بودند به حمايت او برخاستند و عبدالله را از دست ايشان رهايي دادند و از در مسجد بيرونش بردند و به خانه اش رسانيدند. ابن زياد لعين گفت : برويد آن كور قبيله ازد را به نزد من آورديد كه خداوند قلب او را نيز چون چشمانش كور كرده است راوي گفت : مأموران ابن زياد به سوي او رفتند تا دستگيرش نمايند اين خبر به طائفه ازد رسيد و آنها جمع شدند و قبائل يمن نيز به آنها پيوستند تا عبدالله را از آن مهلكه ها برهانند. راوي گويد: چون ابن زياد از اين اجتماع و وحدت مطلع شد، قبائل (مضر) را جمع كرده و محمد بن اشعث را فرمانده آنها كرده و امر نمود كه با قبيله بجنگند. راوي گويد: جنگ عظيمي فيمابين ايشان در گرفت تا آنكه جمع كثيري از قبائل عرب به قتل رسيد و لشكر ابن زياد تا درب خانه عبدالله پيشروي كرده و در را شكسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عفيف هجوم آوردند دختر عبدالله فرياد بر آورد كه پدرجان ، مواظب باش لشكر دشمن از آنجايي كه بيم داشتني اينك وارد شدند. عبدالله گفت : اي دخترم نترس و شمشير مرا به من برسان چون متن عربي : فَجَعَلَ يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ وَ يَقُولُ: اَيُّهَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَفِيْفِ الطَّاهِرِ عَفِيْفُ شَيْخِي وَ ابْنُ اُمِّ عَامِرٍ كَمْ دَارِعَ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَطَلٍ جَدَلْتُهُ مُغَاوِرٍ قَالَ: وَ جَعَلَتْ اِبْنَتُهُ تَقُولُ: يَا اَبَتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا اُخَاصِمُ بَيْنَ يَدَيْكَ هَؤُلَاءِ الْفَجَرَةُ قَاتِلِي الْعِثْرَةِ الْبَرَّةِ قَالَ: وَ جَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَثَّرُوا عَلَيْهِ وَ اِعْطَاوْا يَه. فَقَالَتْ اِبْنَتُهُ: وَ اُلَا هُؤُلَاءِ يُحَاطُ بِاَبَائِي وَ لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ يَه. فَجَعَلَ يُدِيرُ سَيْفَهُ وَ يَقُولُ: اءُفْسِمُ لَوْ يَفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي ترجمه : شمشير را به دست گرفت مأموران را از خود دور مي ساخت و اين ابيات را به رجز مي خواند: (انا ابن ذِي) يعني منم فرزند عفيف كه پاك از عيوب است و صاحب فضيلتهاست پدرم (عفيف) و من فرزند ام عامرم (كه در نجابت و اصالت معروف است) چه بسيار اوقات در صفين و غيره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگيدم (و ايشان را به خاك هلاكت انداختم). راوي گويد: دخترش در مقام افسوس به پدر مي گفت : اي كاش من نيز مرد بودم و امروز در حضور چون تو پدر غيور، با دشمنان بدتر از كافر، مي جنگيدم ! راوي گويد: آن قوم بي حيا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهائي دشمن را از خود دفع مي نمود و آنها را قدرتي نبود كه بر او دست يابند و از هر طرف كه مي خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر مي گفت : دشمن از فلان سمت به تو رسيد و او فورا آنها را دفع

می نمود تا اینکه همگی در يك آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذلاه بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یاورى ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاك دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: (اقسم لو....)؛ یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی نبود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محروم . متن عربی : قَالَ الرَّاوي فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى اَعْدُوهُ، ثُمَّ حُمِلَ فَأَدْخِلَ عَلَيَّ ابْنُ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَعَزَّكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بَنَ عَفِيْفٍ يَا عَبْدُوَ اللّٰهِ وَ يَمَاذَا اَعَزَّانِي اللّٰهُ. اَفُقْسِمُ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصَرِي ضَاقَ عَلَيَّكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تَقُولُ يَا عَبْدُ اللّٰهِ فِي اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عُمَانَ بْنِ عَفَانَ؟ فَقَالَ يَا عَبْدُ بَنِي عَلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْحَانَةَ وَ شَتَمَهُ مَا اَنْتَ وَ عُمَانُ بْنُ عَفَانَ اَسَاءَ اَمْ اَحْسَنَ وَ اَصْلَحَ اَمْ اَفْسَدَ وَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى وَلِي خَلْقِهِ يَقْضِي بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عُمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلَنِي عَنْكَ وَ عَنْ اَبِيكَ وَ عَنْ يَزِيْدَ وَ اَبِيهِ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اللّٰهُ لَا سَاءَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ اَوْ تَذُوْقُ الْمَوْتَ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بَنَ عَفِيْفٍ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّي الْعَالَمِيْنَ، اَمَا اَنْبِيْ قَدْ كُنْتُ اَسَاءُ اللّٰهُ رَبِّي اَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مَنْ قَبْلِي اَنْ تَلِدَكَ اُمُّكَ تَرْجَمَهُ : رواي گوید: لشکر دست از احاطه او بر نداشتند تا آنکه آن مؤ من متفی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عبدالله لعین چون چشمش به عبدالله افتاد گفت : حمد خدا را که تو را خوار نمود! عبدالله گفت : ای دشمن خدا! از چه جهت خدا مرا خوار نمود؟ والله ! اگر چشمان من بینا بود، راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سیاه می ساختم ابن زیاد گفت : ای دشمن خدا! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست ؟ عبدالله گفت : ای پسر غلام قبیله بنی علاج وای پسر مرجانه و فحش دیگر داده و گفت : تو را با عثمان چه کار است بدکار یا نیکوکردار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد یا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارک و تعالی والی و حاکم خلق خویش است او خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد ولیکن مرا از حال خود و پدرت و یزید و پدرش بپرس . ابن زیاد گفت : به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤ ال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بجشی . عبد الله گفت : (الحمد لله رب العالمين !) من همیشه از درگاه باری تعالی استادا کرده ام که شهادت را نصیب سازد پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی ؛ و همچنین از خدا درخواست کرده ام که شهادت من به دست بدترین و لعین ترین خلق باشد. چون (در میدان جنگ دو چشمم را از دست دادم و جانباز شدم) از رسیدن به فیض شهادت . متن عربی : وَ سَاءَلْتُ اللّٰهَ اَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَيَّ يَدِي اَعْلَنَ خَلْقِهِ وَ اَبْغَضِهِمْ اِلَيْهِ فَلَمَّا كُفَّ بَصَرِي بَنَسِيْتُ مِنَ الشَّهَادَةِ وَ الْاَنَ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَزَقْنِيهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اِضْرِبُوا عُنُقَهُ فَضْرَبَتْ عُنُقُهُ وَ صُلِبَ فِي السَّبْحَةِ. قَالَ الرَّوِي : وَ كَتَبَ عَبْدُ اللّٰهِ بَنُ زِيَادٍ اِلَيَّ يَزِيْدَ بَنَ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ خَبَرَ اَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَتَبَ اَيْضًا اِلَيَّ عَمْرُو بْنُ سَعِيْدٍ بَنِ الْعَاصِ اَمِيْرِ الْمَدِيْنَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَأَمَّا عَمْرُو، فَحِينَ وَ صَلَّاهُ الْخَبْرُ صَعِدَ الْمَنْبَرَ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ اَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ فَعَظَّمَتْ وَاَعِيَهُ بَنِي هَاشِمٍ وَ اَقَامُوا سُنَنَ الْمَصَائِبِ وَ الْمَاءِ تِمَّ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلٍ بِنِ اَبِي طَالِبٍ تَنْدِبُ الْحُسَيْنَ ع وَ تَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ اِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ اَنْتُمْ اَخِرُ الْاَمِّ بِعِزَّتِي وَ اَهْلٍ مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ اُسَارِي وَ مِنْهُمْ صُرْجُوا بِدَمٍ تَرْجَمَهُ : نوید شدم و حمد خدا را که الان شهادت را نصیب ساخته و مرا آگاه نموده بر آنکه دعایت را که در زمان دیرین نمودی به اجابت مقرون فرمودم . ابن زیاد حکم نمود که گردنش را بزیند پس به حکم آن لعین ، آن مؤ من پاك اهل یقین را شربت شهادت چشانیدند و در موضعی که آن را (سبخه) و زمین شوره زار گویند بردارش کشیدند. راوی گوید: عبیدالله بن زیاد لعین يك نامه به جانب یزید بن معاویه روانه داشت مستمل بر خبر قتل سید شباب اهل جنت امام حسین علیه

السَّلام و اسیري اهل بیت آن حضرت ؛ و نامه دیگر متضمن همین خبر به سوي مدینه به عمرو بن سعید بن عاص - والي مدینه - فرستاد و چون این خبر وحشت اثر به آن ملعون رسید بر بالای منبر رفت و خطبه در حضور مردم بخواند و ایشان را به مصیبت سیدالشهداء علیه السَّلام آگاه گردانید، با شنیدن این خبر، فریاد ناله بني هاشم عظیم و اندوهشان افزون گشت و به اقامه عزاداري و سوگواري پرداختند. زینب دختر عقیل بن ابی طالب اهتمام خاص در ندبه و سوگواري نمود و این ابیات را در عزاي امام حسین علیه السَّلام همي خواند: (ماذا تقولون؛) يعني اي گروه اشقياء که مرتکب قتل حسین علیه السَّلام شده اید در فرداي قیامت چه جوابي براي رسول خدا صلي الله عليه و آله دارید آن زمان که شما را فرماید: اي امت آخر الزمان ! پس از رحلت من ، با عترت و اهل بیت من این چگونه رفتاري بود که به جا آوردید. بعضي متن عربي : ما كانَ هذا جزائي إِذْ تَصَحَّتْ لَكُمْ اِنَّ تَخْلُقُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحْمِي قَالَ: فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ سَمِعَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ هَاتِفَا يُنَادِي وَ يَقُولُ: اءَيْهَا الْغَائِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا اءَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَ التَّنْكِيلِ كُلِّ اَهْلٍ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَ مَالِكٍ وَ قَتِيلٍ وَ اَمَّا يَزِيدُ بَنُ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ لَمَّا وَصَلَ كِتَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ وَقَفَ عَلَيْهِ اِعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ بِأَمْرِهِ فِيهِ يَحْمِلُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ وَ زَوْوُسٍ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَ يَحْمِلُ اَنْفَالِهِ وَ نِسَائِهِ وَ عِيَالِهِ. فَاسْتَدْعَى ابْنُ زِيَادٍ بِمُحَقَّرِ بْنِ تَعْلَبَةَ الْعَائِذِي ، فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الزُّوُوسَ وَ الْأَسَارِي وَ النِّسَاءَ. فَسَارَ بِهِمْ مُحَقَّرٌ إِلَى الشَّامِ كَمَا يُسَارُ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ، يَتَصَقَّحُ وَجُوهَهُنَّ اَهْلُ الْأَقْطَارِ. ترجمه : در اسير و دستگیر کردید و برخي را به خونشان آغشته ساختید؛ این قسم رفتار پاداش نصیحت هاي من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبدا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید! چون آن روز به شب رسید، جمیع اهل مدینه صدای هاتفي را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند مي خواند: (ایها.....؛) يعني اي گروهی که حسین بن علي را کشتید و هب حق او جاهل بودید، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت ، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبایل ملائکه براي شما نفرین مي کنند. شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم . فرستادن اسیران به شام اما یزید بن معاویه - علیهما الهاویة -، چون نامه ابن زیاد بدنها به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زیاد، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرهاي جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاهای و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب ، روانه شام نماید. ابن زیاد پلید نیز به موجب طاعت امر یزید، محقر بن ثعلبه عائذی را طلب نمود و سرهاي مقدس و اسیران و زنان را به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود. آن شقي ، اهل بیت عصمت طهارت را مانند اسیران کفار، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمي که مردم به تماشای آنها مي آمدند، به شام خراب شده آورد. متن عربي : رَوِيَ ابْنُ لَهْيَعَةَ وَ غَيْرُهُ حَدِيثًا اَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ، قَالَ: كُنْتُ اَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَادَا اِنَّا بِرَجُلٍ يَقُولُ: اءَلَلَّهُمَّ اَغْفِرْ لِي وَ مَا اَعْرَاكَ فَاعِلًا. فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! اَتَقِي اللَّهَ وَ لَا تَقُلْ هَذَا، فَإِنَّ دُثُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْصَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ غَفْرَهَا لَكَ، إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قَالَ: فَقَالَ لِي : اِئْذَنْ مَنِّي حَتَّى اُخْبِرَكَ بِقِصَّتِي ، فَأَعْتَبْتُهَا، فَقَالَ: اَعْلَمَ اِنَّا كُنَّا خَمْسِينَ نَقَرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عِ الْي الشَّامِ، فَكُنَّا إِذَا اَمْسَيْنَا وَضَعْنَا الرُّءُوسَ فِي تَابُوتٍ وَ شَرَبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ، فَشَرِبَ اَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكَرُوا، وَ لَمْ اَشْرَبْ مَعَهُمْ. فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا وَ رَأَيْتُ بَرْقًا، فَادَا اَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ، وَ نَزَلَ آدَمُ ع وَ نُوحٌ وَ اِبْرَاهِيمُ وَ اسْحَاقُ وَ اِسْمَاعِيلُ وَ نَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ ص وَ عَلَيْهِمُ اَجْمَعِينَ، وَ مَعَهُمْ جَبْرَائِيلُ وَ خَلْقٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. ترجمه : (ابن لهيعه) و غير او روايت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که مي گوید: در بيت الله الحرام طواف مي کردم ناگاه

مردی را دیدم که گفت : خداوند! مرا بیامرز؛ اگر چه گمان ندارم که بیامرزی ! من به او گفتم : ای بنده خدا! از خدای تعالی بپرهیز و چنین سخنان باطل نگو؛ زیرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران یا برگ درختان باشد و تو استغفار نمایی ، خدای عزوجل گناهانت را می بخشد که غفور و رحیم است . آن مرد گفت : به نزد من بیا تا قصه خویش را به تو حکایت نمایم . من به نزدش رفتم گفتم : بدان که من با چهل و نه نفر دیگر همراه سر نازنین حضرت امام علیه السلام به شام رفتیم و برنامه ما این بود که چون شب می شد آن سر مبارک را در میان تابوت می گذاردیم و بر دور آن تابوت جمع می شدیم و به شرابخواری می پرداختیم . پس شبی از شبه رفیقان من به عادت شبهای پیش به شرب خمر مشغول شدند و مست گشتند و من آن شب لب به شراب نزدم و چون شب کاملاً تاریک شد، او از رعدي به گوشم رسید و برقی را مشاهده کردم و ناگهان دیدم درهای آسمان باز گردید، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق و پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شدند و جبرئیل با گروهی از ملائکه در خدمت ایشان بودند. متن عربی : فَدَنَا جِبْرِئِلُ مِنَ التَّابُوتِ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ وَ صَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَبَّلَهُ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ، وَ بَكَى النَّبِيُّ ص عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَزَاهُ الْأَنْبِيَاءُ. وَ قَالَ لَهُ جِبْرِئِلُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَني أَعْنِ أَعْطِيعَكَ فِي أُمَّتِكَ، فَإِنَّ أُمَّرْتَنِي زَلَزَلْتُ الْأَرْضَ بِهِمْ، وَ جَعَلْتُ عَالِيَهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ: لَا جِبْرِئِلُ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْفِياً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحْوَنَا لِيَقْتُلُونَا. فَقُلْتُ: أءِلَامَانَ، أءِلَامَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: أَذْهَبَ، فَلَا غَرَ اللَّهَ لَكَ. وَ رَأَيْتُ فِي (تذليل) مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخَ الْمُحَدِّثِينَ يَبْعِدَادَ فِي تَرْجِمَةٍ عَلَيَّ بْنِ نَصْرِ الشُّبُوكِيِّ بِإِسْنَادِهِ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَفْظُهُ: قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ حَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَ يَحْيِي ءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالرَّأْسِ فَخَرَجَتْ يَدٌ وَ كَتَبَتْ بِقَلَمٍ حَدِيدٍ عَلَى الْحَائِطِ: ترجمه : جبرئیل به نزدیک آن تابوت که سر مطهر در آن بود رفته و آن را بیرون آورد و بر سینه خود چسباند و بوسید سایر انبیاء علیه السلام هم مانند جبرئیل ، آن سر مبارک را زیارت می کردند و حضرت رسول به محض دیدن سر نازنین ، گریه می نمود و انبیاء علیه السلام به او تعزیت می گفتند. جبرئیل به خدمتش عرضه داشت : یا محمد! به درستی که خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق آمت خود بفرمایی به جا آوردم ؛ اگر می فرمایی زمین را به زلزله در آورم تا سطح زمین از زیر ایشان برگردانم چنانکه بر قوم لوط چنین کردم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین منما؛ زیرا مرا با امت و عده گاهی است در روز قیامت در حضور پروردگار عالمیان پس ملائکه به سوی ما آمدند تا ما را به قتل رسانند، من فریاد الامان به سوی پیامبر عالمیان ، بر آوردم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: برو خدا تو را نیامرزد! در کتبا (تذیل) محمد بن نجار شیخ المحدثین بغداد دیدم که در ذکر حالات علی بن نصر شبوکي ، به اسناد خود همین روایت را ذکر نموده بود زیادتى این الفاظ که مذکور می گردد که گفت : چون حضرت امام حسین به درجه شهادت نائل آمد - سر مطهر آن جناب را هب سوی شام خراب ، می بردند و در هر منزلی که فرود می آمدند، حمل کنندگان آن سر مقدس ، می نشستند و شراب زهر مار می کردند و بعضی از ایشان آن سر انور را به نزد بعضی دیگر می آورد، پس در آن حین دستی از غیب بیرون آمد و با قلم آهنی این شعر را بر دیوار نوشت : متن عربی : شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكُوا الرَّأْسَ وَ هَزَمُوا. قَالَ الرَّاوي : وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَ الْأَسْرِي مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقٍ دَنَتْ أُمَّمُ كُلُّوْمٍ مِنَ الشِّمْرِ - وَ كَانَ مِنْ جُمْلَتِهِمْ - فَقَالَتْ: لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ. فَقَالَ: وَ مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: إِذَا دَخَلَتْ

يَبَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرْبٍ قَلِيلِ النَّظَارَةِ، وَ تَقَدَّمْ إِلَيْهِمْ أَعْنُ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرُّؤْسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يُنْجُونَا عَنْهَا، فَقَدْ خَرِينَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ. فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤَالِهَا: أَعْنُ تُجْعَلُ الرُّؤُوسُ عَلَيَّ الرِّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِ بَعِيَا مِنْهُ وَ كُفْرًا - وَ سَلَكَ بِهِمُ النَّظَارَةَ عَلَيَّ تِلْكَ الصِّفَةِ، حَتَّى أَتَيَ بِهِمْ بَابَ دِمَشْقَ، فَوَقَفُوا عَلَيَّ دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبْيُ. ترجمه : (اثر جو امة): يعني آيا امتي كه حسين عليه السلام را كشتند چون در روز قيامت اميد شفاعت جد او را دارند؟! ماءموران ابن زياد چون اين صحنه راديدند، همگي بگريختند، (۳۳) راوي گويد: گماشتگان ابن زياد، اسيران و اهل بيت عصمت عليه السلام و مبارك امام عليه السلام را به سمت شام شوم حركت دادند همين كه به نزديك دمشق رسيدند، ام كلثوم عليه السلام به شمر بن ذي الجوشن ، فرمود: مرا به تو حاجتي است . شمر گفت : حاجت چيست ؟ ام كلثوم فرمود: چون ما را داخل شهر مي نماييد از دروازه اي ببريد كه تماشا چيان و تردد كنندگان در آن كم باشند؛ و به لشكريان خود بسپار كه سرها را از ميان محمل ها و كجاوه ها بيرون آورند و اندكي از ما دور ببرند؛ تا خواري و خفت ما مقداري كم شود. آن نانچيب از راه بغي و عدوان و كفر و طغيان بر ضد خواهش آن مكرمه دوران ، امر نمود كه سرها را بر بالاي نيزه زدند و در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همين حال از راهي وارد دمشق نمودند كه ازدحام خلق در آن بسيار بود. سپس ايشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند، در آن مكاني كه اسيران كفار را نگاه مي داشتند! متن عربي : وَ رُويَ أَعْنُ بَعْضَ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَ بِالشَّامِ أَعْخَفِي نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ أَذْقَدُوهُ سَاءَ لَوْهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: إِذَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ أَعْشَاءُ يَقُولُ: جَاؤَا بِرَأْسِيكَ يَا بَنِي بِنْتِ مُحَمَّدٍ مُتْرَمِلًا بِدِمَائِهِ تَزْمِيلًا وَ كَاءَ تَمَّا يَكُ يَا بَنِي بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلُواكَ عَطْشَانًا وَ لَمَّا يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلَ وَ النَّاءِوِيلَا وَ يُكَبِّرُونَ بِأَعْنُ قُتِلَتْ وَ إِتَمَّا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا قَالَ الرَّاوي : جَاءَ شَيْخٌ، فَدَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَ وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَ قَالَ: أَعْلَحَمْتُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ أَزَاحَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ أَمَكَّنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ!!! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ : (يَا شَيْخُ! هَلْ تَرْجَمُهُ : روايت شده است كه يكي از فضلاي تابعين اصحاب رسول صلي الله عليه و آله چون سر مطهر حضرت سيد الشهداء عليه السلام را در ميان آن جمع مشاهده كرد، مدت يك ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواري گشته و پنهان شد؛ چون او را يافتند و علت اختفايش را پرسيدند، گفت : آيا نمي بينيد كه چه خاك بر سر ما ريخته شد و چه مصيبت بزرگي بر ما نازل گرديد! بعد از آن اشعاري را آشناء نمود كه معني اش چنين است : اي دختر زاده رسول خدا! مردم سر نازنين به خون آغشته ات را آوردند و اين عمل چنان است كه آشكارا و از روي عمد، رسول خدا را كشته باشند؛ تو را با لب تشنه شهيد نمودند كه نه ظاهر قرآن را در حق تو رعايت كردند و نه باطن آن را.(۳۴) اينك مردم براي اظهار شادي در كشتن تو، الله اكبر مي گويند در حالي كه با كشتن تو، قول الله اكبر والا اله الا الله را كشته اند و اثري از آن باقي نگذاشته اند. توبه و شهادت پير مرد شامي راوي گويد: در ان اثناء كه اهل بيت را نزديك درب مسجد نگاه داشته بودند، پير مرد يي به نزد زنان عصمت و طهارت آمد و اين سخنان را به زبان راند: حمد خدا را كه شما را بكشت و بلاد را از فتنه مردان شما خلاص نمود امير المومنين يزيد را بر شما مسلط ساخت حضرت . سيد الساجدين عليه السلام در جواب او، فرمود: اي شيخ ! آيا قرآن متن عربي : قَرَأَتَ الْقُرْآنَ؟) قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: (فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةِ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ إِعْجَارًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَ : (نَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟. فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ: (فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ:

(وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ قَاتٍ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى) . قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ ع: (فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، وَ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلِي ع: (نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّ اللَّهُ بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ). ترجمه: خوانده ای؟ گفت: بلی حضرت فرمود: این آیه را دیده ای که خداوند متعال فرموده: (قل لا اسئلكم...)(۳۵)؛ یعنی ای پیغمبر! به این امت بگو که من از شما برای ابلاغ رسالتم اجری نمی خواهم مگر آنکه درباره اقرباء و خاندانم دوستی نمایم). آن شیخ عرض کرد: بلی، این آیه شریفه را تلاوت نموده ام. امام سجاد علیه السلام فرموده: ماییم (ذوی القربی) که خدا در قرآن فرموده است سپس فرمود: ای شیخ! آیا این آیه را خوانده ای (و آن ذالقربی حقّه (۳۶)؛) یعنی ای پیغمبر ما، حق اقرباء خود را به ایشان برسان آن پیر مرد گفت: بلی، این آیه را هم قرائت کرده ام. امام سجاد علیه السلام فرمود: ما خویشان پیامبر هستیم. امام علیه السلام ادامه داد که ای شیخ این آیه را خوانده ای: (واعلموا انما....)(۳۷)؛ یعنی بدانید هر گونه غنیمتی به دست آوردید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذوی القربی است). پیر مرد گفت: آری، این آیه را نیز خوانده ام. امام سجاد علیه السلام فرمود: آن (ذوی القربی) ما هستیم. سپس امام فرمود: آیا آیه تطهیر را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید: (انما یرید....)(۳۸)؛ یعنی خداوند می خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزاید و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه بدارد. پیرمرد گفت: این آیه را نیز تلاوت کرده ام امام فرمود: ماییم آن اهل بیت که خدا تخصیص داد ما را به نزول آیه تطهیر. متن عربی: قَالَ الرَّاوي: بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَيَّ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ، وَ قَالَ: تَاللَّهِ أَتَكُمُ هُمْ؟! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع: (تَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ، وَ حَقَّ جَدِّنَا رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ). قَالَ: فَبَكَى الشَّيْخُ وَ رَمَى عِمَامَتَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اءَلَلَّهُمَّ إِنِّي اءَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنَ الْجَنِّ وَالْأَنْسِ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: (نَعَمْ، إِنْ ثُبَّتْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ اءَنَّتْ مَعَنَا). فَقَالَ: اءَنَا تَائِبٌ. فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ. قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ اءُذْخِلَ ثَقْلُ الْحُسَيْنِ ع وَ نِسَاؤُهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ اءَهْلِهِ عَلَيَّ يَزِيدَ، وَ هُمْ مُقَرَّرُونَ فِي الْجِبَالِ. ترجمه: راوی گوید: آن پیرمرد پس از استماع این کلام از فرزند خیر الانام زبان از گفتار فروبست و از گفته های خود پشیمان گشت و از روی شگفت و تحجب، آن حضرت را سوگند داد که آیا شما همان اهل بیت حضرت رسول هستید؟! امام زین العابدین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که ما همان اهل بیت پیامبریم و در این خصوص مجال هیچ شک و شبهه ای نیست و به حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله سوگند که ماییم اهل بیت خاتم الانبیاء پیرمرد چون از حقیقت حال مطلع گشت اشک از چشمانش جاری گردید و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و سر را به سوی آسمان بلند نمود و گفت: خداوند! من بیزارم از آن کسی که دشمن آل محمد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود: آیا توبه من قبول می شد؟ امام علیه السلام فرمود: اگر تو به نمایی، خدا توبه تو را می پذیرد و تو در آخرت با ما خواهی بود آن پیرمرد عرض نمود: من از کردار خویش توبه کردم و نادم شدم چون این خبر به یزید بن معاویه - علیهما الهاویه - رسید، حکم نمود آن پیرمرد را به قتل رسانند. سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید: بعد از آن، سر نازنین امام حسین علیه السلام را با زنان و کودکان آن امام مبین، به مجلس یزید بی دین بردند به هیئتی که همه ایشان را به یک ریسمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلس متن عربی: فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَيَّ تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع: (اُنْشِدْكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ رَأَى عَلَيَّ هَذِهِ الصِّفَةَ)، فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْجِبَالِ فَقُطِعَتْ. ثُمَّ وَصَعَ

رَأَسَ الْحُسَيْنِ ع بَيْنَ يَدَيْهِ، وَاءَجَلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِئَلَّا يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ، فَرَأَاهُ عَلَيْهِ بَنُ الْحُسَيْنِ ع فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّؤُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا. وَاءَمَّا زَيْنَبُ، فَأَتَتْهَا لَمَّا رَأَتْهُ اءَهُوَتْ اِلَي جَنْبِهَا فَشَقَّقَتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَفْزَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا بَنَ مَكَّةَ وَ مَنِي ، يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، يَا بَنَ يَنْتِ الْمُصْطَفَى . قَالَ الرَّاوي : فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ، وَ يَزِيدُ سَاكِتٌ. ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي : يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَاهُ، يَا سَيِّدَاهُ ، يَا سَيِّدَ اءَهْلِ بَيْتِنَاهُ، يَا بَنَ مُحَمَّدَاهُ، يَا رِبْعَ الارَامِلِ وَالْيَتَامَى ، يَا قَتِيلَ اءَوْلَادِ اَلْاِدْعِيَاءِ. قَالَ الرَّاوي : فَأَبْكَتْ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا. ترجمه : يزيد شدند در مقابلش ايستادند و حضرت سجادعليه السّلام فرمود: اي يزيد! تو را به خدا سوگند مي دهم به گمان تو اگر پيامبر، ما را به اين هيئت ديدار نمايد چه مي كند؟ يزيد حكم كرد ريسمانها را بردند و آل طه و ياسين را از قيد طناب رها ساختند سپس يزيد، سر مبارك امام عليه السّلام را در پيش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جاي داد تا چشم ايشان به سر انور امام حسين عليه السّلام نيفتد و ليكن جناب سيدالساجدين عليه السّلام چشمش بر آن سر نازنين افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش ، ديگر تا آخر عمرش گوشت كله حلال گوشتي تناول نفرمود. و اما زينب خاتون عليه السّلام چون سر مبارك برادر خود را بديد از شدت ناراحتي دست در گريبان برد چاك زد سپس به آواز غمناك فرياد واحسيناه برآورد به قسمي كه ناله اش دلها راخراشيد. راوي گويد: به خدا سوگند كه همه آن كساني كه در مجلس يزيد حضور داشتند از ناله جانسوز او به گريه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پليد لب از گفتار فرو بست و ساكت بود. پس يكي از زنان بني هاشم كه در خانه يزيد بود بي اختيار براي امام حسين عليه السّلام بگريست و به آواز بلند با ناله و فغان گفت : يا حبيباه ! يا سيد اهل بيتاه يابن محمده ! راوي گفته كه هر كس از آن اهل مجلس صداي آن زن را مي شنيد بي اختيار گريه مي كرد. متن عربي : قَالَ: ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيْبِ خَيْرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائًا الْحُسَيْنِ ع . فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ اءَبُو بَرَّةَ الْاِسْلَمِي وَ قَالَ: وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ، اءَتَنْكُتُ بِقَضِيْبِكَ تَعْرِ الْحُسَيْنِ ع ابْنِ فَاطِمَةَ؟ اءَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَرْشِفُ ثَنَابَهُ وَ ثَنَاءَ اءَخِيهِ الْحَسَنِ ع وَ يَقُولُ: اءَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ اءَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَيْكُمَا وَ لَعَنَهُ وَ اءَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. قَالَ الرَّاوي : فَعَضِبَ يَزِيدُ وَ اءَمَرَ بِاَخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَحْبًا. قَالَ: وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِاَبْنِيَّاتِ ابْنِ الزَّبْعَرِيِّ وَ يَقُولُ: لَيْتَ اءَشْيَاخِي يَبْدُرُ شَهْدُوًا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَفَعِ الْاَسَلِ فَأَءْهَلُوا وَ سَتَهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَاهُ يَبْدُرُ فَأَعْتَدَلْ ترجمه : در اين بين يزيد لعين چوب خيزران طلبيد مكرر با آن چوب به دندان مبارك فرزند رسول الله صلي الله عليه و آله مي زد. در اين هنگام ابو برزه اسلمي خطاب به آن بدتر از ارمني ، نمود و گفت : واي بر تو اي يزيد! به چه جرات چنين جسارتي مي نمايي و با چوب ، به گوهر دندان حسين فرزند فاطمه اطهر مي زني ؟ من گواهي مي دهم كه به چشم خود ديدم كه رسول خداصلي الله عليه و آله دندهاي ثنايي حسن و حسن را مي بوسيد و مي فرمود: (انتما سيدا...) (شما دو نفر سيد و سرور جوانان اهل بهشت هستيد، خدا بكمش كشنندگان شما را و لعنت كند آنها را و جايگاه ايشان جهنم باد كه بد جايگاهي است . راوي گويد: پس يزيد از اين سخنان به خشم آمد و حكم داد كه (ابوبرزه) را از مجلسش بيرون افكنند. در اين هنگام او را كشان كشان بيرون نمودند راوي گفت كه يزيد ملعون در مقام تمثيل به ابیات ابن زبيري را كه در هنگام شكست مسلمانان در جنگ احد به عنوان فتح نامه براي كفار قريش و اصحاب ابو سفيان در مكه انشاء نموده بود، همي ترنم و زمزمه داشت : (ليت اشياخي بددر....); يعني اي كاش بزرگان قوم از قريش كه در جنگ بدر كشته شدند (مانند عتبه ، شيبه ، وليد، ابوجهل و غيره) در اينجا حاضر بودند و مشاهده مي

کردند چگونه طائفه خزر که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای قریش به جزع و افغان آمده اند، تا از دیدن این صحنه ، صداها به شادی بلند نمایند و صورتهایشان از شدت سرور و خرسندی ، درخشنده متن عربی : لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٍ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ أَنْ لَمْ أَعْتَقِمُ مِنْ بَنِي أَعْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ قَالَ الرَّاوي : فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ قَالَتْ: اءَلَحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اءَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اءَسَاؤُوا السُّوَايَ اءَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ). اءَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ - حَيْثُ اءَخَذْتَ عَلَيْنَا اءَقْطَارَ الْاَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا تُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْاُمَاءُ - اءَنَّ بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ هَوَانًا، وَ يَكْ عَلَيَّهِ كَرَامَةٌ!! وَ اءَنَّ ذَلِكَ لِعَظِيمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ!! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ تَطَرَّتَ فِي عَطْفِكَ، جَذَلَانَ مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً، وَ الْاُمُورَ تَرْجَمَهُ : شود و بگویند م یزید دست شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی . (این بیت از اشعار خود یزید است). ما بزرگان خزر را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتی نمود. بنی هاشم به لعب ، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند؛ نزول وحی را حقیقتی نبود (مراد آن کافر از بنی هاشم جسارت است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله) از نسل خندف نبودمی اگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان بدر را نمی کشیدم . (۳۹) سخنرانی زینب کبری علیه السلام درمجلس یزید راوی گوید: در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیانش مزین کاخ ایقان است ، ادا فرمود: (الحمد لله)؛ سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزااست که ذرات ماسوی را به قبول اشته انوار وجود، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد. خداوند راست گفتار در کتاب معجز آثارش چنین تذکار فرمود: (ثم كان ...)(۴۰) ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال د مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! ای یزید! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سر انجام آن به اینجا رسید که مانند اسیران متن عربی : مُتَسِقَةً، وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا، اءَنَسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اءَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اِنْمَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ). اءَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ خَرَائِكَ وَ اَمَانِكَ وَ سُوقَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟ قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ، وَ اَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَخْدُو بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ، وَ الدَّيْنِيُّ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٍّ، وَ لَا مِنْ حِمَاتِهِنَّ حَمِيٍّ. وَ كَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقَبَةُ مَنْ لَقَطَ فُوهَ اءَكْبَادِ الْاَزْكَيَاءِ، وَ تَبَّتْ لَحْمُهُ بِدِمَائِ الشُّهَدَاءِ؟! وَ كَيْفَ لَا يَسْتَبْطِءُ فِي بُغْضِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ اِلَيْنَا بِالسَّنَفِ وَالسَّنَانِ وَ الْاَحْنِ وَالْاَضْغَانِ؟! ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَنِّمٍ وَ لَا مَسْتَعْظِمٍ: كَفَارَ مَا رَا دِيَارَ بِه ديار كشاندي ، در نزد خدا موجب خواری و مذلت ما و عزت و کرامت تو خواهد بود؟! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تکبر را بالا کشیدی و به اظهار شادمانی پرداختی و مانند متکبران به دامانت نظر عجب و خود بینی افکندی که اینک دست روزگار را به مراد خویش بسته و امور را منظم می پنداری ، مگر نه این است که سلطنت حقه ما خانواده رسول است که تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی؟! اینک آرام باش و به خود آی و فرمان واجب الاذعان حضرت سبخان را از خاطر نسیان منما که فرموده (وَ لَا يَحْسَبَنَّ ...) (۴۱) ؛ آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم ، به سودشان است ! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خد بیفزایند و برای آنها، عذاب خوار کننده ای

اسیری چو غلامان آزادشان نمود؛ اینک ادعای تو عدالت و دادگستری است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده عزت محترم داری و از نامحرمان مستور نمایی (ولی) دختران پیغمبر را در حالی که پوشش مناسب ندارند مانند اسیران در شهر بگردانی و در جلو دیدگان نامحرمان به تماشا بگذاری؟! و مردم دور و نزدیک و پست و شریف با چشمان اهانت آمیزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی که از مردان آنان کسی را باقی نگذاشتی تایارو و حمایت آنها باشند چگونه می توان امید رعایت از گروهی داشت که پاره های جگر پاکان متن عربی : لَاهْلُوا وَسَتَهْلُوا قَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ مُنْتَحِيَا عَلَي ثَنَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُثُهَا بِمُخَصَّرَتِكَ. وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ، وَ قَدْ نَكَاتَ الْقَرْحَةَ، وَاسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِارَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟! وَ تَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ! فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكَاءَ مَوْرَدِهِمْ، وَ لَتَوَدَّ أَنَّكَ شَلَلْتَ وَ بُكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اءَلَلَهُمْ خُذْ بِحَقِّنَا، وَانْتَقِمْ مِنْ ظَلَمْنَا، وَ احْلُلْ غَضَبَكَ مِنْ سَفَكِ دِمَائِنَا وَ قَتْلِ خُمَاتِنَا. فَوَاللَّهِ مَا قَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ، وَ لَا حَزَزْتَ إِلَّا لَحْمَكَ. وَ لَتَرِدَنَّ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ ص يَمَا تَحْمَلْتِ مِنْ سَفَكِ دِمَائِهِ، وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِثْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ، وَ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ ترجمه :

از دهان آنها فروریخته و گوشت تن هایشان از خون شهیدان روییده ! و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس که همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و کینه به سوی ما نگریسته و اینک تو با چوپ خود دندانهای ثنایای ابی عبدالله سید شباب اهل جنت را آزرده می داری و نه این گناه را به چیزی شمری و نه این امر شنیع را عظیم می پنداری ! ای یزید! اینک تو به پدران خود مباحات داری و همی گویی که (اگر بودند از روی شادی بگفتندی که ای یزید، دستت شل مباد که چنین انتقام از بنی هاشم کشیدی ! (اینک هم با تکبر و غرور چوب بر دندانهای مبارک سید و سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی که خون ذریه رسول مختار بریختی و زخم دلها را تازه کردی و بیخ دودمان را بر کندی و زمین را از خون آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمین بودند، زندگین ساختی و به پدران کافر خود همی صدا بر می آوری ، به گمانت که ایشان را بر این طلب داری که شتابان به آرامگاه ایشان (در جهنم) خواهی شتافت و در آنجا آرزو می کنی که کاش دست شل و زبانت لال بودی تا ناگفتنی را نگفته و ناکردنی را به جای نیاوردی بودی خداوند! حق ما را از ستمکاران ما برگیر و غضب را برایشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ریختند و یاران ما را بکشتند. ای یزید! به خدا سوگند که با این جنایت عظیم ، پوست خود را دریدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی ! و در فردای قیامت به متن عربی : وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ: (وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَعْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ). وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَ بِمُحَمَّدٍ ص خَصِيمًا وَ بِجَبْرِئِلَ ظَهِيرًا. وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ. يَنْسِلُ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَيْكُمُ شَرُّ مَكَانًا وَ أَعْصَفُ جُنْدًا. وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَي الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتُكَ، أَعْنِي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَ أَسْتَغْطِمُ تَقْرِيعَكَ، وَ أَسْتَكَثِّرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعُيُوثَ عُثْرِي ، وَالصُّدُورَ حَرِّي . اءَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَفَاءِ. فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا. وَ تِلْكَ الْجُثَثُ الطَّوَاهِرُ الرُّوَاقِي تَتَنَابَّهَا الْعَوَاسِلُ ترجمه :

نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایی در حالی که بارگناه کشتن ذریه پسامبر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل پراکنده ، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: (ولا تحسبن... (۴۲)؛ هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده

می شوند. ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل ، کافی است . به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان ، کدامیک جایگاهش بدتر و یاورانش ضعیف تر و کمتر خواهد بود. اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دون کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من بای تو قدری نگذارم متن عربی : وَ تَعْفُرُهَا اُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ . وَ لَئِنْ اَتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لِّتَجِدُنَا وَشِيكًا مُّغْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ اِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رَبُّكَ يَطْلُمُ لِلْعَبِيدِ . فَالْيَ اللّٰهِ الْمُشْتَكِي ، وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ . فَيَكُ كَيْدُكَ، وَاسَعَ سَعْيِكَ، وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ، فَوَ اللّٰهِ لَا تَمُحُونَ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحِينَا، وَ لَا تُدْرِكُ اَءَمَدَنَا، وَ لَا تَرَحُّصُ عَنْكَ عَارَهَا. وَ هَلْ رَأَيْتَكَ اِلَّا قَتَدًا، وَ اَيَّامُكَ اِلَّا عَدَدًا، وَ جَمْعُكَ اِلَّا بَدَدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ: اِءَلَّا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَي الطَّالِمِينَ . فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَتَمَ لَؤُنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لَاخِرُنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ . وَ نَسْأَلُ اللّٰهَ اَنْ يُكَمِّلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، اِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعَمَ الْوَكِيل . فَقَالَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللّٰهِ: ترجمه : و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم ؛ چه کنم که دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است ؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب که از دندانتان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گل‌های سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز اسارت ما را غنیمت شمردی ، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی و آن در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایتمن به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من بر اوست . ای یزید! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان و جهدت را به کاربر اما به خدا سوگند که نام ما را از آن صفحه روزگار نتوانی برداشتو بر خاموشی نور وحی قدرت نیابی و به گرد همت عالی ما نخواهی رسید و پلیدی این ننگ را از خود نخواهی فروشست حال رای و اندیشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانت مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکندگی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار ما را به سعادت و مغفرت و آخر آن را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین متن عربی : يَا صَيِّحَةَ تُحَمَّدٍ مِنْ صَوَائِحِ مَا اَهْوَوْنَ الْمَوْتَ عَلَي النَّوَائِحِ قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اسْتَشَارَ اَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ . فَقَالُوا: لَا تَتَّخِذْ مِنْ كُلِّبِ سُوءٍ جَرَوْا. فَقَالَ لَهُ الثُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ: اِئْتِظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعْ بِهِمْ . وَ نَظَرَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ اِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ: يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةُ . فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا: يَا عَمَّتَاهُ اِئْتِمْتُ وَاَسْتَحْدَمُ؟ فَقَالَتْ زَيْتُبُ: لَا، وَ لَا كَرَامَةُ لِهَذَا الْفَاسِقِ . فَقَالَ الشَّامِي: مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: ترجمه : مسئلت دارم که شهیدان دشت بلا را ثواب کامل و مزید را اجر عطا فرماید و بر باز ماندگان ایشان نیکو خلیفه باشد؛ زیرا حضرتش رحیم و ذات اقدسش و دود و کریم است و (حسبنا الله ... (۴۳) (۴۴) . خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا علیه السلام به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک او باش این شعر را بخواند: خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا ع به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک او باش این شعر را بخواند: (یا

صیحة...؛ بسا ناله زنان داغدار که به نزد کسان ، شایسته است و چه سهل و آسان است مردن بر زناني که از درد مصیبت مي نالند. راوي گوید: سپس یزید عنید با اهل شام مشورت در میان آورد که نسبت به اسیران چسان سلوک دارد و با ایشان چگونه رفتار نماید؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتي گفتند و در مشورت خیانت کردند و اشاره به قتل اهل بیت نمودند به سخني که ذکر آن نشاید، ولي نعمان بن بشیر به صدق سخن راند گفت : اي یزید! اندیشه کن که اگر احمد مختار در این روزگار مي بود چه قسم با ایشان رفتار مي نمود، اکنون تو همان رفتار را نما. داستان مرد شامي در مجلس یزید مردی از شامیان نظرش به فاطمه بنت حسین ع افتاد، در این هنگام به یزید گفت : اي امیر مومنان ! این کنیزك را به من ببخش . فاطمه مکره رو به زینب کبری - آن پناه اسیران - آورد که اي عمه ! یتیمی مرا بس نبود که به خدمتگذاری در من طمع دارند! زینب کبری به او تسلي داده فرمود: خاطر آسوده دار که چنین امري براي این متن عربي : هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ، وَ تِلْكَ عَمَّتُهَا زَيْنَبُ ابْنَةِ عَلِيٍّ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: اءَلْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ ع وَ عَلِيٌّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ؟! قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: لَعَنَكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، اءَتَقْتُلُ عِثْرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ، وَ اللَّهُ مَا تَوْهَّمْتُ اِلَّا اءَتَهُمْ سَبِي الرُّومِ. فَقَالَ يَزِيدُ: وَاللَّهِ لَأَلْحِقَنَّكَ بِهِمْ، ثُمَّ اَمَرَ بِهِ فَصُرِبَ عُنُقُهُ. قَالَ الرَّاوي : وَ دَعَا يَزِيدُ بِالْخَاطِبِ، وَ اَمَرَهُ اَنْ يَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَيَذِمَّ الْحُسَيْنَ وَ اَبَاهُ ص فَصَعَدَ، وَ بَالَعَ فِي ذَمِّ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، وَ الْمَدْحَ لِمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ. فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (وَيْلَكَ اَيُّهَا الْخَاطِبُ، اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ). ترجمه : فاسق میسر نیست . مرد شامي گفت : مگر این کنیزك کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن یکی نیز زینب دختر علي بن ابي طالب مي باشد. مرد شامي گفت : آن حسین که پسر فاطمه و فرزند علي بن ابي طالب است ؟! یزید گفت : آری ، چنین است ! مرد شامي گفت : اي یزید! لعنت حق بر تو باد؛ عترت پیغمبر را به قتل مي رسانی و آنان را اسیر مي نمائی ؟! به خدا سوگند که هیچ خیالي درباره اینان نکردم جز آنکه آنان را اسیران روم پنداشتم ! یزید گفت : تو را نیز به اینان ملحق سازم . آنگاه حکم نمود آن مرد شامی را گردن زدند. راوي گوید: یزید حکم نمود که خطبه خوان بر منبر رود تا حسین پدر بزرگوارش را به زشتي نام برد. سخنران به حکم آن ملعون ، بر منبر رفت و آنچه که یزید و معاویه لایقش بودند نسبت به شاه اولیاء و فرزندش سید الشهداء، در غایت مبالغه ذکر نمود و یزید و پدرش معاویه پلید را مدح کرده و به نیکی نام برد. سپس امام سجاد ع با صدای بلند فریاد زد که : (ویلک...؟! یعنی اي خطیب ! وای بر تو، رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خریدی ! منزلگاه تو در قیامت پر از آتش است . متن عربي : وَ لَقَدْ اءَحْسَنَ ابْنُ سَيَانَ الْخَفَاجِي فِي وَصْفِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص حَيْثُ يَقُولُ: اءَعَلَى الْمَنَابِرِ تُعْلَنُونَ بِسَبِّهِ وَ بِسَبِّهِ نُصِبَتْ لَكُمْ اَعْوَادُهَا قَالَ الرَّاوي : وَ وَعَدَ يَزِيدُ - لَعَنَهُ اللَّهُ - عَلِيًّا بْنُ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ اءَنَّهُ يَقْضِي لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ. ثُمَّ اَمَرَ بِهِمْ اِلَى مَنْزِلٍ لَا يَكُنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرَدٍ، فَأَقَامُوا فِيهِ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وَجُوهُهُمْ، وَ كَانُوا مَدَّةَ مَقَامِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمُشَارِ اِلَيْهِ يَتَوَخَّوْنَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ ع . قَالَتْ سُكَيْنَةُ: فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، وَ ذَكَرْتُ مَنَامًا طَوِيلًا تَقُولُ فِي آخِرِهِ: وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَ يَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَي رَأْسِهَا، فَسَأَلْتُ عَنْهَا، فَقِيلَ لِي : فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ص اُمُّ اَبِيكَ. ترجمه : حسن بن سنان خفاجي چه نیکو در مدح امیر مؤمنان سروده است : (اعلي المنابر...؟!؛ (خطاب به بني امیه و اتباع ایشان کرده مي گوید:) شما آشکار بر بالای منبر ما به امام علي ع ناسزا مي گوئید و حال آنکه با شمشیر او منبرها براي شما مهیا گردیده . راوي گوید: یزید به امام زین العابدین ع در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حکم کرد که آل رسول ع را

در منزلی جای دادند که نه از سر ما و نه از گرما، آنان را حفظ نمی نمود و ایشان در آن منزل مقیم بودند چندان که چهره های ایشان پوست انداخت و در همه آن مدت زمانی که در شهر شام اقامت داشتند، کار ایشان گریه و نوحه بر شهید کربلا بود. خواب دیدن سکینه سلام الله علیها در شهر شام سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود، و در آخر آن فرمود: زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته، پرسیدم که این زن کیست؟ گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی ص جده تو است. گفتم: به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خبر می دهم. متن عربی: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا نَطْلِقَنَّ إِلَيْهَا وَلَا خَيْرَ نَفْسٍ مَّا صُيْعَ بِنَا. فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا، حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَعْبَكِي وَأَقُولُ: يَا أُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَاللَّهِ حَقًّا، يَا أُمَّتَاهُ بَدُّوا وَاللَّهِ شَمْلَنَا، يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرِيمَنَا، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ الْحُسَيْنَ أَبَانَا. فَقَالَتْ لِي: كَفَى صَوْتِكَ يَا سَكِينَةُ، فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَابَ قَلْبِي، وَأَعْفَرْتَ كَبْدِي، هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ ع لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ. وَرَوَى ابْنُ لَهْيَعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: لَقَيْتَنِي رَأْسُ الْجَالُوتِ فَقَالَ: وَاللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ دَاوُدَ سَبْعِينَ أَعْبَا، وَأَنَّ الْيَهُودَ تَلْقَانِي فَتُعْظِمُنِي، وَأَنْتُمْ لَيْسَ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أَبٌ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَلَدَهُ!! وَرَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: (لَمَّا أُتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ الِى يَزِيدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ، وَيَأْتِنِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ وَيَضَعُهُ بَيْنَ تَرْجَمَةٍ: أَنْكَاهُ بِهِ سَوِيٍّ أَوْ شَتَافَتُمْ وَدَرِ حُضُورِشَ اِيسْتَادَمَ وَغَرِبَهُ كَرْدَمَ وَگفتم: مادر جان! به خدا سوگند که مردم حق ما را انکار کردند؛ مادر جان! به خدا سوگند که جمعیت ما را پریشان نمودند؛ مادر جان به خدا سوگند که حریم ما را به غارت بردند؛ ای مادر عزیزم! به خدا قسم که پدر ما حسین را کشتند؛ در این هنگام به من فرمود: (کفی... سکینه جانم! دیگر این ماجرا را بازگو مکن و بس نما که رگ قلبم را پاره کردی، اینک پیراهن پدرت همراه من است که آن را با خود نگاه می دارم تا با همین پیراهن خدا را ملاقات کنم. (ابن لهیعه) از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان، روایت کرده که گفت: رَأْسُ الْجَالُوتِ يَهُودِيٍّ مَرَا مَلَقَاتِ نَمُودَ وَگفت: به خدا سوگند که میان من و داود پیغمبر، هفتاد پدر واسطه است و جماعت یهود چون مرا ملاقات می نمایند، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از يك نفر واسطه نیست او را به شهادت می رسانید؟! سخنان شگفت انگیز سفیر روم از امام زین العابدین روایت است که فرمود: چون سر مطهر امام حسین ع را به نزد یزید آوردند، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن سر انور را در حضور خود می نهاد و به شرابخواری و شادمانی می پرداخت. روزی سفیر قیصر روم که از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید. متن عربی: يَذِيهِ وَيَشْرِبُ عَلَيْهِ. فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَعُظَمَائِهِمْ، فَقَالَ: يَا مَلِكَ الْعَرَبِ، هَذَا رَأْسُ مَنْ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: مَا لَكَ وَلِهَذَا الرَّأْسِ؟ فَقَالَ: إِنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَوْلَانَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ، فَأَعْجَبْتُ أَنَّ أَخْبِرَهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَصَاحِبِهِ، حَتَّى يُبْشِرَكَ فِي الْفَرَجِ وَالسُّرُورِ. فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ الرُّومِيُّ: وَمَنْ أُمُّهُ؟ فَقَالَ: فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: أَفِي لَكَ وَلَدِيكَ، لِي دِينَ أَحْسَنُ مِنْ دِينِكَ، إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ، وَبَيْنِي وَبَيْنَهُ أَبَاءُ كَثِيرَةٌ، وَالنَّصَارِيُّ يُعْظِمُونَنِي وَيَأْخُذُونَ مِنْ ثَرَابِ أَهْوَائِي تَبْرُكًا بِي بِأَنِّي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ ع وَأَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بَنَتِ نَبِيِّكُمْ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمٌّ وَاحِدَةٌ، فَأَيْ دِينٍ دِينُكُمْ؟!! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ: هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيسَةِ الْحَافِرِ؟ ترجمه: گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟ یزید گفت: تو را با او چه کار است؟ سفیر گفت: سؤال من به این خاطر است که وقتی

به نزد پادشاه خود بر می گردم از همه اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و سرور با تو شریک خواهد بود. یزید لعین گفت : این سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است . رومی گفت : مادرش کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر رسول خدا ص است . نصرانی گفت : اف بر تو و دین تو باد! دین من از دین تو بهتر است ؛ زیرا پدر من از نبیره های حضرت داود ع بوده و میان من و داود ع پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم می کنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و مشا مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازید و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز يك مادر فاصله نیست ؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟! بعد از آن . مرد نصرانی گفت : آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای ؟ متن عربی : فَقَالَ لَهُ: قُلْ حَتَّىٰ اَسْمَعَ. فَقَالَ: اِنَّ بَيْنَ عَمَّانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرُهُ سَنَةٌ، لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانٌ اِلَّا بَلَدَةٌ وَاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ، طُولُهَا ثَمَانُونَ قَرْسَخًا فِي ثَمَانِينَ قَرْسَخًا، مَا عَلَيَّ وَجْهِ الْاَرْضِ بَلَدَةٌ اَعْكَبَرُ مِنْهَا، وَ مِنْهَا يُحْمَلُ الْكَافُورُ وَالْيَافُوثُ، اَعْشَجَارُهُمُ الْعُودُ وَالْعَنْبَرُ، وَ هِيَ فِي اَيْدِي النَّصَارِي، لَا مَلِكٌ لَّا حِدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ، وَ فِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كُنَائِسُ كَثِيرَةٌ، اَعْظَمُهَا كُنَيْسَةٌ تُسَمَّى كُنَيْسَةُ الْحَافِرِ، فِي مَخْرَابِهَا حُقَّةٌ ذَهَبٍ مُعَلَّقَةٌ، فِيهَا حَافِرٌ يَقُولُونَ: اِنَّهُ حَافِرٌ جِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع، وَ قَدْ زَيَّنُوا حَوْلَ الْحُقَّةِ بِالذَّهَبِ وَالْدِّبَاجِ، يَقْضُذُهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارِي، وَ يَطُوفُونَ حَوْلَهَا وَ يَقِيلُونَهَا وَ يَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَهَا، هَذَا شَاءُهُمْ وَ دَاءُهُمْ يَحَافِرُ جِمَارٍ يَزْعُمُونَ اِنَّهُ حَافِرٌ جِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع نَبِيَّهُمْ، وَ اَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، فَلَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ وَ لَا فِي دِينِكُمْ. فَقَالَ يَزِيدُ: اءُقْتُلُوا هَذَا النَّصْرَانِي لِيَلَّا يَقْضَخَنِي تَرْجَمَهُ : يَزِيدُ گفت : بگو تا بشنوم . نصرانی گفت : بین عمان و چین ، دریایی است که عبور از آن يك سال مسافت است و در وسط آن بجز شهری که طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است ، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین ، شهری نیست و از آن شهر کافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر کاملاً در دست نصاری است و هیچ يك از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند. در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن ، کنیسه حافر است که در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاری را اعتقاد چنان است که در آن حقه ، سم خری است که عیسی ع بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی ، جماعتی از طائفه نصاری همی آیند و بر دور آن طواف می کنند و آن را میوسند و حاجتهای خود را از خدای می طلبند. این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی که به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی ع ، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می کشید و این چنین بی حرمتی می کنید! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارک نگرداند! یزید چون این سخن بشنید گفت : رشته عمر این نصرانی را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملکت خود مرا رسوا گرداند. متن عربی : فِي بِلَادِهِ. فَلَمَّا اَحَسَّ النَّصْرَانِي بِذَلِكَ، قَالَ لَهُ: اءُتْرِيدُ اَنْ تَقْتُلَنِي ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اَعْلَمُ اَنْنِي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيَّكُمْ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ: يَا نَصْرَانِي اَنْتَ مِنَ اَهْلِ الْجَنَّةِ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ كَلَامِهِ، وَ اَنَا اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ. ثُمَّ وَتَبَ اِلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع، وَ صَمَّمَهُ اِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يَقِيْلُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى قُتِلَ. قَالَ: وَ خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع يَوْمًا يَمْشِي فِي اَسْوَاقِ دِمَشْقَ، فَاسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو، فَقَالَ: كَيْفَ اَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللَّهِ؟ قَالَ: (اَمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي اِسْرَائِيْلَ فِي آلِ قَرَعُونَ، يُدَبِّحُونَ اَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ. يَا مِنْهَالُ اَمْسَتِ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَيَّ الْعَجَمِ بِاَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ، وَ اَمْسَتِ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَيَّ سَائِرِ تَرْجَمَهُ : نصرانی گفت : ای یزید! اینک می

خواهي مرا به قتل برساني ؟ يزيد: گفت : آري . نصراني گفت : پس گوش کن تا خواب خود را در اين باب بر تو بازگو نمايم . شب گذشته حضرت رسول ص را در خواب ديدم ، به من فرمود: اي نصراني ! تو از اهل بهشت هستي . من از فرمايش حضرت محمد ص در تعجب شدم و اينك شهادت مي دهم كه (اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله .) سپس اين تازه مسلمان برخاست و سر مطهر امام شهيد را بر داشت و به سینه چسبانيد و پيوسته آن را مي بوسيد و گريه مي كرد تا اينكه به شهادت نائل آمد. فرمايش امام سجاد ع به منهال بن عمرو راوي گويد: روزي امام زين العابدين ع در بازار شام راه مي رفت ، منهال بن عمرو به خدمتش رسيد و عرضه داشت : اي پسر رسول خدا! چگونه روز را به شب مي آوري ؟ امام سجاد ع فرمود: اينك حال ما چون حال بني اسرائيل است كه در دست فرعونيان گرفتار بودند، مردانشان را مي كشتند و زنانشان را براي خدمت نگاه مي داشتند. اي منهال ! عرب هميشه بر عجم فخر مي كرد براي اينكه رسول خدا ص از ميان عرب مبعوث گرديده بود و قریش نیز بر جميع عرب فخر مي نمود به جهت اينكه محمد ص قریشي بود و اکنون ما كه اهل متن عربي : الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا، وَ أَمْسَيْنَا مَعَشَرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَعْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ، قَاتًا لِلَّهِ وَ آتَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا أَمْسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ. (و لِلَّهِ دَرِّ مَهْيَارٍ حَيْثُ يَقُولُ: يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مُنْبِرِهِ وَ تَحْتَ أَعْقَادِهِمْ أَوْلَادُهُ وَضِعُوا بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فَرَّكُمْ أَتَكُمُ صَحْبٌ لَهُ تَبَعٌ وَ دَعَا يَزِيدُ يَوْمَا يَعْلِي بْنُ الْحُسَيْنِ ع وَ عَمْرُو بْنُ الْحَسَنِ، وَ كَانَ عَمْرُو صَغِيرًا يُقَالُ: إِنَّ عُمَرَةَ أَحَدِي عَشْرَةِ سَنَةٍ. فَقَالَ لَهُ: أَتُصَارِعُ هَذَا، يَعْنِي ابْنَهُ خَالِدًا؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: لَا، وَ لَكِنْ أَعْطَنِي سِكِّينًا وَ أَعْطِيهِ سِكِّينًا، ثُمَّ أَقَاتِلْهُ. فَقَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ: شَيْئَتُهُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَعَزِّمْ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ وَ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع : اذْكُرْ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ الَّتِي وَعَدْتُكَ بِقَضَائِهَا؟ فَقَالَ لَهُ: تَرْجَمُهُ : بيت آن پیامبریم ، بین چگونه حق ما را غضب کرده و مردان ما را شهید کرده و باقی ماندگان را پراکنده ساختند و آواره نمودند، از این حالی كه ما راست باید گفت : (انا لله و انا اليه راجعون .) ابن طاوس گوید: خدای پاداش خیر دهداد مهیار دیلمی را كه چه نيكو در این مناسبت سروده است : (يعظمون له ... (٤٥) يزيد پليد در بعضي از این ایام كه اسیران در شام بودند، امام سجاد و عمرو بن حسن را به نزد خود طلبید و در آن موقع عمرو طفل صغير بود، گویند یازده سال بیشتر نداشت ، يزيد به او گفت : با پسر من كشتي مي گيري ؟ عمرو یازده ساله گفت : نه ، ولكن حاضر خنجري به او بدهي و خنجري به من ، تا با هم بجنگيم ! يزيد ضرب المثل معروف عرب را گفت كه این عادت طبیعتي است كه از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود. (٤٦) سه درخواست امام سجاد علیه السلام از يزيد راوي گوید: سپس يزيد به امام سجاد علیه السلام گفت : آن سه حاجت را كه وعده کرده ام بر آورده سازم بگو. متن عربي : (اءلاولي : اءَنْ تُرِيَنِي وَجَهَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ اَبِي ، اءَلْحُسَيْنِ فَاَتَزَوَّدُ مِنْهُ وَ اءَنْظُرُ اِلَيْهِ وَ اءَوْدِعُهُ. وَالثَّانِيَةُ: اءَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا مَا اءَخَذَ مِنَّا. وَالثَّالِثَةُ: اِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَيَّ قَتْلِي اءَنْ تُوجِّهَ مَعَهُ هَوْلَاءِ النِّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهِنَّ اِلَيَّ حَرَمِ جَدِّهِنَّ. فَقَالَ: اءَمَّا وَجْهَ اَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ اءَبَدًا، وَ اءَمَّا قَتْلُكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ، وَ اءَمَّا النِّسَاءُ فَلَا يَرُدُّهِنَّ اِلَيَّ الْمَدِينَةَ غَيْرُكَ، وَ اءَمَّا مَا اءَخَذَ مِنْكُمْ قَاتِي اءَعْوِضُكُمْ عَنْهُ اَعْصَافَ قَيْمَتِهِ. فَقَالَ ع : (اءَمَّا مَا لَكَ فَلَا تُرِيدُهُ، وَ هُوَ مُوقَّرٌ عَلَيْكَ، وَ اِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اءَخَذَ مِنَّا، لَانَّ فِيهِ مَغْزَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ مَفْتَعَتُهَا وَ قَلَادَتُهَا وَ قَمِيصُهَا. (فاءَمَرِ بَرِّ ذَلِكَ، وَ زَادَ عَلَيْهِ مَاءَتَي دِينَارٍ، فَاَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع وَ فَرَّقَهَا عَلَيَّ الْفُقَرَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ. ثُمَّ اَمَرَ بِرَزِّ الاسَارِي وَ سَبَايَا الْبُتُولِ اِلَيَّ اءَوْطَانِهِمْ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ. وَ اءَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع ، فَرَوِي اَنَّهُ اءُعِيدَ قَدْ فَنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ، وَ كَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَيَّ هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ اِلَيْهِ. وَ رُوِيَ اَنَّهُ كَثِيرُهُ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ مَا ذَكَرْنَاهُ تَرَكْنَاهُ وَضَعَهَا كَيْلًا يَنْفَسِحَمَا شَرْطَنَاهُ مِنْ اَخْتِصَارِ الْكِتَابِ. ترجمه : حضرت

علیه السلام فرمود: اول آنکه سر مبارک سید و پدر و مولای من حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به من نشان دهی تا از دیدارش مستفیض شوم؛ دوم آنکه هر چه اموال ما به غارت برده اند باز گردانی؛ سوم اینکه اگر عزم کشتن مرا داری شخص امینی را با این زنان روانه دار تا آنان را به حرم جدشان رسول صلی الله علیه و آله برساند. یزید گفت: اما سر پدر را هرگز نخواهی دید و اما کشتن تو، پس از خون تو درگذشتم و زنان را بجز تو، کسی دیگر به مدینه نخواهد رسانید و اما آنچه را که از اموال شما برده اند، من چندین برابر قیمت آن را به عمو می دهم امام سجاد علیه السلام فرمود: مرا در مال تو طمع نیست و هیچ از مال تو نخواهم؛ بلکه مطلب این است که در میان آن اموال وسیله ریسندگی و گردنبند و مقنعه و جامه جده ام فاطمه علیه السلام وجود داشته که به یغما برده اند. یزید حکم نمود آن اموال را باز گردانند و دو هزار دینار از خود به آن حضرت تقدیم کرد که امام سجاد علیه السلام آن را گرفت و در میان فقرا قسمت نمود سپس یزید امر نمود که اسیران اهل بیت حسین علیه السلام را به سوی مدینه برگردانند. اما سر مطهر حضرت امام؛ در روایت چنین وارد شده که آن سر انور به سوی کربلا رجوع داده شد و به جسد شریف ملحق گردید و عمل علمای امامیه موافق این قول است، اگر چه روایات فراوان و مختلفی در این باره وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می کنیم تا شرط اختصار در این کتاب رعایت شود. متن عربی: قَالَ الرَّأْي: وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ ع وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَغُوا إِلَى الْعِرَاقِ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مَرْبِنَا عَلِي طَرِيقَ كَرْبَلَاءَ. فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ، فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ قَدْ وَرَدُوا لِيَزِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَ تَلَقَّوْا بِالْبُكَاءِ وَ الْحَزْنِ وَاللَّطْمِ وَ أَقَامُوا الْمَائِمَةَ الْمُفْرِحَةَ لِلْكَبَادِ، وَاجْتَمَعَتِ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ، وَ أَقَامُوا عَلَي ذَلِكَ إِهَابًا. فَرَوَى عَنْ أَبِي حَبَابٍ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْجَصَّاصُونَ قَالُوا: كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَانَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ع، فَتَسْمَعُ الْجَنُّ يَتَوَخَّوْنَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ إِهْبَؤَاهُ مِنْ عَلِيٍّ قُرَيْشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ ترجمه: ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا را وی گوید: چون زنان و اهل بیت و عیال امام حسین علیه السلام از شام محنت فرجام آهنگ سرزمین خود نمودند و به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای کاروان که ملازم رکاب بود فرمودند: ما را از راه کربلا ببر. پس چون به جایگاه شهداء و دیار غریبان و قتلگاه شهیدان رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند و در یک زمان آن بی کسان با جبر و خویشان، در آن رشک جنان، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و ناله و سوگواری پرداختند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهای کباب را به اشک دیده های بی خواب، سیراب کردند و سینه های تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند. در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم آمدند و چند روزی را در ماتم خانه، عزاداری نمودند. از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السلام عبور می نمودیم، که جنیان شعری را می خواندند که معنی اش این است (خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار فزع و حیرانی برگونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از بهترین اجداد است.) متن عربی: قَالَ الرَّأْي: ثُمَّ انْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ. قَالَ بَشِيرُ بْنُ حَدَلَمٍ: فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ ع، فَحَطَّ رَحْلَهُ وَ صَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ أَهْزَلَ نِسَاءَهُ. وَ قَالَ: (يَا بَشِيرُ، رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَي شَيْءٍ مِنْهُ؟) قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لَشَاعِرٌ. قَالَ: (فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَانْعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ). قَالَ بَشِيرُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَ

رَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَاءْتَشَاءْتُ اءَقُولُ: يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمَعِي مِدْرَارًا اءَلْجِسُ مِنْهُ يَكْرَبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَي الْقَنَاةِ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلَي بَنِ الْحُسَيْنِ ع مَعَ عَمَّاتِهِ ترجمه : راوي گوید: ال رسول صلي الله عليه و آله بعد از ادای وظایف ماتمداي و سوگواري ، از زمین کربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوي مدینه خاتم انبياء رو آوردند بشیرین حذلم گوید: چون به حوالی مدینه رسیدم ، امام سجاد علیه السلام از مرکب فرود آمد و امر فرمود که بارها را از شتران به زیر انداختند و خیمه های حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند، آنگاه فرمود: اي بشیر! خدا پدرت را رحمت کند که مردی شاعر بود، آیا تو هم بر گفتن شعر توانا هستی ؟ بشیر عرضه داشت : من نیز طبع شعری ام گویاست . امام سجاد علیه السلام فرمود: به سوي مدینه رو و به اهل مدینه خبر شهادت ابي عبدالله الحسين عليه السلام رت بازگو نما. بشیر گوید: من بر اسب خودم سوار شدم و به سوي مدینه شتافتم و چون به نزدیک مسجد رسول خدا صلي الله عليه و آله رسیدم فریاد گریه و ناله من بلند شد و این ابیات را انشاء نمودم : (يا اهل)؛ يعني اي اهل يثرب شما را مجال اقامت در مدینه نمانده ؛ زیرا امام حسين عليه السلام را کشتند و اينکه سيلاب اشک از دیدگان روان داردم چگونه توانيد در مدینه اسوده باشيد درحالی که جسم نازنین فرزند رسول صلي الله عليه و آله بر خاک کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نيزه رفته است و دشمنان ، شهر به شهر آن سر انور را می گردانند(بعد از آنکه خبر مصیبت جانگداز شهدای کربلا را به اهل مدینه بازگو کردم گفتم : اينک علي بن الحسين عليه السلام رحل متن عربي : وَ اءَخَوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِغَنَائِكُمْ، وَ اءَاتَا رَسُولُهُ اَلَيْكُمْ اءَعْرِفُكُمْ مَكَاتَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَدَّرَةٌ وَ لَا مُحَجَّبَةٌ اَلَّا بَرَزْنَ مِنْ خُدُورِهِنَّ مَكْشُوفَةً شُعُورُهُنَّ مُحَمَّشَةً وَجُوهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ خُدُودَهُنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَالتَّبْوِيرِ، فَلَمْ اَرَ بَاكِيًا وَ لَا بَاكِِيَةً اءَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ لَا يَوْمًا اءَمَرَ عَلَي الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللّهِ ص . وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تَتَوَخَّ عَلَي الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُولُ: نَعِي سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَءَوَّجَعَا فَأَءَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَءَفْجَعَا وَ عَيَّنِي جُودًا بِالذَّمُوعِ وَ اسْكِيَا وَجُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلَي مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيلِ فَرَعَزَا وَ اءَصْبَحَ الدِّينَ وَ الْمَجْدَ اءَجَدَا عَلَي ابْنِ نَبِيِّ اللّهِ وَ ابْنِ وَصِيهِ وَ اِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ اءَشْسَعَا ثُمَّ قَالَتْ: اءُفٍّهَا النَّاعِي جَدَّدَتْ حُزْنَنَا ترجمه : اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل شاخته و منم فرستاده آن حضرت به سوي شما که محل اقامت آن حضرت را به شما نشان دهم ، اينک به خدمتش بشتابيد! بشیر گفت : وقتی مردم مدینه اين خبر جانگداز را شنيدند، کسی از زنان پرده نشين و مخدره اهل يثرب نماند مگر آنکه همه باموي پريشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بيرون می خراميدند و در آن حالی سيلی بر صورت خود می زدند و فریاد افغان و واويلا و ناله و اثبورا به چرخ اطلس می رسانيدند و هيچ گریه و ناله و سوگواري را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنين نديدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنيدم که بانويي اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود: (نعي سيدی ناع نعاہ فاوجعا)؛ يعني خبر دهنده ، خبر مرگ سيد و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوري افکند؛ اي دو چشم من ، از ريختن اشک چشم بخل نماييد و بخشش کنيد به اشک روان همواره اشک را جاري سازيد؛ بر آن کس گريه نماييد که مصيبتش به عرش عظيم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه اين مصيبت که بر دين رسيده چنان است که پاره اي اعضاي دين قطع شده باشد؛ گريه نماير فرزند رسول خدا صلي الله عليه و آله و نورديده علي مرتضي عليه السلام که از شهر و ديار ما به دور افتاده است . سپس ان بانو خطاب بر آورد که اي خبر مرگ آورنده !

غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی ، آن جراحتی متن عربی : يَا بَيْ عَبْدَ اللَّهِ ع ، وَ خَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَتَدَمَّلُ ، فَمَنْ أَأَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟ قُلْتُ: أَعَا بَشِيرُ بْنُ حَدَلَمٍ وَجَهَنِي مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ. قَالَ: فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَ بَادَرُوا ، فَصَرَبْتُ قَرْسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطُّرُقَ وَالْمَوَاضِعَ ، فَزَلْتُ عَنْ قَرْسِي وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ ، حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ ، وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَ مَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ ، وَ خَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كَرْسِي ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتِمَالِكُ مِنَ الْعَبْرَةِ ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَنِينِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ ، وَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْزُوثُهُ ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً. فَأَمَّوَمَاءَ بِيَدِهِ إِذْ اسْكُتُوا ، فَسَكَتَتْ قُورُثُهُمْ. فَقَالَ: (إِلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ، بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ ، تَرْجَمَهُ : كه بهبودیش نبود؛ تو کیستی ، خدا بر تو رحمت کناد؟ گفتیم : من بشیر حدلم هستم که مولای من زین العابدین فرستاد و اینک در فلان مکان ، خود و اهل حرم ابی عبدالله علیه السلام و زنان ، فرود آمده اند. بشیر گوید: اهل مدینه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد علیه السلام شتافتند؛ من نیز تازیانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمایم ، وقتی به آنجا رسیدم دیدم ازدحام مردم همه راهها و مکانها را پر نموده ؛ لذا مجبور گشتم از اسب پیاده شدم و پا بر گردهای مردم گذاردم تا اینکه به نزدیک در خیمه ها رسیدم و آن حضرت در سرا پرده جلال تشریف داشت ، در این هنگام امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت که اشک خود را با آن پاک می کرد و خادم از عقب سر آن جناب کرسی در دست بیامد و آن کرسی را بر روی زمین نهاد و امام سجاد بر بالای آن قرار گرفت و از شدت گریه ، اشک خود را نتوانست نگاه دارد و صدای مرد و زن به گریه و ناله بلند گردید و مردم از هر جانب آن جناب را تعزیت و تسلیت می گفتند و قسمی بود که تمام آن سرزمین یک پارچه صیحه و فریاد گردید! سخنرانی امام سجاد علیه السلام در نزدیک مدینه امام سجاد علیه السلام با دست مبارکش اشاره فرمود تا مردم سکوت نمایند و چون آن خلق عظیم ساکت شدند. امام علیه السلام فرمود: (الحمد لله... (سپس فرمود: حمد می نمایم متن عربی : الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى ، وَ قَرَّبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى ، نَحْمَدُهُ عَلَيَّ عَظَائِمِ الْأُمُورِ ، وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ ، وَ آءَلَمِ الْفَوَاجِعِ ، وَ مَضَاصَةِ اللَّوَاذِعِ ، وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ ، وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِعَةِ الْكَاطَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ. إِيَّهَا الْقَوْمُ، إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ ، وَ ثُلَمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ: قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ع وَ عِثْرَتُهُ ، وَ سُيِّي نِسَاؤُهُ وَ صَبِيَّتُهُ ، وَ دَاوُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السِّنَانِ ، وَ هَذِهِ الرِّزْيَةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ. إِيَّهَا النَّاسُ، فَأَيُّ رِجَالٍ مِنْكُمْ يُسِيرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! أَمَّ أَيْ قُوٍّ إِذْ لَا يَحْزُنُ مِنْ أَعْلِهِ أَمَّ أَيْتُهُ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَجْبَسُ دَمْعَهَا وَ تَضِنُّ عَنْ أَنْهَمَالِهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ السِّدَادُ لِقَتْلِهِ ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا ، وَالسَّمَوَاتُ بِأَرْكَانِهَا ، وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا ، وَ الْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا ، وَالْحَيَاتَانُ وَ لَجَجِ الْبِحَارِ ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ أَجْمَعُونَ. إِيَّهَا النَّاسُ، أَيْ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ؟! تَرْجَمَهُ : خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصیبت های روزگار غدار و درد و سوزش داغهای اندوه آور و واقعه عظیم و مصیبت جسیم که اندوهش بیکران و بار محنتش گران و دشواریش از بیخ بر آورنده صبر داغ دیدگان است . ای گروه مردم ! به درستی آن خدایی که سپاسش بر من واجب است ، آزمایش نماید ما را به مصیبت های بزرگ و رخنه های عظیم که در اسلام واقع شد جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام با عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سر انورش را در بالای نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است .

ای مردم! چگونه پس از شهادت او، شاد شوید و کدام دل از داغ این درد صبري تواند نمود؛ چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند. و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است، در شهادت او تاب نیاورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هایشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها، در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند! ای مردم! کدام قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السلام از هم نشکافت؟ متن عربی: اَمَّ اَيِّ فُوٍّ اِذْ لَا يَحِنُّ اِلَيْهِ؟ اَمَّ اَيِّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ الثُّلُمَةَ الَّتِي ثَلِمَتْ فِي الْاِسْلَامِ وَلَا يُصْمُّ؟ اَيُّهَا النَّاسُ، اَعْصَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِّينَ مَذُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْاَمْصَارِ، كَاَنَّا اَوْلَادُ تَرْكٍ اَوْ كَابِلٌ، مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَ لَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَاهُ، وَ لَا ثُلْمَةَ فِي الْاِسْلَامِ ثَلَمْنَاهَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي اَبَائِنَا الْاَوَّلِينَ، اِنَّ هَذَا اِلَّا اخْتِلَافٌ. وَ اللّٰهُ، لَوْ اَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا، فَاَنَّا لِلّٰهِ وَ اَنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، مِنْ مُصِيبَةٍ مَا اَعْظَمَهَا وَ اَوْجَعَهَا وَ اَفْجَعَهَا وَ اَكْظَهَا وَ اَفْطَعَهَا وَ اَفْذَحَهَا، فَعِنْدَ اللّٰهِ نَحْتَسِبُ فِيْمَا اَعْصَبْنَا وَ اَبْلَغْنَا، اَنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. قَالَ الرَّاوِي: فَقَامَ صُوحَانُ بْنُ صَعَصَعَةَ بْنُ صُوحَانَ - وَ كَانَ زَمِنًا - فَاعْتَذَرَ اِلَيْهِ صَ يَمَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رَجُلَيْهِ، فَاجَابَهُ يَقُولُ مَعَذَرَتِهِ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِهِ وَ شَكَرَ لَهُ وَ تَرَحَّمْ عَلَيَّ اَبِيهِ. ترجمه: کدام دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت؟ کدام گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید، بشنید و گریه نکرد؟ ای مردم! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار، شهره هر دیار گردیدیم، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم، (که چنین بر خوردی با ما می کنند) بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم. همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و جسارت جدیدی است به خدای یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما، فرمان جنگ با ما را می داد، زیاده از آنچه به جا آوردند، نمی توانستند ظلمی نمایند؛ (فانه لله...) آن مصیبتی که عظیم و درد ناک و اندوهش گرانباز است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم؛ (فانه...) راوی گوید: سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاهای زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره اش ملاطفت گفت و خدمت ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود. متن عربی: قَالَ عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ طَاوُسٍ جَامِعٌ هَذَا الْكِتَابِ: ثُمَّ اَنَّهُ صَ رَحَلَ اِلَى الْمَدِينَةِ بِاَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ، وَ نَظَرَ اِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رِجَالِهِ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنُوخَ يِلْسَانٍ اَعْوَالِهَا، وَ تَبَوُّخَ بِاعْلَانِ الدَّمُوعِ وَ اَرْسَالِهَا، لِقَفْدِ خُمَاتِهَا وَ رِجَالِهَا، وَ تَنَدُّبٌ عَلَيْهِمْ نَدْبُ الثَّوَاكِلِ، وَ تَسَاءُلٌ عَنْهُمْ اَهْلُ الْمَنَاهِلِ، وَ تُهَيِّجُ اَعْزَانَهُ عَلَيَّ مَصَارِعَ قَتْلَاهُ، وَ تُنَادِي لِاجْلِهِمْ: وَ تَكْلَاهُ، وَ تَقُولُ: يَا قَوْمُ، اَعْذِرُونِي عَلَيَّ النَّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَ سَاعِدُونِي عَلَيَّ الْمُصَابِ الْجَلِيلِ. فَانَّ الْقَوْمَ الَّذِيْنَ اَعْتَذَبُ لِفِرَاقِهِمْ وَ اَعَجِنُ اِلَى كَرَمِ اَخْلَاقِهِمْ. كَانُوا سُمَّارَ لَيْلِي وَ نَهَارِي، وَ اَنْوَارَ ظُلُمِي وَ اَسْحَارِي، وَ اَطْنَابَ شَرْفِي وَ افْتِخَارِي، وَ اَسْبَابَ قُوَّتِي وَ اَنْتِصَارِي، وَ اَلْخَلَفَ مِنْ شُمُوسِي وَ اَعْقَمَارِي. ترجمه: ورود قافله به مدینه مؤلف کتاب لهوف، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طائوس - علیهم الرحمة من الرب الروف - چنین گوید: امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای بی صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که همه آن خانه های خالیبه زبال حال، نوحه و ناله بر

ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود همچون زنان داغدار گریان و سوگواری و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آورند و آواز واٹکلاه بلند می نمودند. زبان حال منزلهای مدینه گویا از در و دیوار تکتک آن خانه ای خالی چنین آواز بر می خاست : ای مردم ! این نکته بر من نگیرید و عذر مرا بپذیرید در آنکه نوحه و ناله می کنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگواری ، و مصاحب شب و روزم بودند و چراغ شبانگاهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان خیمه شرف و افتخار و اسباب قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روز گارم بودند. متن عربی : كَمْ لَيْلَةٍ شَرَدُّوا يَٰكَرَامَهُمْ وَ حَشْتِي ، وَ شَيَّدُوا يَٰنِعَامَهُمْ حُرْمَتِي ، وَ اَسْمَعُونِي مُنَاجَاةَ اَسْحَارِهِمْ ، وَ اَمْتَعُونِي بِاَبْدَاعِ اَسْرَارِهِمْ؟ وَ كَمْ يَوْمٍ عَمَّرُوا رَبْعِي بِمَحَافِلِهِمْ ، وَ عَطَّرُوا طَبْعِي بِقَضَائِلِهِمْ ، وَ اَوْرَقُوا عُودِي بِمَاءِ عُهُودِهِمْ وَ اَذْهَبُوا نُحُوسِي بِتِمَاءِ سُعُودِهِمْ؟ وَ كَمْ غَرَسُوا لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ ، وَ حَرَسُوا مَحَلِّي مِنَ النَّوَائِبِ؟ وَ كَمْ اَصْبَحْتُ بِهِمْ اَتَشَرَّفَ عَلَيَّ الْمَنَازِلِ وَ الْقُصُورِ ، وَ اَمِيسُ فِي ثَوْبِ الْجَدَلِ وَالسُّرُورِ؟ وَ كَمْ اَعَاشُوا فِي شِعَابِي مِنْ اَمْوَاتِ الدُّهُورِ . وَ كَمْ اَتَنَاشُوا عَلَيَّ اَعْتَابِي مِنْ رُفَاتِ الْمَحْذُورِ .

فَقَصَدَنِي فِيهِمْ سَهْمُ الْحِمَامِ ، وَ حَسَدَنِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ الْاَيَّامِ ، فَاصْبَحُوا غُرَبَاءَ بَيْنَ الْاَعْدَاءِ ، وَ غَرَضًا لِسِهَامِ الْاَعْتِدَاءِ ، وَ اَصْبَحْتُ الْمَكَارِمُ تَقَطُّعُ بِقَطْعِ اَنَامِلِهِمْ ، وَ الْمَنَاقِبُ تَشْكُو لِقَفْدِ شَمَائِلِهِمْ ، وَ الْمَحَاسِنُ تُزُولُ بِزَوَالِ اَعْضَائِهِمْ وَ الْاَحْكَامُ تَتَوَحُّ لَوَحْشَةِ اَعْرَاجِهِمْ . ترجمه : چه شبها که وحشت تنهایی من به اکرام آنان نابود شده و بنیان حرمت به انعامشان مستحکم گشته و به نعمتهای دنواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروحم را به ودایع اسرار نهانی مرهم می گذاشتند؛ چه روزگاری که به محفل انس آنان خانه دلم معمور و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان نایاب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مزرعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان ، بروی کاخهای مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان ، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای مایوسی خوابیده ، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده ، بیرون نمودند. (۴۷) زیرا حاصل فقرات بعد این است : (تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان ، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان ، زبان شکایت گشوده ، احکام خدا از وحشت تاءخیر اجزای آنها، نوحه و گریه سرداده ؛ دروغ متن عربی : قَيَا لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ اُرِيقَ دَمُهُ فِي تِلْكَ الْخُرُوبِ وَ كَمَالٍ تَكْسَ عِلْمُهُ بِتِلْكَ الْخُطُوبِ . وَ لَئِنْ عُدِمْتُ مُسَاعَدَةَ اَهْلِ الْمَعْقُولِ ، وَ خَذَلَنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلُ الْعُقُولِ ، فَانَّ لِي مُسْعِدًا مِنَ السُّنَنِ الدَّارِسَةِ وَالْاَعْلَامِ الطَّامِسَةِ ، فَانَّهَا تَنْدُبُ كَنْدَبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي . فَلَوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يَتَوَحُّ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَوَاتِ ، وَ يَجْنُ اِلَيْهِمْ اِنْسَانُ الْخَلَوَاتِ ، وَ تَشْنَأُهُمْ طَوْبَةُ الْمَكَارِمِ ، وَ تَرْتَاخُ اِلَيْهِمْ اَنْدِيَةُ الْاَكَارِمِ ، وَ تَبْكِيهِمْ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ ، وَ تُنَادِيهِمْ مَنَارِبُ الْفَوَائِدِ ، لِشَجَاكُم سِمَاعُ تِلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ الشَّامِلَةِ . بَلْ ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجْدَتِي وَ اِنْكِسَارِي وَ خُلُوعَ مَجَالِسِي وَ اَنَارِي ، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوجِعُ قَلْبَ الصُّبُورِ وَ يَهَيِّجُ اَعْزَانَ الصُّدُورِ ، وَ لَقَدْ شَمَتَ بِي مَنْ كَانَ يَحْسُدُنِي مِنَ الدِّيَارِ ،

وَ طَفَرْتُ بِي اَكْفُ الْاَخْطَارِ. فَيَا شَوْقَاهُ اَلْيَ مَنْزِلٍ سَكْنُوهُ، وَ مَنْهَلٍ اَقَامُوا ترجمه : از این شخص ورع که خونس در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایتش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نماید، باوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده (که صاحبانشان مرده). زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنوید که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقدانشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است. البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و اندوه می شدید و آگاه بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی بال مرا دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان همنشینم را مشاهده می نمودید، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب درد دلهای ثبور و هیجان اندوه صدور است. سایر خانه ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من ظفر یافت و ستم افزود. بسا مشتاقم به خانه هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرمیدند.

متن عربی : عِنْدَهُ وَاسْتَوْطَنُوهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ اِنْسَانًا اُقْدِيهِمْ حَزَّ الشُّيُوفِ، وَ اَدْفَعُ عَنْهُمْ حَزَّ الْخُتُوفِ، وَاَعْوَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اَهْلِ الشَّنَانِ، وَ اَزُدُّ عَنْهُمْ سِهَامَ الْعُدُوَانِ. وَ هَلَا اِذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ الْمُوَاسَاةِ الْوَاجِبَةِ، كُنْتُ مَحَلًا لِضَمِّ جُسُومِهِمِ الشَّاحِبَةِ، وَ اَهْلًا لِحِفْظِ شَمَائِلِهِمْ مِنَ الْبَلَاءِ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعَةِ هَذَا الْهَجْرِ وَ الْقَلَاءِ. فَاهُ ثُمَّ آه، لَوْ كُنْتُ مَخْطَاً لِتِلْكَ الْاَجْسَادِ وَ مَخْطَاً لِنُفُوسِ اَوْلِيَاكَ الْاَجْوَادِ، لَبَدَلْتُ فِي حِفْظِهَا غَايَةَ الْمَجْهُودِ، وَ وَقَيْتُ لَهَا يَقْدِيمَ الْعُهُودِ، وَ قَصَيْتُ لَهَا بَعْضَ الْحُقُوفِ الْاَوَائِلِ، وَ وَقَيْتُهَا جُهْدِي مِنْ وَقْعِ تِلْكَ الْجَنَادِلِ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ الْعَبْدِ الْمُطِيعِ، وَ بَدَلْتُ لَهَا جُهْدَ الْمُسْتَطِيعِ، وَ قَرَشْتُ لِتِلْكَ الْخُدُودِ وَ الْاَوْصَالِ فِرَاشَ الْاَكْرَامِ وَ الْاَجْلَالِ، وَ كُنْتُ اَبْلُغُ مُنِيَّتِي مِنْ اَعْتِنَاقِهَا وَ اَتَوَرَّ ظُلْمَتِي بِاشْرَاقِهَا. فَيَا شَوْقَاهُ اَلْيَ تِلْكَ الْاِمَانِي، وَ يَا قَلْفَاهُ لِعَيْبَةِ اَهْلِي وَ سَكَانِي، فَكُلُّ حَنِينٍ يَقْصَرُ عَنْ حَنِينِي، وَ كُلُّ تَرْجَمَةٍ اِي كَاشِ مِنْ جِنْسِ بَشَرٍ بُوْدِي تَا خُودِ رَا بَه دَمِ شَمَشِيرِ دَادَه فِدَايِ اَيْشَانِ نَمُودِي تَا خَرْمَنِ عَمَرِ اَنَانِ بَه آتَشِ مَرِگِ نَسُوخْتِي وَ اَزِ اَنَانِ كِه نِيْزِه بَرِ رُويْشَانِ كَشِيدَنْدِ، جُوشِشِ سِيْنِه خُودِ رَا بَه اَنْتِقَامِ فَرْوَمِي نَشَانِيدَمْ وَ تِيرِ دَشْمَنِ رَا اَزِ اَيْشَانِ بَرِ مِي گِرْدَانِيدَمْ وَ اَفْسُوسِ كِه چُونِ اَيْنِ شَرَفِ مَوَاسَاتِ وَاجِبِ اَزِ مَن فُوتِ گَرْدِيدِ. اِي كَاشِ اَرَامْگَاهِ اَنِ پِيكْرَهَايِ پَاكِ بُوْدَمْ وَ اَجْسَادِ اَنَهَا رَا حَفْظِ مِي نَمُودَمْ. آه اِگَرِ مَن مَنزِلْگَاهِ اَيْنِ اَجْسَادِ شَهْدَا بُوْدَمْ، اَلْبَتَه دَرِ مَحَافِظَتِ اَنَهَا نَهَايَتِ كُوشِشِ رَا مِي نَمُودَمْ وَ عَهْدِ قَدِيمِ رَا رِعَايَتِ كَرْدَه بُوْدَمْ وَ حَقُوقِ دِيرِيْنِ رَا بَه جَا اَوْرَدَه وَ اَزِ اِفْتَادَنِ سَنَگْهَايِ گُورِ بَرِيدَنْهَايِ پَرِ اَزِ نُورِ اَنَانِ، جُلُوگِيرِي مِي كَرْدَمْ وَ هَمْچُونِ بَنْدِگَانِ فَرْمَانْبَرْدَارِ خِدْمَتِ مِي كَرْدَمْ وَ بَه قَدْرِ اسْتِطَاعَتِ خُودِ بَذَلِ جُهْدِ مِي نَمُودَمْ وَ بَرَايِ اَنِ گُونَه هَايِ بَرِ خَاكِ اِفْتَادَه وَ پَارَه هَايِ بَدَنِ كِه اَزِ هَمْ پَاشِيدَه، فَرَشِ اَكْرَامِ وَ اِجْلَالِ مِي گُسْتَرَانِيدَمْ وَ بَهْرَه خُويْشِ رَا اَزِ هَمْ آغُوشِي اَنَهَا بَرِ مِي دَاشْتَمْ وَ ظَلْمَتِ كَاشَانَه اَمِ رَا بَه اِشْرَاقِ اَنْوَارِشَانِ مَنُورِ مِي سَاخْتَمْ. چَه بَسِيَارِ بَرَايِ رَسِيدَنِ بَه اَيْنِ اَرْزُوهَا مَشْتَاقَمْ وَ چَسَانِ اَزِ نَابُودِي اَهْلِ وَ سَاكِنَانِ خُويْشِ دَرِ سُوْزِ وَ گِدَاْزَمْ، بَه قَسْمِي كِه هِيْجِ نَالَه اِي بَه اَنْدَاْزَه نَالَه مَن نِيْستِ وَ هِيْجِ دُوَايِي شَاْفِي دَرْدَمْ نِيْستِ. اَيْنَكِ دَرِ شَهَادَتِ اَنَانِ، پِلَاسِ مَصِيْبَتِ دَرِ تَنِ كَرْدَمْ وَ پَسِ اَزِ اَيْشَانِ دَرِ لِبَاسِ اَنْدُوه بَه سَرِ مِي بَرَمْ وَ اَزِ شَكِيْبَايِي خُودِ نَا اَمِيدَمْ وَ چَنِيْنِ مَتْنِ عَرَبِي : دَوَاءِ غَيْرِهِمْ لَا يَشْفِينِي، وَ هَا اَنَا قَدْ لَيْسْتُ لِقَدِّهِمْ اَعْتَابَ الْاَحْزَانِ، وَ اَعَسْتُ مِنْ بَعْدِهِمْ بِجَلْبَابِ الْاَشْجَانِ، وَ يَسْتُ اَنَا يَلَمْ يِي التَّجَلُّدِ وَالصَّبْرُ، وَ قُلْتُ: يَا سَلْوَةَ الْاَيَّامِ مَوْعِدُكَ الْحَشِرُ. وَ لَقَدْ اَعْخَسَنَ ابْنُ قُتَيْبَةَ رَحْمَةَ اللّٰهِ وَ قَدْ بَكَيَ عَلَيَّ

الْمَنَازِلِ الْمُشَارِ إِلَيْهَا، فَقَالَ: مَرَرْتُ عَلَى أَيْبَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ الدَّيَارَ وَ أَعْهَلَهَا وَ أَنْ
 أَعْصَحَتْ مِنْهُمْ بِرْغَمِي تَخَلَّتْ إِلَّا أَنْ قَتَلْتِ الطِّفْلَ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَدَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ أَعْصَحُوا رَزِيَّةً
 لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ حَلَّتْ أَلَمٌ تَرَاءَتْ الشَّمْسُ أَعْصَحَتْ مَرِيضَةً لِفَقْدِ حُسَيْنٍ وَالْبِلَادُ أَفْشَعَرَتْ فَأَسْأَلُكَ أَيُّهَا السَّامِعُ بِهَذِهِ
 الْمَصَائِبِ مَسَلَّكَ الْقُدُوهَ مِنْ حُمَاةِ الْكِتَابِ. ترجمه : می گویم : ای مایه تسلی روزگارم ، دیدار ما و تو در روز قیامت خواهد
 بود. چه نیکو سروده است (ابن قتیبه) آن هنگام که به آن منزلهای بی صاحب نظر انداخته و اشک حسرت از دیدگان جاری
 ساخته و این اشعار را گفته : (مررت علی ابیات آل محمد....)؛ یعنی بر خانه های بی صاحب آل رسول ، گذر نمودم دیدم
 که حال ایشان نه بر منوال آن روزی است که در آن بودند؛ خدا این خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نکند؛ به درستی که
 مصیبت شهدای کربلا از آل بنی هاشم ، گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و ذلیل نموده که هنوز اثر ذلت در آنها هوید
 است ؛ بنی هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و اکنون داغ مصیبتی بر دلها آنها نشانده شده ، چه مصیبت بزرگی ؛ آیا
 نمی بینی که خورشید جهان تاب رخساره اش از درد مصیبت حسین علیه السلام ، زرد گشته و خود در تب و تاب است و
 همچنین شهرها از وحشت این مصیبت ، لرزان و در اضطراب است ؟ ای شنوندگان خبر مصیبت فرزند بتول ، در میدان
 اندوه چنان قدم استوار دارید که جانشینان رسول صلی الله علیه و آله که حامیان کتاب خدا بودند، استوار می داشتند. متن
 عربی : فَقَدْ رَوِي عَنْ مُؤَلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع وَ هُوَ ذُو الْجَلْمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ الْوُصْفَ إِلَيْهِ - أَيْتُهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِنَيْلِكَ الْبَلْوَى ،
 عَظِيمِ الْبَثِّ وَالشَّكْوَى . فَرَوِي عَنِ الصَّادِقِ ع أَيْتُهُ قَالَ: (أَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، صَائِمًا نَهَارَهُ فَإِذَا
 لَيْلُهُ، فَإِذَا حَضَرَهُ الْإِفْطَارُ جَاءَ غَلَامُهُ يَطْعُمُهُ وَ شَرَايِهِ فَيَصْغُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: كُلْ يَا مَوْلَايَ، فَيَقُولُ: قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ع
 جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا، فَلَا يَزَالُ يُكْرِّرُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامُهُ مِنْ دُمُوعِهِ وَ يَمْتَرِجُ شَرَابَهُ مِنْهَا، فَلَمْ يَزَلْ
 كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ). وَ حَدَّثَ مَوْلِي لَهُ أَيْتُهُ بَرَزَ إِلَيَّ الصَّخْرَاءُ يَوْمًا، قَالَ: فَتَبَعْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَيَّ حِجَارَةً
 خَشِينَةً، فَوَقَفْتُ وَ أَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بُكَاءَهُ، وَ أَعْصَحْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدَا
 وَرِقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصْدِيقًا). ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ، وَ أَنْ لِحَيْتَهُ وَ وَجْهَهُ ترجمه : گریه امام سجاد علیه السلام
 در فراق شهیدان روایت شده در باره امام سجاد علیه السلام با آن مقام حلم و برد باری که داشت که در وصف نگنجد،
 بسیار گریه بر پدر بزرگوارش می نمود و بر یاد آن مصیبت ها صاحب شکوی و اندوه عظیم بود؛ چنانکه از امام صادق علیه
 السلام روایت است که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام مدت چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریه نمود و در این مدت
 چهل سال ، روزها و روزه و شبها به عبادت قیام دشات و چون هنگام افطار می شد، غلام آن حضرت آب و طعام در پیش
 روی آن جناب حاضر می نمود و از امام می خواست تا از آنها میل فرماید، امام سجاد علیه السلام فرمود: (قتل ابن رسول
 الله ...)؛ یعنی فرزند رسول خدا را گرسنه شهید نمودند، فرزند پیغمبر را در حالی که عطشان بود شهید کردند. پیوسته این
 سخن را می گفت تا آن طعام از اشک چشم آن حضرت تر می گردید و آب آشامیدنی نیز با اشک دیدگانش ممزوج می شد
 و به این حال بود تا اینکه ازار دنیا وفات کرده و با پروردگار ش ملاقات نمود از غلام امام سجاد علیه السلام روایت است که
 گفت : روزی امام علیه السلام به صحرا تشریف بردند و من نیز به دنبال ایشان رفتم ، دیدم که آن جناب روی سنگ
 درشتی به سجده رفت و من هم ایستاده گوش دادم صدای گریه و ناله او را می شنیدم و شمردم هزار مرتبه در آن
 سجده می گفت : (لا اله الا...)؛ سپس سر مبارک از سجده برداشت در حالتی که صورتت و ریش مبارکش از آب

چشمانش تر متن عربی : قَدْ غَمِرَا مِنَ الدُّمُوعِ. فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَهَنْ يَنْقَضِي؟ وَ لِيُكَائِكَ أَهَنْ يَقْل؟ فَقَالَ لِي : (وَيْحَكَ، إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ اسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنُ تَيْيٍ لَّهُ اثْنِي عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْدُوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَالْهَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ أَمَّا رَأَيْتُ أَبِي وَ أَخِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِي بَيْتِي صَرَغِي مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقَضِي حُزْنِي وَ يَقْلُ بُكَائِي؟! (وَهَا أَتَا أَتَمَّتِلْ وَ أَشِيرُ الْيَهُمُ صَ قَاءُ قَوْلُ: مَنْ مُخِيرُ الْمُلُوسِينَا بِانْتِزَاجِهِمْ ثَوْبًا مِنَ الْحُزْنِ لَا يَبْلِي وَ يَبْلِينَا إِنَّ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يُضْحِكُنَا يَقْرُبُهُمْ صَارَ بِالتَّفَرُّقِ يُبْكِينَا حَالَتْ لِقُقْدَانِهِمْ أَهْلًا مَنَا فَعَدَتْ سُودًا وَكَانَتْ يَهُمُ بِيضًا لِيَالِينَا ترجمه : گردیده بود. عرض کردم : ای سید و مولای من ! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندک شود؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند: وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیمی علیه السلام ، نبی بن نبی بوده و دوازده پسر داشت ، خداوند یکی از پسرانش را از نظر او غائب گردانید، از اندوه هجران او، موی سرش سفید گشت و از انبوه غم کمرش خم شد و چشمانش از بسیاری گریه ، نابینا گردید و حال آنکه هنوز فرزندش زنده بود، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهلیتیم در برابر چشم خویش ، آن دشمنان کافر کیش ، کشته و بر خاک افکندند؛ پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام اندک شود؟! مؤ لف گوید: من به همین مناسبت به اشعاری تمثیل می جویم و آن ابیات را در این جا ذکر می نمایم : (من مخبر....); یعنی کیست آنکه به شهیدان کربلا خبر رساند که از درود خود لباس حزن و اندوه را به ما پوشانیدند، لباس اندوهی را که هرگز کهنه و پوسیده نمی گردد بلکه او باقی است تا آنکه بدنهای ما را بپوشاند؛ همان روز گاری که ما را به قرب و وصال ایشان تاکنون خندان می داشت ، اکنون به سبب فراق آنان ما را گریانید دوری همیشگی ایشان ، روزگار مرا دگرگون و سیاه گردانید، پس از آنکه شبهای تاریک ما را منور ساخته بود. متن عربی : وَ هَاهُنَا مُنْتَهَى مَا أَرَدْنَاهُ، وَ مَنْ وَقَفَ عَلَي تَرْتِيهِ وَرَسْمِهِ مَعَ اخْتِصَارِهِ وَ صَغَرِ حَجْمِهِ عُرِفَ تَمِيْزُهُ عَلَي اءَبْنَاءِ جَنْسِيهِ وَ قُهُمَ فَضِيْلَتُهُ فِي نَفْسِيهِ. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ صَلَاتُهُ وَ سَلَامُهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ. مؤ لف گوید: مؤ لف گوید: در این جا نوشته ما به پایان می رسد و هر کس از مطالعه کنندگان با دقت و امعان نظر آن را ملاحظه نماید خواهد دانست که به انحصار و صغر حجم چگونه بر امثال خود امتیاز و رجحان دارد. مترجم گوید: اگر چه در اول ترجمه به عرض اخوان رسانید که ترجمه این کتاب شریف در اندک زمانی ختم گردید و لکن چون در ایام ماه مبارک رمضان سال ۱۳۲۱ هـ. ق بنای طبع گردید، تفسیر از اسلوب اول به نظر قاصر ارجح آمد فلذا با کمال جهد و کوشش متصدی اعراب و تصحیح لغات و تعلیق بعضی حواشی مفیده و تلفیق متن با ترجمه گردیدم و اشهد بالله کمال زحمت و مشقت در این باب اتفاق افتاده بخصوص در تصحیح و ماخلغات و از جمله ، مشقت فوق العاده آنکه در مقابله نمودن يك جز و از اول کتاب في الجملة تسامح گردید، چون این احقر مطلع گردیدم زحمت را بر خود قرار دادم که تمام جزو اول را مرور نموده و کاملاً تصحیح نمایم . امید از اخلاق کریمه اهل کمال و ارباب فضل آن است که بر لغزشها و خطایای واقفه ذیل عفو ببوشانند که هیچ انسانی از خطا محفوظ نیست . ۲۵ ماه ذی الحجة الحرام ، سال ۱۳۲۱ هـ . ق الا حقر القاصر: ابن محمد باقر الموسوي الدزفولي ، محمد طاهر عفي الله عن جرائمهما اللهم اغفرلي و لمن له علي حق من المومنين .

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش ابن شهر آشوب به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفت که به این شادم بعد از آنکه مرا شهید خواهی کرد، از گندم عراق بسیاری نخواهی خورد، آن ملعون از روی استهزا گفت که : اگر گندم نباشد جو نیز خوب است ، پس چنان شد که حضرت فرموده بود، و امارت ری به او نرسید، و بر دست مختار کشته شد. ایضا روایت کرده است که بویهای خوشی که از انبار حضرت غارت کردند همه خون شد، و گیاهها که برده بودند همه آتش در آن افتاد. و به روایت دیگر: از آن بوی خوش هر که استعمال کرد از مرد وزن البته پیس شد. ایضا ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء علیه السلام در صحرائی کربلا تشنه شد، خود را به کنار فرات رسانید و آب برگرفت که بیاشامد، ملعونی تیری به جانب آن جناب انداخت که بر دهان مبارکش نشست ، حضرت فرمود: خدا هرگز تو را سیراب نگرداند، پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند، و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام از آن کافر جفا کار آب طلبید، بدبختی در میان آنها ندا کرد که : یا حسین ! يك قطره از آب فرات نخواهی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم ابن زیاد در آیی ، حضرت فرمود: خداوند، او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز، پس آن ملعون پیوسته العطش فریاد می کرد، و هر چند آب می آشامید سیراب نمی شد تا آنکه ترکید و به جهنم واصل شد. و بعضی گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصین از دی بود، و بعضی گفته اند که : حمید بن مسلم بود. ایضا روایت کرده اند که ولد الزنای از قبیله (دارم) تیر به جانب آن حضرت افکند، بر حنکش آمد، و حضرت آن خون را می گرفت و به جانب آسمان می ریخت ، پس آن ملعون به بلائی مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد می کرد، و آتشی از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید، و در پشت سرش بخاری روشن می کرد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد، تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد. ابن بابویه و شیخ طوسی به سانید بسیار روایت کرده اند از یعقوب بن سلیمان که گفت : در ایام حجاج چون گرسنگی بر ما غالب شد، با چند نفر از کوفه بیرون آمدیم تا آنکه به کربلا رسیدیم و موضعی نیافتیم که ساکن شویم ، ناگاه خانه ای به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند، رفتیم و شب در آنجا قرار گرفتیم ، ناگاه مرد غریبی آمد و گفت : دستوری دهید که امشب با شما به سر آوردم که غریب و از راه مانده ام ، ما او را رخصت دادیم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختیم به روغن نفت و نشستیم به صحبت داشتن ، پس صحبت منتهی شد به ذکر جناب امام حسین علیه السلام و شهادت او، و گفتیم که : هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد، پس آن مرد غریب گفت که : من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائی به من نرسیده است ، و مدار شیعیان به دروغ است ، چون ما آن سخن را از او شنیدیم ترسیدیم و از گفته خود پشیمان شدیم ، در آن حالت نور چراغ کم شد، آن بی نور دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند، همین که دست را نزدیک چراغ رسانید، آتش در دستش مشتعل گردید، چون خواست که آن آتش را فرو نشاند آتش در ریش نحسش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید، پس خود را در آب فرات افکند، چون سر به آب فرو می برد، آتش در بالای آب حرکت می کرد و منتظر او می بود تا سر بیرون می آورد، چون سر بیرون می آورد، در بدنش می افتاد، و پیوسته بر این حال بود تا به آتش جهنم واصل گردید. ایضا ابن بابویه به سند معتبر از قاسم بن اصیغ روایت کرده است که گفت : مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتال امام حسین علیه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود، و پیش از آن در نهایت خوشرویی و

سفیدی بود، من به او گفتم که : از بس که روی تو متغیر شده است نزدیک بود که من تو را نشناسم ، گفت : من مرد سفید روئی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردم که اثر کثرت عبادت از پیشانی او ظاهر بود، و سر او را آورده ام . راوی گفت : که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار در پیش زین آویخته بود که بر زانوهای اسب می خورد، من با پدر خود گفتم که : کاش این سر را اندکی بلندتر می بست که اینقدر اسب به آن خفت نرساند، پدرم گفت : ای فرزند! بلایی که صاحب این سر بر او می آورد زیاده از خفتی است که او به این سر می رساند، زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید کرده ام تا حال هر شب که به خواب می روم به نزدیک من می آید و می گوید که بیا، و مرا بسوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد، و تا صبح عذاب می کشم ، پس من از همسایگان او شنیدم که : از صدای فریاد او ما شبها به خواب نمی توانیم رفت ؛ پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت این حال را از او پرسیدم گفت : آن خسران مال خود را رسوا کرده است ، و چنین است گفته است . ایضا از عمار بن عمیر روایت کرده است که چون سر عبیدالله بن زیاد را با سرهای اصحاب او به کوفه آوردند من به تماشای آن سرها رفتم چون رسیدم ، مردم می گفتند که : آمد آمد، ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردید تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در یک سوراخ بینی او رفت و بیرون آمد و در سوراخ بینی دیگرش رفت ، و پیوسته چنین می کرد. ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره روایت کرده اند که دستهای ابهر بن کعب که بعضی از جامه های حضرت امام حسین علیه السلام را کنده بود، در تابستان مانند دو چوب خشک می شد و در زمستان خون از دستهای آن ملعون می ریخت ؛ و جابر بن زید عمامه آن حضرت را برداشت ، چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد؛ و جامه دیگری را جعوبه بن حویه برداشت ، چون پوشید، در ساعت به برص مبتلا شد؛ و بحیر بن عمرو جامه دیگر را برداشت و پوشید، در ساعت زمین گیر شد. ایضا از ابن حاشر روایت کرده است که گفت : مردی از آن ملاعین که به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند، چون به نزد ما برگشت ، از اموال آن حضرت شتری و قدری زعفران آورد، چون آن زعفران را می کوبیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ و زنش به بر خود مالید، در همان ساعت پیس شد؛ چون آن شتر را ذبح کردند، به هر عضو از آن شتر که کارد می رسانیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ چون آن را پاره کردند، آتش از پاره های آن مشتعل بود؛ چون در دیگ افکندند، آتش از آن مشتعل گردید؛ چون از دیگ بیرون آوردند، از جدوار تلختر بود و دیگری از حاضران آن معرکه به آن حضرت ناسزائی گفت ، از دو شهاب آمد و دیده های او را کور کرد. سدی ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زباج قاضی روایت کرده اند که گفت : مرد نابینائی را دیدم از سبب کوری از او سؤال کردم ، گفت : من از آنها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم ، و با نه نفر رفیق بودم ، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نردم و تیری نینداختم ، چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خوابیدم ، در خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت : بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم : مرا به او چکار است ؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی نشسته است محزون و غمگین ، و جامه را از دستهای خود بالا زده است ، و حربه ای به دست مبارک خود گرفته است ، و نطعی در پیش آن حضرت افکنده اند، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می رساند، و آن شمشیر را به هر یک از ایشان که می زند آتش در او می افتد و می سوزد، و باز زنده می شود و بار دیگر ایشان را به قتل می رساند. من چون آن حالت را مشاهده

کردم ، به دو زانو در آمدم و گفتم : السلام عليك يا رسول الله ، جواب سلام من نگفت و ساعت سر در زیر افکند و گفت : اي دشمن خدا، هتك حرمت من كردي و عترت مرا كشتي و رعایت حق من نكردي ، گفتم : يا رسول الله شمشيري نزد من و نیزه به کار نبردم و تیر نیانداختم ، حضرت فرمود: راست گفتي ، وليکن در میان لشکر آنها بودي و سياهي لشکر ایشان را زیاد كردي ، نزديك من بيا، چون نزديك رفتم دیدم طشتي پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است ، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است ، و از آن خون دو میل در دیده های من کشید، چون بیدار شدم نابینا بودم . در بعضی از کتب معتبره از دربان ابن زیاد روایت کرده اند که گفت : از عقب آن ملعون داخل قصر او شدم ، آتشی در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو به سوی من گردانید و گفت : دیدي ؟ گفتم : بلي ، گفت : به دیگری نقل مکن . ایضا از کعب الاحبار نقل کرده اند که در زمان عمر از کتب متقدمه نقل می کرد وقایعی را که در این امت واقع خواهد شد و فتنه هائی که حادث خواهد گردید، پس گفت : از همه فتنه ها عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر، قتل سید شهدا حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، و این است فسادی که حق تعالی در قرآن یاد کرده است که (ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس) و اول فسادهاي عالم ، کشتن هابیل بود، و آخر فسادها کشتن آن حضرت است ، و در روز شهادت آن حضرت درهای آسمان را خواهند گشود و از آسمانها بر آن حضرت خون خواهند گریست ، چون ببینید که سرخی در جانب آسمان بلند شد بدانید که او شهید شده است . ۱۶۷ گفتند: اي کعب چرا اسمان بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آن حضرت می گردید؟! گفت : وای بر شما! کشتن حسین امری است عظیم ، و او فرزند برگزیده سید المرسلین است و پاره تن آن حضرت است ، و از آب دهان او تربیت یافته است ، و او را علانیه به جور و ستم و عدوان خواهند کشت و وصیت جد او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در حق او رعایت نخواهند کرد سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که جان کعب در دست اوست که بر او خواهند گریست گروهی از ملائکه آسمانهای هفت گانه که تا قیامت گریه ایشان منقطع نخواهد شد، و آن بقعه که در آن مدفون می شد بهترین بقعه هاست ، و هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه به زیارت آن بقعه رفته است و بر مصیبت آن حضرت گریسته است ، و هر روز فوجهای ملائکه و جنیان به زیارت آن مکان شریف می روند، چون شب جمعه می شود، نود هزار ملك در آنجا نازل می شوند و بر آن امام مظلوم می گریند و فضایل او را ذکر می کنند، و در آسمان او را (حسین مذبوح) می گویند و در زمین او را (ابو عبدالله مقتول) می گویند و در دریاها او را فرزند منور مظلوم می نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت ، در شب آن ، ماه خواهد گرفت ، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود، و آسمان خواهد گریست ، و کوهها از هم خواهد پاشید، و دریاها به خروش خواهند آمد، و اگر باقیمانده ذریت او و جمعی از شیعیان او بر روی زمین نمی بودند، هر آینه خدا آتش از آسمان بر مردم می بارید. پس کعب گفت : اي گروه تعجب نکنید از آنچه من در باب حسین می گویم ، به خدا سوگند که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنکه برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد، و هر بنده ای که مخلوق شده و می شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم علیه السلام عرضه کرد، و احوال ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را برای دنیا بر آن حضرت ظاهر گردانید پس آدم گفت : پروردگارا در امت آخر الزمان که بهترین امتهایند چرا اینقدر اختلاف به هم رسیده است ؟ حق تعالی فرمود: اي آدم چون ایشان اختلاف کردند، دلهاي ایشان مختلف گردید، و ایشان فسادی در زمین خواهند کرد مانند فساد کشتن هابیل ، و خواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس حق تعالی

واقعۀ کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسیاه مشاهده کرد، پس آدم علیه السّلام گریست و گفت : خداوندا تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد. ایضا از سعید بن مسیب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السّلام شهید شد، در سال دیگر من متوجه حج شدم که به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السّلام مشرف شدم ، پس روزی بر در کعبه طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهای او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود، به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت : خداوندا به حق این خانه که گناه مرا بیامرزد، و می دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم : وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای ؟ گفت : من جمال امام حسین علیه السّلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گرید، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضی از جامه های آن حضرت را بربایم ، و در کار برهنه کردن حضرت بودم . در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد، و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی دیدم ، و در میان آنها صدائی می شنیدم که می گفت : ای فرزند شهید من ، وای حسین غریب من ، تو را کشتند و حق تو را نشناختند و آب را از تو منع کردند، از استماع این اصوات موحشه ، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم ، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و یک زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه بسیار احاطه کرده اند، یکی از ایشان می گوید که : ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو. ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السّلام نشست و گفت : لبیک یا جداه و یا رسول الله و یا ابتاه و یا امیر المؤمنین و یا امایه یا فاطمه الزهرا و یا اخاه ، ای برادر مقتول به زهر جانگداز، بر شما باد از من سلام ، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش بر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السّلام از همه بیشتر می گریست . پس حضرت فاطمه علیه السّلام گفت : ای پدر بزرگوار بین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم ، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم ، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که : فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم ، ای فرزند گرامی ، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السّلام فرمود که : ای جد بزرگوار شترداري که با من بود و با او نیکبهای بسیا کرده بودمم ، او به جزای آن نیکبها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت : از خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی ، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد. ایضا روایت کرده است که مرد خدای (آهنگری) در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت ، و نیزه های ایشان را درست می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت : من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند. چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودم ، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از

شده عطش و حرارت مدهوش بودم ، آنگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال ، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند ، و جمیع محشر از نور خورشید جمال اومنون گردیده ، و به سرعت گذشت ، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان ، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند ، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید ، عنان مرکب کشید و فرمود: بگریید این را. ناگاه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف مرا جدا شد ، گفتم : به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند می دهم که بگوئی او کیست ؟ گفت : احمد مختار بود ، گفتم : آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفت : پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان گفتم : شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرماید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمیانیم و ما را در فرمان او کرده است ، گفتم : مرا چرا فرمود بگریید؟ گفت : حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند ، و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گردن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشه های او شعله می کشید ن و جمعی دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند ، و پاره ای غله های آتش در گردن داشتند ، و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند. چون پاره ای راه ما را بردند ، دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشسته است و دو مرد نورانی در جانب راست او ایستاده اند ، از ملک پرسیدم که : این دو مرد کیستند؟ گفت : یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت : چه کردی یا علی ؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را. چون ایشان را نزدیک بردند ، حضرت از هر يك از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریست ، و همه اهل محشر از گره او می گریستند ، پس یکی از ایشان می گفتم که : من آب بر روی او بستم ، و دیگری می گفت : من تیر به سویی او افکندم ، و دیگری می گفت : من سر او را جدا کردم ، و دیگری می گفت : من فرند او را شهید کردم ، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من ، ای اهل بیت مطهر من ، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که : ای پدر م آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم ، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانیه جهنم را که : بکشید ایشان را به سویی جهنم ، پس يك يك ایشان را می کشیدند به سویی جهنم می بردند ، تا آنکه مردی را آوردند ، حضرت از او پرسید که : تو چه کردی ؟ گفت : من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری نزد من نجا بودم ، و با آن اشرار همراه بودم ، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم ، حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای ، و سپاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای ، و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای ، ببرید او را به سویی جهنم ، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که : حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او. چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم ، همان جواب را به من فرمود و امر کرد مرا به سویی آتش برند ، پس از دهشت آن حال بیدار شدم و زبان من و نصف بدن من خشک شده بود ، و همه کس از من بیزاری جسته اند و مرا لعنت می کنند ، و به بدترین احوال گذارند تا به جهنم واصل شد. در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت

شیخ طوسی به سند معتبر از منهل بن عمرو روایت کرده است که گفت: در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم، حضرت فرمود: ای منهل چه شد حرمله بن کاهل اسدی؟ گفتم: او را در کوفه زنده گذاشتم، پس حضرت دست مبارک به دعا برداشت و مکرر فرمود: خداوندا به او بچشان گرمی آهن و آتش را، منهل گفت: چون به کوفه برگشتم دیدم مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده است، و با من صداقت و محبتی داشت، بعد از چند روز که از دیدنی های مردم فارغ شدم، و به دیدن او رفتم، وقتی رسیدم که او از خانه بیرون می آمد، چون نظرش بر من افتاد گفت: ای منهل! چرا دیر به نزد ما آمدی، و ما رامبارک باد نگفتی، و با ما شریک نگردیدی در این امر؟ گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت نمودم، پس با او سخن می گفتم و می رفتم تا به کناسه کوفه رسیدیم، در آنجا عنان کشید و ایستاد و چنان یافتیم که انتظاری می برد، ناگاه دیدم که جماعتی می آیند، چون به نزدیک او رسیدند گفتند: ایها الامیر بشارت باد ترا که حرمله بن کاهل را گرفتیم. چون اندک زمانی گذشت، آن ملعون را بر آوردند، مختار گفت: الحمدلله که تو به دست ما آمدی، پس گفت: جلادان را بطلبید، و حکم کرد دستهای و پاهای او را بریدند، و فرمود: پشته های نی آوردند و آتش بر آنها زدند، و امر کرد که او را در میان آتش انداختند، چون آتش در او گرفت من گفتم: سبحان الله، مختار گفت: تسبیح خدا در همه وقت نیکوست اما در این وقت چرا تسبیح گفتی؟ گفتم: تسبیح من برای آن بود که در این سفر به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و احوال این ملعون را از من پرسیدند، چون گفتم که او را زنده گذاشتم، دست به دعا برداشت و نفرین کرد او را که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را به او بچشاند، و امروز اثر استجاب دعای آن حضرت را مشاهده کردم. پس مختار مرا سوگند داد که م تو شنیدی از آن حضرت این را؟ من سوگند یاد کردم و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و سوار شد چون دید که آن ملعون سوخته بود، برگشت و من همواره او روانه شدم تا آنکه به در خانه من رسید، گفتم: ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و به خان من فرود آئی و از طعام من تناول نمائی، موجب فخر من خواهد بود، گفت: ای منهل تو مرا خبر می دهی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرده است، و خدا آنها را بر دست من مستجاب کرده است، و مرا تکلیف می کنی که فرود آیم و طعام بخورم، و امروز برای شکر این نعمت روز ندارم؟ و حرمله همان ملعون است که سر امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد برد و عبدالله رضیع را با جمعی از شهدا شهید کرد، بعضی گفته اند که: او سر مبارک حضرت را جدا کرد. ایضا روایت کرده است که مختار بن ابی عبیده در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع الآخر سال شصت و شش از هجرت خروج کرد، و مردم با او بیعت کردند به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نماید، و طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام و خونهای اهل بیت و اصحاب آن حضرت را، و دفع ضرر از شیعیان و بیچارگان بکند، و مؤمنان را حمایت نماید در آن وقت عبدالله بن مطیع از جانب عبدالله بن زبیر در کوفه والی بود، پس مختار بر او خروج کرد و لشکر او را گریزاند و از کوفه بیرون کرد، و در کوفه ماند تا محرم سال شصت و هفت، و عبدالله بن زیاد در آن وقت حاکم ولایت جزیره بود، مختار لشکر خود را برداشت و متوجه دفع او شد، و ابراهیم پسر مالک اشتر را سپهسالار لشکر کرد، و ابو عبدالله جدلی و ابو عماره کیسان را همراه آن لشکر کرد، پس ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از کوفه بیرون رفت با دو هزار کس از قبیله مذحج و اسد، و دو هزار کس از قبیله تمیم و همدان، و هزار و پانصد کس از قبیله کنده و ربیع، و دو هزار از قبیله حمرا- و به روایت دیگر هشت هزار

کس از قبیله حمرا - و چهار هزار کس از قبایل دیگر با او بیرون رفتند چون ابراهیم بیرون می رفت ، مختار پیاده به مشایعت او بیرون آمد، ابراهیم گفت : سوار شتر شو خدا تو را رحمت کند، مختار گفت : می خواهم ثواب من زیاده باشد در مشایعت تو و می خواهم که قدمهایی من گرد آلود شود در نصرع و یار یال محمد، پس وداع کردند یکدیگر را و مختار برگشت ، پس ابراهیم رفت تا به مدائن فرود آمد، چون خبر به مختار رسید که ابراهیم از مدائن روانه شده از کوفه بیرون آمد تا آنه در مدائن نزول کرد. چون ابراهیم به موث لرسیدند ن ابن زیاد لعین با لشکر بسیار متوجه موصل شد و در چهار فرسخی لشکر او فرود آمد، چون هر دو لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند، ابراهیم در میان لشکر خود ندا کرد که : ای اهل حق ، وای یاوران دین خدا این پس زیاد است کشنده حسین بن علی و اهل بیت او، و اینک به پای خود به نزد شما آمده است با لشکرهای خود که لشکر شیطان است ، پس مقاتله کنید با ایشان به نیت درست و صبر کنید و ثابت قدم باشید در جهاد ایشان ، شاید حق تعالی آن لعین را به دست شما به قتل رساند و حزن و اندوه سینه های مؤمنان را به راحت مبدل گرداند، پس هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند، و اهل عراق فریاد می کردند: ای طلب کنندگان خون حسین ، پس جمعی از لشکر ابراهیم برگشتند و نزدیک شد که منهزم گردند، ابراهیم ایشان را ندا کرد که : ای یاوران خدا صبر کنید بر جهاد دشمنان خدا، پس برگشتند و عبدالله بن یسار گفت : من شنیدم از امیر المومنین که می فرمود: ما ملاقات خواهیم کرد لشکر شام را در نهری که آن را خازر می گویند و ایشان ما را خواهند گریزانید به مرتبه ای که از نصرت مایوس خواهیم شد، و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشتن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید. پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاخت و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملاعین را منهزم ساختند، از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند، چون چنگ بر طرف شد، معلوم شد که عبید الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند. چون از جنگ فارغ شدند، ابراهیم به اصحاب خود گفت که بعد از هزیمت لشکر مخالف ، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند، و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بود و مردم را تحریص بر قتال می کرد، و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد، قصد من کرد، من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم ، از استر گردید بر کنار افتاد، پس پای او را جدا کردم ، و از او بوی مشک ساطع بود، گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود، بورید و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد، در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد، ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند، و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند، و به خاکستر آن بداختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند، و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون (مهران) غلام آن ملعون دید که به پیه بدن اقایی او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند، سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد، زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود. چون صبح شد، لشکر ابراهیم غنیمتهای لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند، یکی از غلامان ابن زیاد لز لشکرگاه گریخت و به شام رفت نزد عبدالملک بن مروان ، چون عبدالملک او را دید گفت : چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت : چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت : کوزه ابی برای من بیاور، پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و

بدن خود ریخت ، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ غوطه خورد، دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد، آن سرها را در وقتی نزد او حصار کردند که او چاشت می خورد، پس خد را حمد بسیار کرد و گفت : الحمدلله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم ، زیرا که سر سید الشهداء را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند، مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید، پس در سوراخ بینی آن لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و باز در سوراخ گوش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد، برخسات و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پرکین آن لعین می مالید، پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت : این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام . پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شر حبیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمره ثقفی و عبدالله بن شداد جشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه فرستاد، و عریضه ای به او نوشت که : اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را، پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر دشمنان دین مبین ، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین ، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین ، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند، و از پی آن مدبران رفتند، و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دلهای مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند، و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم . چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند، در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه تشریف داشتند، پس محمد سر ابن زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول می نمود، پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد ابن زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد او گذاشته بود، من در آن وقت دعا کردم که : خداوندا مرا از دنیا بیون میر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم ، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید، پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون . چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید، پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پدیا شد و بر بینی آن لعین چسبید، تا آنکه سه مرتبه چنین شد، چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت : سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که مردم پامال کنند. پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید، و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند، چون مختار مضطر شد گفت : او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود، و اگر بیرون رود خونس هدر باشد. روزی مردی نزد عمر آمد و گفت : من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد می کرد که مردی را بکشد، و گمان من آن است که مقصد او تو بودی ، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد، به او گفتند که : خطا کردی و از دست مختار بیرون نمی توانی رفت ، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد، و تو را می کشد، پس آن ملعون در همان شب به خانه برگشت . راوی گوید: چون روز شد، بامداد رفتم به خدمت مختار، چون نشستم ، هیثم بن اسود آمد و نشست ، و بعد از او حفص پس عمر بن سعد آمد گفت

: پدرم می گوید که چه شد امانی ه مرا دادی ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، مختار گفت که : بنشین و فرمود ابو عمره را بطلبید، پس دیدم که مرد کوتاهی آمد و سراپا غرق آهن گردیده بود، مختار حرفی درگوش او گفت و دو مرد دیگر را طلبید و همراه او کرد، بعد از اندک زمانی ابو عمره آمد و سر عمر را آورد، پس مختار به حفص گفت : این را می شناسی ؟ گفت : انالله و انا اليه راجعون ، مختار گفت : ای ابو عمره این را نیز به پدرش ملحق گردان که در جهنم پدرش تنها نباشد، ابو عمره او را به قتل آورد، پس مختار گفت : عمر به عوض امام حسین ، وحفص به عوض علی بن الحسین ، و حاشا که خون اینها با خون آنها برابری تواند کرد. پس بعد از کشتن ابن زیاد و عمر بن سعد، سلطنت مختار قوی شد و روسای قبایل و وجوه عرب همه مطیع و ذلیل او شدند، پس گفت : بر من هیچ طعامی و شرابی گوارا نیست تا یکی از قاتلان حسین و اهل بیت او بر روی زمین هستند، و من هیچ يك از آنها را بر روی زمین زنده نخواهم گذاشت و کسی نزد من شفاعت ایشان نکند، و تفحص کنید و مرا خبر دهید از هر که شریک بوده است در خون آن حضرت و خون اهل بیت او یا معاونت قاتلان او کرده است ، پس ه رکه را می آوردند می گفتند که : این را قاتلان آن حضرت است یا معاونت برقتل او کرده است ، البته او را به قتل می رسانید. پس خبر به او رسید که شمر بن ذی الجوشن شتری از شتران حضرت را به غنیمت برداشته بود، چون به کوفه رسید، آن شتر را نحر کرده بود و گوشت او را قسمت کرده بود، چون این خبر شنید گفت : تفحص کنید، و از این گوشت داخل هر خانه ای که شده باشد مرا خبر کنید، پس فرمود آن انه ها را خراب کردند و هر که از آن گرده یا خورده بود به قتل آوردند پس عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن هیثم کندي و حمل بن مالک محارب را به نزد او آوردند، گفت : ای دشمنان خدا کجاست حین بن علی ؟ گفتند: ما را به جبر به جنگ او بیرون بردند، گفت : ایا نتوانستید که بر او منت گذارید و شربت آبی به او برسانید؟ پس به مالک گفت که : تو بودی که کلاه آن امام مظلوم را برداشتی ؟ گفت : نه ، مختار گفت : بلی تو برداشتی ، پس فرمود که دستها و پاهای او را بریدند، و او به خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد، و آن دو ملعون دیگر را فرمود گردن زدند. پس قراد بن مالک و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را نزد او حاضر کردند، پس گفت : ای کشتندگان صالحان ! خدا از شما بیزار باد، عطرهاي آن حضرت را در میان خود قسمت کردید در روزی که نحس ترین روزها بود، پس فرمود ایشان را به بازار بردند و گردن زدند. پس معاذ بن هانی و ابو عمره را فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که سر مبارک آن حضرت را برای ابن زیاد برده بود، چون به خاه او رفتند، در بیت الخلا پنهان شده بود، در زیر سیدی او را پیدا کردند و بیرون آوردند، و در اثنای راه مختار را دیدند که با لشکر خود می آید گفت : این لعین را برگردانید تا در خانه خودش به جاز یخودبرسانم ، پس او: به نزد در خانه او، و در آنجا او را به قتل رسانید و جسد پلیدش را به آتش سوخت و برگشت . چون شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد، آن ملعون به سوي بادیه گریخت ، پس ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد، و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند، آن ملعون خود نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت مانده شد، او را گرفتند و به خدمت مختار آوردند مختار فرمود روغنی را جوشانیدند و آن ملعون را در میان روغن افکندند، تا آنکه همه بدن پلیدش مضمحل شد. به روایت دیگر: ابو عمره او را کشت ، و سرش را برای مختار فرستاد. بس پیوسته مختار در طلب قاتلان آن حضرت بود، و هر که را می یافت می کشت و هر که می گریخت خانه او را خراب می کرد، و ندا می کرد که : هر غلامی که آقاي خود را بکشد که از قاتلان آن شرت باشد و سر او را به نزد من بیاورد، من آن غلام را آزاد می کنم و جایزه

می بخشیم ، پس بسیاری از غلامان آقاهای خود را کشتند و سرهای ایشان را به خدمت او آوردند. شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب (عمل الثار) روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید، به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده کرده بودند که اسب بر بدن مبارک آن حضرت و اصحاب او بتازند، فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند، و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند، پس دوکس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب ، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند، پس مالک بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند. و ابو عمره را با جماعتی فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاصره کردند، و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به طاره گفت که نمی دانم که او در کجاست ، و اشاره کرد به سوی بیت الخلا که در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوی حکم بن طفیل که تیری به سوی عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بودند او را گرفت و تیر باران کرد و عبدالله بن ناجیه را به طلب منفذ بن مره عبیدی که قاتل علی بن الحسین علیه السلام بود فرستاد، و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد، و نیزه بر عبدالله زد، و عبدالله برجست او را از اسب افکند، و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد، و او گریخت ، و بر او دست نیافتند و زید بن رقاد را طلبید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند. و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت ، و مختار خانه او را خراب کرد و از بصره بیرون رفت به جانب قادسیه ن چون به نزدیک قادسیه رسید، جواسیس مختار، او را گرفتند و به نزد او آوردند، فرمود اول انگشتهای آن لعین را بریدند، پس دستها و پاهای او را قطع کردند و روغن زیتنی را فرمود به جوش آوردند و آن لعین را در میان روغن افکندند تا به جهنم واصل شد پس به طلب عمرو بن صبیح فرستاد، شب او را در خانهاش گرفتند، و فرمود سراپای او را به نیزه پاره پاره کردند و محمد بن اشعث گریخت به قصری که در حوالی قادسیه داشت ، چون مختار به طلب او فرستاد، او از راه دیگر قصر بیرون رفت و به مصعب بن زبیر ملحق شد، و مختار فرمود قصر و خانه او را خراب کردند و اموال او را غارت کردند و بجدل بن سلین را به نزد او آوردند، و گفتند که انگشت مبارک حضرت را قطع کرده است و انگشت حضرت را برداشته است ، مختار فرمود که دستها و پاهای او را بریدند، و در خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود: چنانچه بعضی از بنی اسرائیل اطاعت خدا کردند، و ایشان را گرمی دشات ، و بعضی معصیت خدا کردند، و ایشان را معذب گردانید، احوال شما نیز چنین خواهد بود؛ اصحاب آن حضرت گفتند: یا امیر المومنین عاصیان ما چه جاعت خواهند بود؟ فرمود: آنها پند که مامور ساخته اند ایشان را به تعظیم ما اهل بیت و رعایت حقوق ما، و ایشان مخالفت خواهند کرد و انکار حق ما خواهند نمود، و فرزندان اولاد رسول را که مأمور شده اند به اکرام و محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بلی البته واقع خواهد شد، و این دو فرزند بزرگوار من حسن و حسین را شهید خواهند کرد، حق تعالی عذابی بر ایشان وارد خواهد ساخت به شمشیر آنهایی که بر ایشان مسلط خواهد گردانید چنانچه بر بنی اسرائیل چنین عذابها مسلط گردانید گفتند: کیست آنکه بر ایشان مسلط خواهد شد یا امیر المؤمنین ؟ فرمود: پسری است از قبیله بنی ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده

می گویند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چون این خبر به حجاج رسید و به او گفتند: علی بن الحسین از جد خود امیر المؤمنین چنین روایتی می کند، حجاج گفت: بر ما معلوم نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را گفته باشد یا علی بن ابیطالب این را گفته باشد، علی بن الحسین کودکي اس و با طلي چند می گوید و اتباع خد را فریب می دهد، مختار را بیاورید به نزد من تا دروغ او ظاهر گردانم. چون مختار را آوردند، نطع طلبید، و غلامان خود را گفت: شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید، چون ساعتی گذشت و شمشیر نیاوردند، گفت: چرا شمشیر نمی آورید؟ گفتند: شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست، پس مختار گفت: نمی توانی مرا کشت، و رسول خدا هرگز دروغ نگفته، اگر مرا بکشی، خدا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم، جلاد بده تا او را گردن بزند، چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلاد دیگر را طلبید ن چون متوجه قتل او شد، عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی توانی مرا کشت، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذي لاکتاف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج گفت: بگو چه بوده است آن؟ مختار گفت: در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور آویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت: بپرس، نزار گفت: به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت: برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد ن و ملک و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواهد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت: اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی، و اگر در کتب راستگویان دیده ای پس خد حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از جمیع عرب نماند مگر يك کس، آن مرد از او به هم خواهد رسدی، شاپور گفت: راستت گفתי ای نزار، یعنی: لاغر و حیف، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت. ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم، و گفته رسول خدا حق است و در آن شکی نیست. باز حجاج جلاد را گفت که: بزن گردن او را، مختار گفت که، او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد خواست که او را گردن بزند، ناگاه یکی از خواص عبدالملک بن مروان از در درآمد فریاد زد که: دست از او بدارید، و نامه ای به حجاج داد که عبدالملک در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف! کبوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت، چون نامه من به تو برسد، دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید عبدالملک است، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است، و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغ بکشی، و اگر راست است تکذیب قول رسول خدا نمی توان کرد. پس حجاج مختار را

رها کرد، و مختار به هر که می رسید می گفت که : من خروج خواهم کرد، و بنی امیه را چنین خواهم کشت . چون این خبر به حجاج رسید، بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد، مختار گفت : تو نمی توانی مرا کشت ، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد، و در آن نامه نوشته بود که : ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است ، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند، پس حجاج او را رها کرد و گفت : اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید، باز فایده نکرد، و مختار آن قسم سخنان در میان مردم می گفت . چون حجاج به طلب او فرستاد، پنهان شد، و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد، باز مقارن آن حال نامه عبدالملک رسید که : او را مکش ، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملک نوشت که : چگونه نهی می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سیصد و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت ؟ عبدالملک در جواب نوشت که : تو جاهلی ، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید، و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد، پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد. روزی حضرت علی بن الحسین ع خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفت : یابن رسول الله ما را خبر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم . چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین ع برای خروج مختار فرموده بود، اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند، و آ، جناب طعامی برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند، گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع ، مختار ایشان را به قتل می رساند، و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند، و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد. چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد، اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند، آن جناب طعامی برای ایشان طلبید، چون طعام حاضر شد، آن دو سر را آوردند، پس آن جناب به سجده درآمد و گفت : حمد می کنم خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود، و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود در شکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشت ن حضرت حلوائی برای میهمانان آن جناب می آوردند، در آن روز به سبب آنکه مشغول نظاره آن سرها گردیدند، حلوا نیاوردند، یکی از ندیمان آن مجلس گفت : یابن رسول الله امروز حلوا به ما نرسید، آن جناب فرمود: کدام حلوا شیرینتر است از نظر کردن به این سرها. شیخ کشی به سند معتبر از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت : روزی مختار را دیدم که کودکی بود، و حضت امیر المومنین علیه السلام او را در دامن خود نشانیده بود و دس بر سر او می کشید و می گفت که : یا کیس یا کیس ، یعنی : ای بزرگ و دانا ایضا به سند حسن روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دشنام مدهید مختار را که او کشت کشتگان ما را و طلب خون ما کرد و زنان بی شوهر ما را به شوهر داد؛ در وقت تنگدستی ، مال میان ما قسمت کرد. ایضا به سند معتبر از عبدالله بن شریک روایت کرده اند که گفت : در روز عید اضحی رفتیم به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام در منی ، و حضرت تکیه فرموده بود و حلاقی طلبیده بود که س رمبارك خود را بتراشد، و ن در خدمت آن جناب نشستیم مرد پیری از اهل کوفه

داخل شد و دست آن حضرت را گرفت که ببوسد، آن جناب مانع شد فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم حکم پسر مختار، حضرت او را طلبید و او را بسیار نزدیک خود نشانید، پس آن مرد گفت: می گویند که دروغگو بود، و هر چه بفرمائی من در حق او اعتقاد خواهم کرد، حضرت فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که پدرم مرا خبر داد که مهر مادر من از زری داده شد که مختار فرستاده بود، و او خانه های خراب شده ما را بنا کرد، و قاتلان ما را کشت، و خونهای ما را طلب کرد، پس خدا رحمت کند او را، به خدا سوگند که خبر داد مرا پدرم که در خدمت فاطمه دختر امیر المومنین بودم که می گفت: خدا رحمت کند پدر تو را که هیچ حقی از حقوق ما را نزد احدی نگذاشت مگر آنکه طلب کرد آن را، و طلب خونهای ما کرد، و کشتگان ما را کشت. ایضا به سند معتبر از عمر پس علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: چون سر عیدالله بن زیاد و عمر بن سعد را برای پدرم آوردند، به سجده در آمد و گفت: حمد می کنم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من، و خدا مختار را جزای خیر دهد. ایضا به سند معتبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ زنی از بنی هاشم موی سر خود را شانه نکرد و خضاب نکرد، ایضا از عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که اول مختار برای پدرم بیست هزار درهم فرستاد، پدرم قبول کرد، و خانه عقیل بن ابیطالب را و خانه های دیگر از بنی هاشم که بنی امیه خراب کرده بودند پدرم به آن زر ساخت، چون مختار آن مذهب باطل را اختیار کرد، بعد از آن چهل هزار دینار برای پدرم فرستاد، پدرم از او قبول نکرد و رد کرد. ایضا به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مختار نامه ای به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نوشت و با هدیه ای چند از عراق به خدمت آن جناب فرستاد، چون رسولان او به در خانه او رسیدند، رخصت طلبیدند که داخل شوند، حضرت فرستاد که: دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که: این نامه ی است به سیو مهدی محمد بن علی، و آن نامه را بردند به سوی محمد بن حنفیه، و او هدیه ها را قبول کرد، و نامه او را جواب نوشت. قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام بکشد برای خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام بکشد برای خود، انتقام می کشد برای خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود. ابن ادریس به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بر صراط بگذرند، پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که: به فریاد من برس یا رسول الله، آن جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که: یا حسن به فریاد من برس، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که: یا حسین به فریاد من برس که من کشته دشمنان توام، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام گوید که: حجت بر تو گرفت، تو به فریاد او برس، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی گفت: این که خواهد بود فدای تو گردم؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت: چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد، به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می

کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت ایشان باشد، هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد. در بعضی از کتب معتبر روایت کرده اند که مختار برای امام زین العابدین علیه السلام صد هزار در هم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که زین العابدین علیه السلام صد هزار درهم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند، و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد، پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد، حقیقت حال را به عبدالملک نوشت که : آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است ، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما، مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود. مؤلف گوید که : احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی ، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمعی او را خوب می دانند و می گویند که : امام زین العابدین علیه السلام به خروج کردن او راضی بود و به حسب ظاهر از ترس مخالفان تبراً از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود، و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمی کرد، و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود، و این امر را وسیله آن کرده بود، و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السلام متوسل شد، چون حضرت از جانب حق تعالی مأمور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست ، اجابت او ننموده ، پس او به محمد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود، و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد، و محمد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که : زنده است و غایب شده ، و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمدلله که اهل ان مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است ، و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه السلام موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد، یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدبر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت . و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود، نیت صحیحی نداشته است ، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است ، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است ، امید نجات درباره او هست ، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.

سایت جامع سربازان اسلام

www.sarbazaneislam.com

جهت حمایت از ما در صورتی که ما را قبول دارید ، ما را [لینک](#) کنید

لینک یا خامنه ای ، لینک یا حسین(ع) است